

## مقدمه ای بر حقوق در امر بهائی

### ساختارها، اصول و بنیادهای عقیدتی

#### اودو شفر

#### مقدمه

در حالی که عموماً دیانت اسلام به عنوان آخرین و متأخرترین دین تلقی می‌گردد، اما محققین مذهبی تدریجاً پی به این نکته می‌برند که بعدها دیانتی در عصر نوین موسوم به امر بهائی بنیان گذاشته شد که جمیع خصوصیات دیانتی جهانی را در معرض شهود گذاشته است. اگرچه محققینی که در زمینه مطالعات اسلامی فعالیت دارند در گذشته تمایل بدان داشتند که این دیانت را تحت عنوان فرعی "فرقه های اسلامی" بررسی کنند و محققین مطالعات مذهبی سالها توجه چندانی به آن نمی نمودند، اما اخیراً امر بهائی را یکی از ادیان جهانی به حساب می‌آورند.

هدف از مطالعه حاضر عرضه‌نمای کلی قانون الهی<sup>۱</sup> در امر بهائی است که مورد توجه محققین تاریخ حقوق و نیز مطالعات دینی است. ما در اینجا وارد سرزمینی بکر و دست نخورده می‌شویم، زیرا تا کنون هیچ تلاشی در زمینه فلسفه حقوق صورت نگرفته که قابل قیاس با اصول فقه اسلامی باشد. از آنجا که اساس و اصول این قانون را تنها در متن اصول عقیدتی و کلامی بهائی می‌توان درک کرد، و علم به این قراین و شرایط در خارج از جامعه بهائی نادر است، برخی از اطلاعات زمینه ای مقدماتی در مورد امر مزبور ابتدا بیان می‌گردد.

#### یک - امر بهائی: تاریخچه و اصول عقاید آن

بهائیان معتقدند که تقریباً در همان زمانی که فلاسفه "مرگ خداوند" را اعلام کردند، ظهور الهی جدیدی رخ داد که در آن "خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب"<sup>۲</sup> بار دیگر خود را به عالم انسانی ظاهر ساخت. خاستگاه امر بهائی ایرانِ سد نوزدهم بود. این دیانت، که رابطه آن با فرقه اسلامی شیعه قابل قیاس با ارتباط آئین مسیحی با آئین کلیمی است، خود را تحقق معادشناسی اسلامی و نیز تحقق وعود جمیع ادیان در خصوص ظهور مصلح جهانی در "آخرالزمان" میدانند.<sup>۳</sup>

آنچه که ما در دیانت بهائی با آن مواجه می‌شویم، نمونه نخستین و اصلی تاریخ دینی است، یعنی اظهار امری توسط منادی و مبشری (حضرت باب) و هموار کردن راه برای ظهور موعود، که او نیز

پیامبر و شارع (حضرت بهاء الله) دیانتی جدید است. بهائیان او را بیان کننده مشیت الهیه برای این عصر و زمان می دانند که میثاق جدیدی با نوع بشر منعقد نمود که "سفینه نجات"<sup>۴</sup> است. رسالت ایشان تأسیس ملکوت الهی بر وجه ارض، از طریق وحدت بخشیدن به نوع بشر در یک عائله جهانی است. تبیینات تمثیلی بهائیان از علائم معادشناختی در کتاب مقدس و قرآن<sup>۵</sup> و ادعای ظهور الهی بعد از قرآن<sup>۶</sup> بخصوص الغاء شریعت<sup>۷</sup> را بنیادگرایان اسلامی بدعت و ارتداد تلقی می کنند و این اتهامی است که به اعدام حضرت باب در ملا عام<sup>۸</sup>، کشتار خونین جامعه پیروان اولیه و محبوسیت و تبعید حضرت بهاء الله در طول چهل سال رسالت ایشان منجر شد. بغداد، استانبول، ادرنه و عکا<sup>۹</sup> واقع در ارض اقدس مراحل مختلف تبعید ایشان بود. تضاد و اختلافی که تا به امروز ادامه دارد به اذیت و آزار بهائیان ایران تحت حکومت آیت الله ها منتج شده است.<sup>۱۰</sup>

پیام حضرت بهاء الله<sup>۱۱</sup> ابعاد جهانی دارد: مضمون اصلی آن نظریه وحدتی است که در یگانگی ذات الهی<sup>۱۲</sup>، وحدت انبیاء او،<sup>۱۳</sup> و وحدت عالم انسانی تجلی می کند.<sup>۱۴</sup> ظهور خداوند در تاریخ پویا است: او خود را در نمایشی واحد و نهایی از رستگاری و نجات "یک بار برای همیشه" ظاهر نمی سازد، بلکه ظهور او جریانی تدریجی است که در ادوار مختلف تکرار می شود. دین، مانند هر موجود زنده دیگری در معرض انحطاط در طول زمان است. بنابراین نیاز به تجدید دارد.<sup>۱۵</sup> ظهور جدید در "موسم حصاد"<sup>۱۶</sup> عبارت از اصلاحات الهی<sup>۱۷</sup> است که از طریق آن "دین الله الواحد"<sup>۱۸</sup> به گونه ای خلاق و سازنده با نیازهای عصری جدید انطباق یافت و نیروی حیات ایمان به خداوند<sup>۱۹</sup> که از حالتی کاهشی و روبه تحلیل برخوردار است، اعاده گردید.

نظریه "ظهور تدریجی"<sup>۲۰</sup> الگو و مثال عقیدتی جدیدی است: حقیقت دینی در ادعایش نسبت به حقیقت برای نوع بشر، مطلق، اما در وابستگی اش به استعداد و درک انسان و محدودیت های فرهنگی و تاریخی نوع بشر، نسبی است.<sup>۲۱</sup> جمیع ادیان الهی "جوهری"<sup>۲۲</sup> از حقیقتی واحد و غائی و بخشی از نقشه الهی برای رستگاری نوع بشر است. جمیع آنها "از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق"<sup>۲۳</sup> بنابراین نجات و نجات فرایندی مداوم با استمرار ابدی است که به روی آینده نیز مفتوح است؛ هدف آن عبارت از تعلیم و تربیت الهی نوع بشر به گونه ای تدریجی و تکاملی است.<sup>۲۴</sup>

امر بهائی خود را نه تنها آئین نجات و رستگاری، بلکه دستورالعملی ملموس برای زندگی میداند. از نظر بهائیان، حضرت بهاء الله منجی<sup>۲۵</sup> و شارع<sup>۲۶</sup> هستند. یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده الهیات بهائی عبارت از مفهوم عهد و میثاق<sup>۲۷</sup> است که حضرت بهاء الله بیان می فرمایند و خداوند از طریق هر یک از انبیاء خود با نوع بشر منعقد ساخته است. عهد و میثاق، که وابستگی انسان به هدایت، دلالت، و

رحمت الهی را بیان می کند، مبنای دو وظیفه فرد است، یعنی عرفانِ مظهر ظهور الهی و اطاعت از اوامر او.<sup>۲۸</sup>

رستگاری برای نوع بشر، از نظر بهائیان، منبعث از عهد و میثاق می باشد که جوهر و اصل آن، احکام است. اوامر و احکام الهی، آنگونه که برخی از متألهین پروتستان اظهار می دارند، "مانعی" نیست که سبیل الهی را "مسدود سازد"، بلکه "روح الحيوان لمن فی الامکان"<sup>۲۹</sup>، "مفاتیح رحمتی لبریتی"<sup>۳۰</sup>، اما در عین حال، "اسباب نظم" و "علت اتحاد"<sup>۳۱</sup> است. احکام و اوامر الهیه "نظم العالم" را حفظ می کنند و "حفظ الامم"<sup>۳۲</sup> را تضمین مینمایند.

لذا، علاوه بر بُعد "عمودی" مربوط به رستگاری فرد، نجات و فلاح دارای بُعدی افقی است که فی حدّ ذاته سیاسی<sup>۳۳</sup> می باشد؛ به این معنی که جمیع نوع بشر باید به سوی رستگاری هدایت شوند و از ساختارهای رو به زوال اجتماعی و سیاسی رهایی یابند. هدف دنیوی، آنطور که انبیاء یهودی پیش بینی کرده اند، عبارت از استقرار صلح در نظمی جهانی، و وحدت عالم انسانی، در بزرگترین شهر<sup>۳۴</sup>، در یک مجموعه مشترک المنافع جهانی<sup>۳۵</sup> است.

## دو - اساس کلامی حقوق

### الف - دین و جامعه<sup>۳۶</sup>

بعد سیاسی دین<sup>۳۷</sup> و عملکرد حتمی و ضروری آن در تضمین ثبات کشور و جامعه، مضمونی مهم در آثار حضرت بهاء الله است. در خطاب به حکومت و جامعه و خطاب به کل نوع بشر، عرضه رستگاری الهی مطرح شده است. جمیع انبیاء الهی در آثار مبارکه به عنوان "طیب" الهی توصیف شده اند که با برخورداری از حکمت و علم خطاناپذیر، "علاج و شفای" مورد نیاز برای درمان عالم انسانی از امراض متعدّد اش را تجویز مینمایند.<sup>۳۸</sup>

جمیع ادیان تأثیر و نفوذی پایدار بر نظم عالم داشته و آنچه که جامعه را در عمیق ترین سطوح مرتبط و متحد نگاه می دارد به آدیان آموخته اند: یعنی ارزشها و آرمانهایی که ریشه در دین دارند و بنابراین مسلم و بی چون و چرا هستند، آگاهی به آنچه که مطلقاً واجب است و نیز به مسئولیتهای ماوراء طبیعی، میل به حرکت به سوی نجات و فلاح، وفاداری به حکومت و اطاعت از قانون. ادیان فضیلت هایی را که برای زندگی در اجتماع بشری و ثبات جامعه ضروری است القاء نموده و عالی ترین و شریفترین انگیزه های<sup>۳۹</sup> محرک رفتار و سلوک اخلاقی را تعلیم داده اند:

فوائد کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل. زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طویت و حسن نیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی یاری بجمیع شیّم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت می نماید.<sup>۴۰</sup>

زیرا ارزشهای اخلاقی ریشه در دین دارند و امر الهی آنها را قانونی و مشروع می سازد، و سلسله مراتب ارزشها از طریق تربیت از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد تا در ضمیر آگاه جامعه زنده نگاه داشته شود؛ دین شالوده غائی و نهایی نظم اجتماعی و حکومت است. این نظریه، که به هیچ وجه جدید نیست<sup>۴۱</sup>، مکرراً در آثار حضرت بهاءالله بیان شده است: "دین نوربست مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه خشیه الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید."<sup>۴۲</sup>

انحطاط در اجرای احکام دین به عنوان روش زندگی، که غالباً به عنوان بحران دین خوانده میشود<sup>۴۳</sup>، ارتباط بین دین و اخلاقیات را واضح تر از همیشه نشان می دهد.<sup>۴۴</sup> جامعه شناسان و متخصصان امور اقتصادی تدریجاً در می یابند "عقلانیت محدود"<sup>۴۵</sup> انسان با پیچیدگی جهان ما که از تکنولوژی بالایی برخوردار است نمی تواند مقابله کند، و روح دموکراسی "بر بقایای ارزشهای ماقبل مدرن بقا یافته"<sup>۴۶</sup> و حکومت غیرمذهبی برای حصول معنا و ارزشها متکی بر دین است.<sup>۴۷</sup> هیچ جامعه ای را نمی توان تنها با قانون کنترل کرد: "فایده قوانین بدون اخلاقیات چیست؟"<sup>۴۸</sup>

انحطاط دین عواقب اجتناب ناپذیری برای جامعه دارد: ارزشها مشروعیت دینی خود و لذا ماهیت کاملاً الزام آور خود را از دست می دهند. نسبیّت در حال تزاید ارزشها سبب می شود جامعه بشری تدریجاً جهت یابی، تشخیص موقعیت و یکپارچگی خود را از دست بدهد؛ تعارضات و تمایل به یافتن راه حل‌های خشن برای آنها در حال تزاید است و به نیاز بیشتری به مقررات اجتماعی منجر میگردد.<sup>۴۹</sup> کارآیی نظامهای کنترلی که مقدم بر سیستم های قانون جزا می شود، مانند پیوندهای خانوادگی، مدرسه و محله، با عملکردهای ثبات دهنده خود در حیطه های مهم زندگی، روز به روز بیشتر کاهش می یابد. جامعه ثبات خود را از دست می دهد و به نحوی فزاینده در معرض از هم پاشیدگی قرار می گیرد. حضرت بهاءالله رابطه بین این تحولات را اینگونه توضیح می فرمایند:

اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند ... آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.<sup>۵۰</sup>

به این ترتیب، دیانت در نظر بهائیان، نقشی حیاتی در حفظ زندگی اجتماعی ایفا می کند.

### ب - مفهوم حکومت

آثار حضرت بهاء الله تصویری مثبت از حکومت به دست می دهد. قدرت دنیوی، که به حق حکومت برای گرفتن انتقام جرائم قابل مجازات تلویحاً اشاره دارد، با ارجاع صریح و روشن به عهد جدید<sup>۵۲</sup> و قرآن کریم<sup>۵۳</sup>، که اصرار دارد همه قدرتها از جانب خداوند است و پادشاهان و حکام باید "مظاهر العدل"<sup>۵۴</sup> باشند، مشروعیت می یابد: "ان الله قد اودع زمام الخلق بأيديكم لتحكموا بالحق و تأخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين."<sup>۵۵</sup>

اگر حکام در اجرای این وظیفه قصور نمایند، در مقابل خداوند مسئولند: "ستسألون."<sup>۵۶</sup> در آثار حضرت بهاء الله کمتر عملی به اندازه اعمال نظامهای حکومت استبدادی عصر ایشان، ظلم و حکومت خودسرانه نفوسی که بر مسند قدرت جالسند، ستم پیشگی و استثمار مردمی که از حقوق قانونی مربوط به رعایای عادی محرومند، مورد نکوهش و ملامت شدید واقع شده است.<sup>۵۷</sup> در آثار ایشان مکرراً مضمون عناصر ساختاری نظام حکومت عادلانه مطرح شده،<sup>۵۸</sup> به حکومت مردم سالاری مشروعیت داده شده<sup>۵۹</sup> و اطاعت از قانون و حکومت به عنوان وظیفه ای دینی مورد تأکید واقع شده است.<sup>۶۰</sup>

### ج - عدالت در آثار حضرت بهاء الله

ضوابط حقوقی (فقه)<sup>۶۱</sup>، اخلاق<sup>۶۲</sup>، و عبادات از عدالت الهی نشأت می گیرد و منشأ آنها آثار الهی است. احکام و حدود الهی تجلیات سلطنت او و اراده غیر قابل درک او در عالم امکان و بنابراین "اصل العدل و مبدئه"<sup>۶۳</sup> می باشد. نازل کننده و بیان کننده هدف و مقصد الهی، که "قائم مقام حق"<sup>۶۴</sup> است، "لمیزان العدل بین السموات و الارضین"<sup>۶۵</sup> می باشد. به این علت است که حضرت بهاء الله کتاب احکام خود، یعنی کتاب اقدس، را "قسطاس الحق"<sup>۶۶</sup> بین الخلق<sup>۶۷</sup> می خوانند. در نظر بهائیان، این معیاری است که با آن، حقیقت از خطا، و خیر از شر متمایز و شناخته می شود.

قانون و عدالت اصطلاحاتی با ارتباط بسیار نزدیک هستند. رتبه قانون در آثار حضرت بهاء الله از مقام و اهمیتی که برای العدل و الانصاف<sup>۶۸</sup> در نظام ارزشهایشان قائل شده اند مشهود است، زیرا هدف از عدالت عبارت از حکومت قانون است. عدالت (از جمله علائم مسیح موعود<sup>۶۹</sup> و مهدی موعود<sup>۷۰</sup>) عالیترین ارزش در عالم نظم (عدل<sup>۷۱</sup>) و در سطح شخصی فضیلت فردی (انصاف) است. همانند سنت فلسفی<sup>۷۲</sup>، "اول انسانیت انصاف است."<sup>۷۳</sup> وقتی حضرت بهاء الله برای این عصر جدید اعلام میفرمایند که "عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد" به طوری که "نور انصاف بتابد..."<sup>۷۴</sup>، اشاره ایشان به طور اخص

به تأسیس حکومت جهانی قانون در "نظم بدیع جهانی"<sup>۷۵</sup> است، یعنی نظامی که در آن زور و قدرت در خدمت عدالت خواهد بود.<sup>۷۶</sup> تأسیس ساختارهای حکومتی مبتنی بر حاکمیت قانون در سراسر جهان به معنای غلبه بر نظامهای حکومت خودکامه و استبدادی و جمیع اشکال جباریت و ظلم و ستم است. قانون در آثار حضرت بهاءالله جاری و فطری است چون مقصود از این ظهور اصلاح عالم مادی و نظامهای اداری آن است: "نمّو عالم و تربیت امم و اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی..."<sup>۷۷</sup> است. این سریان از این لحاظ که خود آثار مبارکه به شرح و بیان قانون می پردازد و آن را حرکت می دهد نیز مبرهن و واضح است و نیز مبنایی برای توسعه بیشتر قانون فراهم می آورد و شکلی قانونی به جامعه می بخشد که اعتبار آن مطلق و کامل است.

### سه - منابع قانون<sup>۷۸</sup>

جامعه بهائی شریعت منزله، یعنی قانون الهی<sup>۷۹</sup> را در اختیار دارد که منبع و منشأ آن کل مجموعه متون مقدّسه صادره از قلم حضرت بهاءالله است، که روی هم رفته کتاب الهی را تشکیل می دهند. متن اصلی که ضوابط حقوقی را تشریح می کند کتاب اقدس حضرت بهاءالله است که به عنوان "کتاب احکام" مقام و مرتبه خاصی در میان متون مقدّسه حائز است<sup>۸۰</sup>، اما هیچ تعداد معین و محدودی<sup>۸۱</sup> وجود ندارد: ضوابط حقوقی (مانند دستور العمل های اخلاقی) در سراسر آثار نازله پراکنده است. آنها نظامی یکپارچه را تشکیل نمی دهند<sup>۸۲</sup>؛ بلکه شامل ضوابطی عالی هستند (مانند قضیه شرایط حقوقی در قرآن) که مستلزم تدوین و تصریح می باشند. این کار، مانند اسلام، به وسیله تعبیر و تفسیر متون مقدّسه صورت نمی پذیرد، بلکه با وضع احکام تکمیلی صورت می گیرد.

در مجموعه احکام و دستورالعملهای تجویزی مطرح شده در کتاب اقدس، وجه تمایز بارز و روشنی بین احکام و اخلاقیات قابل درک و شناخت است، تفاوتی که امانوئل کانت بر آن تأکید مینماید.<sup>۸۳</sup> با اینهمه، این دو نوع ضوابط دارای ارتباط متقابل هستند،<sup>۸۴</sup> زیرا هر دو با مسائل فلسفی مشابه در مورد اقدام صحیح مواجهند.<sup>۸۵</sup> قانون الهی را همیشه باید با توجه به هدایات و مقتضیات اخلاقی مندرج در آثار مقدّسه مشاهده کرد. همانطور که حضرت بهاءالله (احتمالاً با توجه به آکراه و بیزاری صوفیان از قانون) تأکید می فرمایند که کتاب اقدس صرفاً مجموعه ای از احکام<sup>۸۶</sup> یا مجموعه قوانینی خشک و خالی نیست، بلکه - به دلیل ریشه دار بودن جزمی بیسابقه<sup>۸۷</sup> - عبارت از اساس تزلزل ناپذیر نظام حقوقی بهائی می باشد که در زمان مقتضی توسعه خواهد یافت. قانون الهی در الواح و صیای حضرت عبدالبهاء<sup>۸۸</sup> نیز مندرج است که نظام قانونی جامعه را، که رؤوسش را حضرت بهاءالله

قبلاً طرح کرده بودند و درالواح حضرت عبدالبهاء در رابطه با اصل مشورت توصیف شده<sup>۸۹</sup>، تکمیل و در اصطلاحاتی ملموس مطرح می سازد.

منابع دیگر حقوق عبارت از تواقع متعدده حضرت ولی امرالله<sup>۹۰</sup> است که در طی آنها، هیكل مبارک اصول و ساختارهای حقوق و قوانین مربوط به جامعه را تدوین فرموده اند. حضرت ولی امرالله حق تشریح نداشتند<sup>۹۱</sup>؛ اما تا زمان تأسیس هیأت عالیة تشریحیه که موهوب به این حق و اختیار می باشد<sup>۹۲</sup>، ایشان می بایستی جامعه را از حد اقل برخی هدايات حقوقی مقدماتی برای جریان سازمانی که در دهه ۱۹۲۰ شروع شد، بهره مند می فرمودند. اصول حقوقی که ایشان، بر مبنای روح و اصول امر مبارک در ارتباط با نظام و تشکیلات جامعه و عملکرد مؤسسات آن تأسیس فرمودند<sup>۹۳</sup> و در مصوبات و مقررات این هیأتها ادغام شده<sup>۹۴</sup>، به تصویب بیت العدل اعظم منوط و مشروط گردیده است.<sup>۹۵</sup>

بالاخره، جامعه بهائی دارای احکام الهی تکمیلی است که در مقوله قانون موضوعه الهی<sup>۹۶</sup> قرار دارد، یعنی قوانینی که توسط بیت العدل اعظم وضع می شود. این هیأت که عالی ترین مرجع اداری می باشد، به طور دموکراتیک توسط جامعه جهانی انتخاب می گردد. احکام وضع شده و انتشار یافته توسط این هیأت نیز به این ترتیب در زمره منابع حقوق می باشد.<sup>۹۷</sup> به این ترتیب، قانون الهی بهائی عبارت از قانون موضوعه الهی با مقولات فرعی قانون الهی آثار مقدسه<sup>۹۸</sup> و قانون الهی تکمیلی<sup>۹۹</sup> است که باهم حقوق مقدس امر بهائی را تشکیل می دهند.

اما، اقلام زیر عبارت از منابع این اصول حقوقی نیستند:

الف) آثار مقدسه حضرت باب. این آثار که کلام الهی هستند منابع ایمانی و اجزاء موثق و تفکیک ناپذیر اصول عقاید<sup>۱۰۰</sup> هستند، اما قوانین موضوعه توسط حضرت باب در کتاب بیان (که شریعت اسلامی را نسخ فرمود) توسط حضرت بهاءالله در کتاب اقدس منسوخ گردید.

ب) روایات شفاهی. ظهور حضرت بهاءالله به متون موثقی که در آثار کتبی حفظ شده، تصدیق و ثابت می شود. گزارشهای شفاهی درباره بیانات و اعمال پیامبر (که سنت نامیده می شود) هیچگونه اعتباری ندارد و بنابراین نه منبعی برای حقوق بهائی است و نه مأخذی برای ایمان بهائیان. لهذا، امر بهائی منحصرأ "دیانت کتاب" است و اصل اصلاحاتی صحف مکتوب<sup>۱۰۱</sup> پیوسته تنفیذ می گردد.

ج) قانون طبیعی. اساس غائی حقوق و اخلاقیات عبارت از اراده مطلقه الهیه است، که خود را در ظهور الهی آشکار می سازد. آیات "الله يفعل ما يريد"<sup>۱۰۲</sup>... "لا یسئل عما یفعل"<sup>۱۰۳</sup> نظریه امر بهائی در مورد مخیر بودن ذات الهی را بیان می کند:<sup>۱۰۴</sup> یعنی، "لیس له شریک فی حکمه ولا معین فی سلطانه"<sup>۱۰۵</sup> او "رباً و لا مربوباً"<sup>۱۰۶</sup> است - حتی (بر حسب نظریه مثل افلاطون) حقیقت مثل ابدی نیست. هیچ قانونی بالاتر از او نیست که او مشمول آن قرار گیرد<sup>۱۰۷</sup>، مشیت او آفریننده کل قانون و جمیع ارزشها است. به این

ترتیب، مرجعیت و اقتدار تجویزی یا منشأ قانون نه طبیعت نظام یافته است، نه مفهومی منطقی از ماهیت بشر که نظریه خیر را الی الابد تعریف نماید، و نه "ماهیتی از اشیاء"<sup>۱۰۸</sup> که به لحاظ عقلانی قابل درک و تشخیص باشد، بلکه تصمیمات خودمختارانه الهی در آثار مقدسه تجسم بخشیده خواهد شد. از این روی، امر بهائی از مفهوم قانونی طبیعی<sup>۱۰۹</sup>، یعنی ارزشهای ابدی موجود از قبل، قانون اخلاقی فطری و باطنی که خداوند در قلب انسان حک کرده باشد<sup>۱۱۰</sup> و بتوان با عقل و منطق به آن پی برد، حمایت نمی کند. به بیان حضرت عبدالبهاء، "ناموس طبیعی انسان" نیست که انسان را از ارتکاب اعمال نالایقه منع می نماید: "ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است"<sup>۱۱۱</sup>

قانون طبیعی، که در اصول عقاید کاتولیک بخشی از قانون الهی (قانون طبیعی الهی) محسوب می شود، مبتنی بر این نظریه است که اصول بنیادی قانون و اخلاقیات فضیلت هایی جاودانی بوده دارای اعتباری ابدی اند. قانون کهن طبیعی اساساً عمومی، تغییرناپذیر، نامربوط به تاریخ و وقایع تاریخی، و ایستا است. بر خلاف آن، در بهائیت، قانون الهی منحصرأ یک قانون موضوعه الهی است. بهائیان کل قانون و احکام<sup>۱۱۲</sup> را که توسط انبیاء گذشته و حضرت بهاءالله (در اسفار خمسۀ تورات، در قرآن و کتاب اقدس) نازل شده تجسم تاریخی مشیت بالغه الهی منطبق با مقتضیات عصر خاص میدانند که در ظهوری جدید در معرض نسخ قرار می گیرد.<sup>۱۱۳</sup>

احکام منزله، به علت ادعای حقانیت آنها، در رابطه با نوع بشر همیشه مطلق و کامل بوده اند؛ اما به علت ماهیت تاریخی، خصوصیتی نسبی دارند. از آنجا که جمیع انبیاء که "مظاهر ظهور الهی" و موهوب به "علم الوجود"<sup>۱۱۴</sup> هستند و بر روابط ضروریۀ منبعث از حقائق اشیاء<sup>۱۱۵</sup> وقوف دارند، احکامی که نازل می کنند برای نیازها و مقتضیات عالم بشری در عصری خاص مطلقاً کافی هستند و جلوه های این روابط ضروریه می باشند.

#### چهار - وضع رسمی هنجارهای حقوقی و توسعه آنها

یکی از ویژگی های خاص دیانت بهائی این است که اکثر هنجارهای احکام نازله (شامل احکام عبادی)<sup>۱۱۶</sup> به خودی خود<sup>۱۱۷</sup> موقع انتشار تنفیذ نمی شود بلکه باید به وسیله اقدامات مقدماتی هیأت عالیه قانون گذاری که مسئولیت جهانی دارد، یعنی بیت العدل اعظم، به مرحله اجرا در آید. این فرایند تدریجی تنفیذ احکام<sup>۱۱۸</sup> منبعث از بیان خود شارع دیانت است<sup>۱۱۹</sup>، که مایل نبود نظم عادی زندگی را به نحوی بسیار ناگهانی بشکند؛ بلکه در عوض، باید منطبق با ظرفیت و تحمل مردم برای قبول آن عمل شود.<sup>۱۲۰</sup> بعلاوه، هنجارهای حقوقی که از لحاظ اجتماعی مرتبط هستند، بخصوص مقررات مربوط به

عدالت جزائی، وجود جامعه ای را مفروض می شمارند که قبلاً توسط آثار منزله شکل گرفته است، "جامعه بشری به وضع دیگری از میان هرج و مرج کنونی عالم ظاهر و پدیدار شود." ۱۲۱ دلیل دیگر برای نیاز به تنفیذ رسمی احکام نازل این است که آنها برای مدت حدّ اقلّ هزار سال معتبر هستند. از آنجا که شرایط اجتماعی بر وجه ارض در معرض تغییر مداوم است، هنجارهای قانونی که جزئیات معینی را یک بار و برای همیشه سامان بخشد، در این خطر هستند که به سفسطه حقوقی خشک و انعطاف ناپذیر و تحجّر قانون منجر گردد. حضرت بهاءالله با تجهیز نظام حقوقی به "امر ضروری انعطاف" ۱۲۲، این خطر را از میان برداشته اند. احکام الهی تنها به "مسائل کلیه" ۱۲۳ می پردازد. بعلاوه، هنجارهای حقوقی در سطح بالایی از تجرید و انتزاع نازل شده اند. آنها آنقدر کلی هستند و آنقدر مواضع را تنظیم نشده رها میسازند که باید تصریح و با مقتضیات زمان انطباق داده شوند. آنها نیاز به وضع مقررات و قوانین فرعی تفصیلی دارند. در جامعه بهائی این مقررات فرعی - توسعه نظام حقوقی - (آنگونه که هاخام ها در آیین یهودی و علماء در آیین اسلام عمل می کنند) از تعبیر و تفسیرهایی که توسط محققین مذهبی ۱۲۴ صورت می گیرد ناشی نمی شود، بلکه از وضع احکام تکمیلی نشأت می گیرد. مؤسسه عالی قانون گذاری که "مصوناً من کلّ خطا" ۱۲۵ باشد، امکان اتخاذ و تصویب مستمرّ قوانین برای شرایط متغیّر اجتماعی را فراهم می آورد، زیرا این مؤسسه قانون گذاری می تواند قوانینی را که خود وضع کرده، و عین قانون الهی محسوب می شود ۱۲۶، نسخ کند ۱۲۷ و به این ترتیب تغییر شرایط و اوضاع را همواره مدّ نظر قرار داده به موجب آن عمل نماید. ۱۲۸

بعضی از هنجارهای حقوقی (حدّ اقلّ برای بهائیان شرقی) از ابتدا الزامی تلقی شد ۱۲۹ و سایر موارد را حضرت عبدالبهاء و بعداً حضرت ولی امرالله و نهایتاً بیت العدل اعظم در سراسر جهان معتبر و قابل اجرا اعلام کردند. ۱۳۰ کاملاً بدیهی است که هنجارهای حقوقی منزله به عنوان رهنمودهای اخلاقی، حتی قبل از آن که تنفیذ گردند در جامعه مؤثّر و مجری هستند.

### پنج - مدّت زمان اعتبار قانون الهی

ادّعای خاتمیت که توسط هر یک از سه دیانت توحیدی مطرح شده مسلماً به این ادّعا منجر میشود که احکام منزله دارای اعتبار ابدی است. ۱۳۱ طبق الگوی جدید رستگاری که حضرت بهاءالله عنایت کرده اند ۱۳۲، یعنی "توالی ظهورات الهیه" ۱۳۳، که در طی آن جمیع ادّعاها نسبت بهخاتمیت مردود می شود و ظهورات الهیه آینده وعده داده شده اند ۱۳۴، یعنی احکام الهی تنها تا زمانی که خداوند آن را تأیید نماید می تواند معتبر باشد یا آن که حکمی را که قبلاً ترویج فرموده و انسان مجاز به تغییر آن

نیست، با بعث ظهوری جدید منسوخ می‌گردد. ۱۳۵ از آنجا که حضرت بهاءالله این احتمال را که چنین ظهوری قبل از سپری شدن یک هزار سال جای ظهور ایشان را بگیرد<sup>۱۳۶</sup>، منتفی دانسته اند، قانون الهی بهائیان حدّ اقلّ مدّت یک هزار سال اعتبار دارد. ۱۳۷

### شش - حیطه های خاصّ قانون

امر بهائی در مقایسه با سایر ادیان هنوز در مرحله اولیه توسعه و در واقع تنها در قرن ثانی دوره خود است. بدین لحاظ، هرگونه اطلاعاتی درباره حیطه پیچیده ای مانند قانون باید ضروراً مقدماتی و ناقص بماند و نمی‌تواند امید داشته باشد که چیزی بیش از تلاش اولیه در تجزیه و تحلیل باشد زیرا هنوز جمیع متون مقدّسه به زبانهای غربی ترجمه نشده است.

قانون نازله توسط حضرت بهاءالله (مانند جمیع قوانین مُنزله) نظام حقوقی هماهنگ و منسجمی نیست، چه رسد به این که مجموعه قوانین سیستماتیک باشد. این قانون مقدماتی است و برای توسعه بیشتر در نظر گرفته شده است. کتاب اقدس (مانند قرآن) تنها وجوه معینی از قانون مانند مطالب مربوط به وضعیت شخصی (مثلاً قانون خانواده و قانون ارث) و حقوق جزا را تنظیم می‌کند. مورد ثانی شامل تنها معدودی از هنجارها است که هدف از آنها، در ترکیب با بیانیه های مربوط به الهیات قانون و نیز مقصود از مجازات، ایجاد مبنایی برای قانون کیفری آینده میباشد. کتاب اقدس و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، قانون اساسی جامعه را تشکیل می‌دهند.

بسیاری از وجوه این قانون هنوز نیاز به توضیح و تشریح دارند. برخی از شرایط به وضوح به عنوان هنجارهای حقوقی قابل تشخیص هستند<sup>۱۳۸</sup>، در حالی که در مورد بسیاری از فقرات تجویزی آثار مبارکه مربوط به جامعه<sup>۱۳۹</sup>، هنوز این توضیح لازم است که آیا آنها هنجارهای حقوقی را تشکیل می‌دهند یا اصول راهنما و رهنمودهای اجتماعی و اخلاقی برای وضع قوانین آینده هستند. توضیح زیر به شرایط حقوق جزا، قوانین مربوط به خانواده، ازدواج و ارث، و در در بخش آخر، قانون اساسی جامعه محدود خواهد شد.

### الف - حقوق جزا

کتاب اقدس حاوی بعضی مواد حقوق جزا است، اما این موارد به طریقی بسیار کلی و انتزاعی بیان شده اجازه می‌دهند که در آینده جرائم و تخلفات به طور اخصّ تعیین شوند. هیچ تعریف حقوقی برای عناصر جرم وجود ندارد. تفصیلات مربوط به حقوق جزاء را حضرت بهاءالله تصریح نفرموده اند.

بیت العدل اعظم در اشاره به مجازات مرگ<sup>۱۴۰</sup> برای قتل عمد، آدم کشی<sup>۱۴۱</sup>، و ایجاد حریق عمدی در یادداشتی اینگونه توضیح می فرمایند:

فرعیات این احکام، از قبیل این که درجات جرم تا چه حدّ است و آیا باید عوامل مؤثر در تخفیف جرم را منظور داشت، و کدام یک از دو نوع مجازات باید مجری گردد کلاً به بیت العدل اعظم محوّل گشته که با ملاحظه شرایط زمان در وقت اجرای حکم تصمیمات لازم را اتخاذ نمایند.<sup>۱۴۲</sup>

به این ترتیب، با توجه به ماهیت نسبت انتزاعی متون مقدّسه، ابهامی معین بلا تردید عمدی است و مقصود از آن حصول انعطاف پذیری در حکم الهی است. شرایط مندرج در کتاب اقدس هنجارهای بنیادی برای نظام آتی حقوق جزاء است، اما در عین حال عواملی برای نظام اخلاقی نیز هست. شکی در این نمی توان داشت که "کتاب الهی" نظامی ارزشی از خود ایجاد می کند<sup>۱۴۳</sup> - "انه لایمشی علی طرفهم"<sup>۱۴۴</sup> - که "لم تکن محدوده بحدود العباد"<sup>۱۴۵</sup> و آنگونه که بهائیان معتقدند، هنجار نقاد کلّ قانون بشری را تشکیل می دهد. این حقیقت بنیادی مکرراً و مصرّاً در آثار مبارکه ذکر شده است:

نعیماً لمن نبذ الیوم ما عند القوم و أخذ ما أمر به من لدی الله<sup>۱۴۶</sup> ... ضعوا ما عند القوم و خذوا ما أمرتم به من لدن آمر قدیم<sup>۱۴۷</sup> ...

به این ترتیب به هشدار حضرت بهاء الله می رسیم که می فرمایند:

لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الأعظم و انه بنفسه لو أنتم تعلمون<sup>۱۴۸</sup>

این کتاب حاوی حکم الهی برای کلّ جامعه بشری است. لذا، از بعضی لحاظ، با ارزشهای اخلاقی که در حال حاضر در اروپا حاکم است، تباین و تغایر دارد: کمتر به فرد<sup>۱۴۹</sup> و بیشتر به خیر عموم توجه دارد. این واضح ترین گواه بر مواضع مربوط به اخلاقیات جنسی و حقوقی است. به این ترتیب، این نظریه که فرد می تواند جهت گیری جنسی خود را شخصاً تعیین نماید با تصویر تجویزی حضرت بهاء الله از بشر سازگار نیست. مقاربت جنسی برای ازدواج (غیر همجنس) محفوظ می ماند. فعالیت جنسی قبل از ازدواج یا خارج از حیطه آن تجاوز از فضیلت عفت و عصمت است<sup>۱۵۰</sup>، روابط جنسی

قبل از ازدواج یا خارج از حیطه ازدواج (مانند اسلام) زنا محسوب می شود<sup>۱۵۱</sup>؛ این عمل نامشروع و مستحق تنبیه قانونی شمرده شده است. اقدام به همجنس بازی (لواط، سحاق<sup>۱۵۲</sup>) را حضرت بهاء الله به عنوان عملی غیراخلاقی و حتی "شیطانی"<sup>۱۵۳</sup> تقبیح فرموده اند. لواط به طور اخص نfert انگیز خوانده شده است.<sup>۱۵۴</sup> این مفهوم که "اقلیت های قومی" را می توان تحت صیانت و حمایت قانونی قرار داد، مثلاً یکسان دانستن ازدواج و مشارکت همجنس گرایی درازمدت، با این مواضع ناسازگار است.

ارزشهایی که با آنچه که فعلاً حاکم است تفاوت داشته باشد نیز در حقوق جزا مشهود است: در اروپا با نظریه قصاص به عنوان یکی از مقاصد مجازات و قانونی کردن مجازات مرگ در مواقع قتل و موارد وخیم آتش سوزی عمدی، با سوء ظن برخورد می شود؛ زیرا این مقصد از مجازات به عنوان تجلی احساسات نهفته و نهانی نfert و انتقام تلقی و مورد ملامت واقع می شود، و مجازات مرگ به عنوان عملی ددمنشانه که یادگار زمانهای ماقبل مدرن می باشد تقبیح می گردد و الغاء آن به عنوان مرحله ای در طریق مترقی انسانی کردن جامعه مورد تجلیل قرار می گیرد.<sup>۱۵۵</sup>

موضع بهائی از مفهوم بنیادی سیاسی مقتبس است که طبق آن بین خیر عموم و امنیت عامه از طرفی و حقوق فردی از طرف دیگر باید موازنه برقرار شود.<sup>۱۵۶</sup> به این ترتیب بر "صیانت و حفظ عباد"<sup>۱۵۷</sup>، "منفعت عمومی"<sup>۱۵۸</sup> و "نعمت، ثروت و اطمینان عباد"<sup>۱۵۹</sup> تأکید شدید شده است. این تفاوت تأکید در شرایط حقوق جزاء نیز که مبتنی بر اصل ماوراء طبیعی عدالت است نیز منعکس می گردد: "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات."<sup>۱۶۰</sup>

عدل ارزش اصلی قوه دنیوی است<sup>۱۶۱</sup>، عدل، قانون و نظم شالوده و اساسی است که نظم جهانی حضرت بهاء الله بر آن استوار است. در این سلسله مراتب فضیلت ها، عدل و انصاف بالاترین فضیلت دنیایی است.<sup>۱۶۲</sup> اگرچه بین عدالت از طرفی و محبت، رحمت و شفقت از طرف دیگر تنش وجود دارد، هیچ منافات اساسی بین آنها وجود ندارد: خداوند فقط خدای محبت و رحمت نیست (رحمت او "سبقت العالمین"<sup>۱۶۳</sup> و "وسعت کُلّ شیء"<sup>۱۶۴</sup>)، بلکه "خدای عدالت" و "منتقم" است که تعقیب می کند، مجازات می نماید و انتقام می گیرد. همانطور که در جایی دیگر ذکر کرده ام "تنش بین محبت و عدالت در خداوند جایگزین وحدت متناقض شده است."<sup>۱۶۵</sup> حضرت عبدالبهاء دو حیطه مزبور (یعنی عدالت و محبت) را به تفصیل مورد بحث قرار داده<sup>۱۶۶</sup> و این نکته را روشن کرده اند که محبت، رحمت و عفو به حیطه ارتباط بین اشخاص تعلق دارد و باید تعیین کننده رفتار افراد با یکدیگر باشد، در حالی که عدالت (عدالت حقوقی و توزیعی<sup>۱۶۷</sup>) به حیطه نظم اجتماعی مربوط است. حضرت عبدالبهاء به کسانی معترضند که - با اشاره به موعظه جبل<sup>۱۶۸</sup> و رحمت الهی - تأکید یک بُعدی برای عفو و

غفران منبعث از محبت قائلند: "همچنان که عفو از صفت رحمانیت است عدل نیز از صفت ربوبیت است. خیمه وجود بر ستون عدل قائم نه عفو." ۱۶۹

ایشان جای هیچگونه تردیدی را باقی نمی گذارند که جامعه از "حقّ محافظه و حقّ مدافعه" ۱۷۰ که غیر قابل واگذاری است، برخوردار است، در حالی که فرد از لحاظ اخلاقی ملزم است شخصی را که ظلمی در حق او مرتکب شده مورد عفو قرار دهد و "اعانتی به متعدی نماید." ۱۷۱ محبت که در عین حال نمی تواند "عدل" نیز باشد وقتی در نظام اجتماعی به کار رود، همانطور که عالم سوسی علم الهیات، امیل برونر ۱۷۲، به درستی بیان نموده، به "برخورد احساساتی" تنزل یافته و به "سمّ و حلالی که جمیع مؤسّسات عدلیه را نابود میکند" ۱۷۳ تبدیل می شود. شاید هیچ چیز بیش از این انتقال تک بُعدی تأکید بر ارزش غیر مذهبی "انسانیت" که ارزشهای مسیحی محبت، رحمت و شفقت را جذب کرده و در جای نادرست، یعنی در مؤسّسات اجتماعی، به کار برده، برای نظام اجتماعی خطرناک نباشد. ۱۷۴ اوامر مذکور در موعظه جبل هدایاتی برای اقدامات سیاسی نیست ۱۷۵، بلکه اصول اخلاقی افراطی است که افراد باید رعایت نمایند. به گفته توماس آکوئیناس عدالت بدون رحمت "به ظلم و ستم" منجر می شود، محبت خالی از عدالت "علت اصلی نابودی و فروپاشی" است ۱۷۶ که نهایتاً به شکست و سقوط نظم منجر خواهد شد. سنت آگوستین آن را اینگونه بیان می کند: "در فقدان عدالت، حکومت و حاکمیت جز راهزنی چیست؟" ۱۷۷

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، آنجا که به بیان مجازات اعدام برای قتل، کشتن انسانها، و ایجاد حریق عمدی مبادرت می فرمایند، علیه تمایلات برای جایگزینی رحمت به جای عدالت هشدار می دهند: "خذوا سنن الله بأیادی القدرة و الإقتدار ثم اتركوا سنن الجاهلین." ۱۷۸ و در قرائن مربوط به مجازات سرقت، ایشان مؤکداً اخطار می فرمایند، "ایاکم أن تأخذکم الرأفة فی دین الله اعملوا ما أمرتم به من لدن مشفق رحیم." ۱۷۹

این اشاره به خدای رحیم هشدار است علیه غرور بیجای انسان که خود را رحیم تر از خداوند تصور می کند در حالی که درباره خداوند گفته شده است: "انک أنت ارحم الراحمین." ۱۸۰ اهداف اولیه مجازات عبارت از جبران و قصاص ۱۸۱، بازدارندگی عمومی و صیانت جامعه است؛ اهداف دیگر عبارت از مقاصد مفید و عملی مانند اصلاح مجرم است. ۱۸۲ مجازات جبرانی، یا قصاص، آنگونه که گاهی نسبت داده می شود، به هیچ وجه عبارت از انتقام، ابراز احساسات نهفته نفرت و تجاوز نیست؛ بلکه جوهر عدالت خواهی است. جهت گیری یک بُعدی کشورهای غربی نسبت به ارزش غیر دینی انسانیت (با نگرشهای ذاتی رحمت و شفقت) مطرح نیست.

کتاب اقدس موارد زیر را به عنوان مناهی تصریح می کند: قتل با قصد قبلی (قتل عمد) ۱۸۳، ارتباط جنسی قبل و خارج از حیطة ازدواج (زنا) ۱۸۴، سرقت ۱۸۵، حریق عمدی ۱۸۶، خرید و فروش برده ۱۸۷، غیبت و افترا ۱۸۸، ایراد لطمه جسمی ۱۸۹، ورود غیر قانونی ۱۹۰، حمل اسلحه ۱۹۱، گدایی ۱۹۲، ظلم به حیوانات ۱۹۳، شرب مسکرات ۱۹۴، استعمال تریاک و تمام مشتقات آن و کلیه مواد مخدر ۱۹۵، و قمار (میسر) ۱۹۶.

تنها جرائمی که برای آنها مجازات تصریح شده قتل، سرقت، مقاربت جنسی قبل و خارج از حیطة ازدواج و ایجاد حریق عمدی است. قتل و ایجاد حریق عمدی را می توان با مرگ یا حبس ابد مجازات کرد. ۱۹۷ این مجازات منعکس کننده ماهیت بی نظیر هر فردی به عنوان صورت و مثال الهی، تقدس و حرمت زندگی هر فرد است که در جای دیگر اینگونه بیان شده است: "أ تَقْتُلُونَ مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ ... اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْرِبُوا مَا بَنَاهُ اللَّهُ بِأَيْدِي الظُّلْمِ وَالطَّغْيَانِ." ۱۹۸

تخریب حیاتی که به صورت و مثال الهی خلق شده نه تنها بدترین تجاوز ممکن به حیطة خیر قانونی، بلکه جرمی علیه نظم و عظمت الهی است. بنابراین، کسی که تخلف و تخطی نموده باید با از دست دادن زندگی خود به جبران این خلاف پردازد. این ارزیابی ارزش زندگی انسانی بخشی از سنت ادیان ابراهیمی است: تلمود می گوید، "ارزش یک نفس معادل کل عالم است،" و در قرآن کریم بیان شده است:

مِنَ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ۱۹۹

زنا با جریمه ای که در صورت تکرار باید دو برابر دفعه قبل باشد، قابل مجازات است. ۲۰۰ تعیین مجازات برای زنا محصنه به عهده بیت العدل است. ۲۰۱ در مورد سرقت "قد كتب على السارق التَّئيبُ وَ الْحَبْسُ وَ فِي الثَّالِثِ" حکم به رسوا کردن او شده است: باید بر جبین او علامتی گذاشت که "يُعرف بها لثلاً تقبله مدن الله و دياره." ۲۰۲ کلیه جزئیات مانند عناصر حقوقی سرقت و درجات مختلف آن، تعریف "فی الثَّالِثِ"، ماهیت علامت، مدت زمانی که باید بر پیشانی باشد، و تحت چه شرایطی باید آن را محو کرد، و نیز برای چه مواردی از قتل و ایجاد حریق عمدی باید مجازات مرگ اجرا شود و برای چه مواردی حکم حبس ابد باید صادر شود، با وضع قوانین تکمیلی توسط بیت العدل اعظم تعیین خواهد شد. ۲۰۳ ارتکاب قتل در اثر غفلت (یعنی قتل غیر عمد) عبارت از جرم جنائی نیست، اما فرد خاطی را ملزم به پرداخت مبلغی پول (دیه = خون بها) ۲۰۴ به خانواده قربانی می کند. حضرت بهاء الله امت خود را

از درگیری در نزاع، عصیان و جمیع اشکال خشونت نهی فرموده اند.<sup>۲۰۵</sup> ایشان در یوم اول اعلام علنی رسالت خود، "حکم جهاد" (برای دفاع جامعه از خود) را لغو کردند<sup>۲۰۶</sup> زیرا "إِنْ تَقْتُلُوا ... لَخَيْرٌ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا."<sup>۲۰۷</sup> استفاده از قوه جبریه و زور نیز در تبلیغ امرالله صریحاً منع شده است.<sup>۲۰۸</sup>

این واقعیت که غیبت، افترا و تهمت در همان بند در کنار قتل و آدم کشی ذکر شده ارزش والایی را نشان می دهد که برای عزت شخصی به عنوان هدف صیانت حقوقی قائل شده اند. چنین نگرشی با توجه به این که در قانون جدید جزائی، مانند خط مشی قوانین جزائی آلمان با چنین جرائمی برخورد می شود، حیرت آور به نظر می رسد، زیرا چنین خطاهایی موضوع دادخواهی شخصی و خصوصی است. موارد مشابه این قضاوت حقوقی و اخلاقی، که در جای دیگر نیز در آثار مبارکه می توان آنها را مشاهده کرد<sup>۲۰۹</sup>، در تفکر حقوقی موسوی نیز ملاحظه می شود.<sup>۲۱۰</sup> بر خلاف قوانین شرعی مسیحی<sup>۲۱۱</sup> و شرایط حقوقی شریعت [اسلام]<sup>۲۱۲</sup>، ارتداد جرمی قابل مجازات نیست. از دست دادن ایمان دینی بر ارتقاء روحانی فرد در این جهان و جهان بعد تأثیر می گذارد، اما فرد مؤمن مختار است که ارتباط خود را با ایمانش قطع کند و بدون هیچ بدنامی و لگه ننگی، از جامعه دینی خود را کنار بکشد.

## ب - قانون خانواده

### (۱) برابری زن و مرد

کل قانون خانواده بر پایه این اصل حقوقی بنیادی استوار است که جمیع افراد بشر، بدون استثناء، در مقابل قانون مساوی هستند<sup>۲۱۳</sup>، و این که زنان و مردان دارای حقوق برابر می باشند.<sup>۲۱۴</sup> ارزش برابر زن و مرد نزد خداوند در قرآن مؤکداً و مکرراً بیان شده است<sup>۲۱۵</sup> اما در ادیان تاریخی حقوق برابر برای زنان و نیز مردان برای اولین مرتبه در امر بهائی مورد ترویج و تعمیم قرار گرفته است.<sup>۲۱۶</sup>

مقام و موقف برابر زن و مرد در مقابل قانون به عنوان یک اصل عمده تفسیری و تشریحی اعلام شده، و همیشه به همین طریق قابلیت کاربرد دارد مگر آن که متن مورد نظر صریحاً مورد دیگری را بیان کرده باشد. اصل اساسی آن است که جمیع حقوق اعطایی به مرد، با تغییرات ضروری برای زنان نیز معتبر است.<sup>۲۱۷</sup> اما، برابری به طور افراطی اجرا نمی شود. استثنائاتی بر این حکم وجود دارد مانند مقام و موقف پسر ارشد در رابطه با حکم ارث<sup>۲۱۸</sup> یا محدودیت عضویت در بیت العدل اعظم به "رجال".<sup>۲۱۹</sup> اما باید تأکید نمود که جمیع مناصب دیگر، اعم از انتصابی یا انتخابی، برای زنان قابل حصول است. از طرف دیگر، استثنائاتی در اصل برابری زنان و مردان وجود دارد که به نفع بانوان است، مانند مهریه که داماد باید قبل از ازدواج به عروس پرداخت کند<sup>۲۲۰</sup>، یا رجحان دختران در تعلیم و تربیت که اگر خانواده

ای نتواند از عهدهٔ مخارج تعلیم و تربیت جمیع اطفال خود برآید در این صورت "دختران بر پسران مقدمند زیرا مادران اولین مرئیان نسل بعد هستند." ۲۲۱ این اصلی است که دارای مفاهیم ضمنی گسترده است و دست کمی از اقدامی انقلابی ندارد.

## ۲) ازدواج

ازدواج تک همسری<sup>۲۲۲</sup> (نکاح) خلقتی الهی<sup>۲۲۳</sup> برای مردان و زنان است. ازدواج - "حصن نجاح و فلاح"<sup>۲۲۴</sup> - تجویز شده است.<sup>۲۲۵</sup> "قد کتب الله علیکم النکاح ... تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من ینکرنی بین عبادی."<sup>۲۲۶</sup>

در این صورت، هدف اولیه از ازدواج که البته تنها هدف آن نیست، زاد و ولد است: یعنی به دنیا آوردن فرزندان که استمرار نسلها را تأمین و تضمین نماید. زاد و ولد به رسالت فرهنگی انسان بر وجه ارض نیز کمک می کند: "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند."<sup>۲۲۷</sup> از این بیان، و نیز از ذکر صریح زن و مرد، به وضوح استنباط می شود که مقصود از ازدواج فقط ایجاد پیوند بین شرکایی از جنس مخالف است. اما، قانونی که ازدواج را تجویز می کند اجباری نیست<sup>۲۲۸</sup>، به طوری که این حکم نه امر است که به قوهٔ قانون اجرا شود و نه وظیفه ای اخلاقی است. انتخابی بالاختیار است که هر فرد تصمیم بگیرد که ازدواج کند یا نکند.<sup>۲۲۹</sup> "تجویز" نکاح، که در واقع فقط توصیه است، این نکته را مؤکداً واضح می سازد که ازدواج نهادی است مورد عنایت و توجه مساعد خداوند و امری مطلوب و پسندیده است. توصیه به ازدواج که به صورت حکمی مطرح شده، هشدار است مؤکد علیه تمایلات ضد ازدواج گذشته<sup>۲۳۰</sup>، و توضیحی روشن و واضح بر این نکته که ازدواج نه عبارت از تسلیم شدن به گناهکاری جسم است<sup>۲۳۱</sup>، نه پناهگاهی برای فرار از "ارتکاب زنا"<sup>۲۳۲</sup> و بنابراین نه "بیمارستانی برای ضعیفان و متزلزلان"<sup>۲۳۳</sup> است و "درمانگاهی برای گناهکاران."<sup>۲۳۴</sup> تجرد و بکارت مقام و موقف اخلاقی برتری در اصول اخلاقی بهائی نیست.<sup>۲۳۵</sup>

مبنای حقوقی ازدواج عبارت از رضایت متقابل طرفین ازدواج است؛ قراردادی بر پایهٔ قانون مدنی است که با "رضاء الطرفین"<sup>۲۳۶</sup> حاصل می شود؛ مبتنی بر این پیش شرط است که شرکای ازدواج به سن قابل ازدواج کردن، یعنی به سن پانزده سالگی، رسیده باشند.<sup>۲۳۷</sup> اختیار شریک به این ترتیب منحصرأ مربوط به خود زوجین است، اما رضایت کلیه والدین طرفین که در قید حیاتند، اعم از این که هنوز با هم باشند یا جدا، یا این که بهائی باشند یا خیر، ضروری است.<sup>۲۳۸</sup> در حالی که اکثر احکام حضرت بهاءالله قطعیت یقینی دارد، اما در این قضیه منطبق عقلانی<sup>۲۳۹</sup> ارائه شده است: مقصود از این پیش شرط تقویت علقه های خانوادگی، ترویج "المحبة و الوداد و الاتّحاد"<sup>۲۴۰</sup> و از میان برداشتن

"الضَّغِينَةُ وَالبَغْضَاءُ"<sup>۲۴۱</sup> است. اما، محدودیت هایی نیز برای حق رضایت دادن والدین قائل شده اند مانند موارد عدم صلاحیت والدین.<sup>۲۴۲</sup>

هیچ مانع قانونی برای ازدواج یا ممنوعیت ازدواج نمی تواند سدّ راه ازدواج شود. تنها نهی صریح در قانون الهی عبارت از ازدواج با نامادری<sup>۲۴۳</sup> یا ناپدری است. سایر ممنوعیت ها علیه ازدواج با منسوبین یا موانع ازدواج به وضع احکام تکمیلی موکول شده است.<sup>۲۴۴</sup> در احکام بهائی هیچ منعی بر ازدواج با پیروان سایر ادیان وجود ندارد، به طوری که تفاوت اعتقاد دینی مانع ازدواج نمی گردد.<sup>۲۴۵</sup> تا زمانی که داماد مهریه<sup>۲۴۶</sup> را به عروس نپرداخته باشد، ازدواج نمی تواند صورت گیرد. ازدواج به وسیله عملی رسمی، یعنی اعلام اراده به ازدواج در حین نکاح تکمیل می شود.<sup>۲۴۷</sup> این اعلام اراده به ازدواج با این عبارت صورت می گیرد: "أَنَا كَلُّ لَهِ رَاضُونَ" (توسط داماد) و "أَنَا كَلُّ لَهِ رَاضِيَاتٌ" (توسط عروس)، که به نوبت ادا می شود. این توسّل به اراده الهی به انعقاد قرارداد، بُعدی دینی میبخشد. مراسم ازدواج توسط شخصی که توسط محفل روحانی محلّی مربوطه تعیین شده در حضور دو شاهد اجرا می گردد.<sup>۲۴۸</sup> این افراد فقط "مساعدت انفعالی"<sup>۲۴۹</sup> در اجرای مراسم ازدواج دارند. ازدواج الی الابد اعتبار دارد، اما در معرض حق طلاق نیز واقع است. ازدواج موقت (مُتَعَه) که در فرقه شیعه مجاز است، در احکام بهائی وجود ندارد.

اگر یکی از طرفین ازدواج از پیروان دیانت دیگری باشد، برگزاری مراسم ازدواج طبق شعائر آن دیانت، علاوه بر مراسم بهائی، مجاز است، اما هر دو ازدواج باید در یک روز صورت گیرد.<sup>۲۵۰</sup> چنین ازدواجی نباید متضمّن عهد بستن برای پرورش اطفال ناشی از ازدواج طبق دیانت دیگر باشد.<sup>۲۵۱</sup>

### ۳) طلاق

هدف از ازدواج پیوندی ابدی است؛ رابطه ای "تا در جمیع عوالم الهی اتحاد ابدی داشته باشند"<sup>۲۵۲</sup>؛ با این همه، طلاق مجاز است، گو این که شدیداً تقبیح شده است.<sup>۲۵۳</sup> دلایل طلاق باید "کدوره اوگره"<sup>۲۵۴</sup> بین زوجین باشد. زن و شوهر، هر دو،<sup>۲۵۵</sup> می توانند تقاضای طلاق کنند، اما تا "سنه اصطبار"<sup>۲۵۶</sup> به پایان نرسد طلاق جاری نمی شود. سنه اصطبار عبارت از یک سال جدایی است که در طی آن زن و شوهر جدا زندگی می کنند و اقتران بین آنها ممنوع است.<sup>۲۵۷</sup> در طی این یک سال "زوج موظف است که احتیاجات مالی همسر و فرزندان خود را در مدت یک سال اصطبار تأمین نماید و در عین حال طرفین مکلفند که به رفع اختلافات خود بکوشند."<sup>۲۵۸</sup> در طی سنه اصطبار، اگر الفت بین زن و شوهر حاصل شود، اما متعاقباً مجدداً از یکدیگر جدا شوند، سنه تربص باید مجدداً شروع شود.<sup>۲۵۹</sup> زفاف در ازدواج فقط ارتباطی حقوقی است تا جایی که اگر تقاضای طلاق بعد از قرائت آیتین و پرداخت مهریه

اما "قبل از قران" صورت گیرد، رعایت شرط مربوط به سنّه تربّص ضرورتی ندارد.<sup>۲۶۰</sup> در این صورت استرداد مهریه لزومی ندارد.<sup>۲۶۱</sup> اگر شوهر بعد از پرداخت مهریه متوجه شود که همسرش باکره نیست، میتواند خواهان استرداد مهریه و جبران مخارج انجام شده بشود.<sup>۲۶۲</sup> اگر بکارت شرط مصرّح در عقد نکاح بوده باشد، عدم تحقّق این شرط به این معنی است که عقد ازدواج معتبر نیست، اما اگر "در این مقام ستر و عفو" از طرف شوهر شامل شود، بسیار ممدوح و ستوده است.<sup>۲۶۳</sup> طبق اصل تغییرات و تعدیلات ضروری،<sup>۲۶۴</sup> این شرط در مورد شوهر نیز، اگر ادّعی عصمت قبل از ازدواجش نادرست از آب در بیاید، مصداق دارد.<sup>۲۶۵</sup>

طلاق در پایان سنّه تربّص خود به خود واقع می شود: "بعد از انقضای مدّت، طلاق حاصل."<sup>۲۶۶</sup> ابتدا و انتهای این مدّت باید رسماً تصدیق گردد. وظیفه کسانی که، طبق شرط مذکور در نصّ<sup>۲۶۷</sup>، برای تصدیق تمسّک زوجین به شرایط سنّه تربّص منصوب شده اند، بر عهده محافل روحانیه است.<sup>۲۶۸</sup> اگر تقاضای طلاق توسط شوهر به دلیل ثبوت عمل زنا مطرح گردد، زن از حقّ نفقه در سنّه تربّص محروم می گردد.<sup>۲۶۹</sup> باز هم این شرط به طور مساوی در مورد شوهر نیز صادق است. در کشورهایی که مراسم ازدواج مدنی اجباری است، حکم بهائی فقط دارای اعتبار فرعی و تکمیلی است. سنّه تربّص باید قبل از تقدیم عرض حال طلاق به دادگاه مدنی، سپری شده باشد. به این ترتیب، در این مورد، دوره یک ساله تربّص جزء متشکله دادخواهی مربوط به طلاق نیست، بلکه فقط پیش شرطی برای طلاق است که به حکم دادگاه مدنی تنفیذ می گردد. بعلاوه، کتاب اقدس حاوی تعدادی از مقرراتی است که در موارد خاصّ، اگر شوهر از سفر برنگردد و مفقودالاثرتلقی شود، ازدواج به خودی خود بعد از یک دوره تربّص، پایان یافته محسوب میشود.<sup>۲۷۰</sup> و اما در مورد نهاد نامزدی، تنها حکمی که تعیین شده این است که قبل از آن که طرفین به سنّ ازدواج برسند ذکر آن ممنوع است و این که دوران نامزدی نباید بیش از ۹۵ روز طول بکشد.<sup>۲۷۱</sup>

### ج. احکام ارث

حقّ مالکیت خصوصی در نصوص مبارکه مسلم دانسته شده<sup>۲۷۲</sup> و در حقّ ارث بردن مال و اموال مورد تأیید واقع شده است. در مقایسه با حکم اسلام، حکم ارث که در کتاب اقدس مطرح شده مبتنی بر اصل آزادی نامحدود برای وصیت کننده است.<sup>۲۷۳</sup> در مواردی که متوفی وصیت نامه ای از خود به جای نمی گذارد، حقوق ارث طبق سلسله وراثت قانونی تنظیم می گردد.

تمهید ترتیبات برای به ارث گذاشتن اموال خود نه تنها حقّ فرد مؤمن، بلکه وظیفه دینی او است: "قد فرض لكلّ نفسٍ كتاب الوصیة."<sup>۲۷۴</sup> فرد مؤمن در وصیت نامه خود ابتدا باید به ایمان خود شهادت دهد:

و له أن یزین رأسه بالاسم الاعظم<sup>۲۷۵</sup> و یعترف فیہ بوحدانیة الله فی مظهر ظهوره و ینکر فیہ ما أراد من المعروف لیشهد له فی عوالم الامر و الخلق و یكون له کنزاً عند ربّه الحافظ الامین.<sup>۲۷۶</sup>

وصیت کننده می تواند آنچه را که مالک است طبق "ما اراد" به دیگران بدهد، او "در مال خود مختار است."<sup>۲۷۷</sup> اموال متوفی ابتدا باید برای پرداخت هزینه های کفن و دفن استفاده شود،<sup>۲۷۸</sup> بعد ادای دیون و بالاخره پرداخت حقوق الله،<sup>۲۷۹</sup> مشروط بر آن که متوفی به وضوح در وصیت نامه خود ذکر کرده باشد که مایل به پرداخت آنها است.<sup>۲۸۰</sup>

سلسله وراثت قانونی بسیار به تفصیل ذکر شده<sup>۲۸۱</sup> و مقصود از آن برای مواردی است که متوفی از خود وصیت نامه ای به جای نگذاشته باشد و از این رو جنبه فرعی دارد و ممکن است ناخوشایند به نظر برسد. چون نوشتن وصیت نامه اجباری است، بدیهی است که حیطة کاربرد وراثت قانونی زیاد وسیع نیست.<sup>۲۸۲</sup> شاید بتوان آن را نمونه ای برای تقسیم اموال در وصیت نامه تلقی کرد، تا جایی که

احباء ... اخلاقاً و وجداناً موظفند که در نوشتن وصیت نامه دستور جمال مبارک را در مورد اثرات ثروت در جامعه همیشه در نظر گرفته آن را مراعات نمایند و از جمع مال به حد افراط و تمرکز آن در بین افرادی معدود و یا گروه هایی محدود اجتناب نمایند.<sup>۲۸۳</sup>

این همچنین در حقّ وراثت توسط "بیوت عدلیه" در صورتی که وراثت قانونی وجود نداشته باشد ذکر شده است.

سلسله وراثت قانونی مبتنی بر سهمیه یا حصّه است (همانطور که در مورد احکام ماترک در اسلام است). موارث متوفی به دو هزار و پانصد و بیست<sup>۲۸۴</sup> قسمت تقسیم و بین هفت طبقه از وراثت<sup>۲۸۵</sup>، یعنی فرزندان، همسر، پدر، مادر، برادران، خواهران و معلّمین شخص متوفی تقسیم میشود.<sup>۲۸۶</sup> کسانی که بهائی نیستند از سلسله وراثت قانونی حذف می شوند.<sup>۲۸۷</sup> اگر ماترک متوفی شامل منزل مسکونی باشد، منحصرأً به پسر ارشد، و نه دختر، می رسد؛<sup>۲۸۸</sup> مقصود پسر ارشد است.<sup>۲۸۹</sup> اگر فرزند ذکور وجود نداشته باشد، یک سوم از منزل مسکونی به بیت العدل راجع است.<sup>۲۹۰</sup> مجزأ کردن منزل مسکونی از بقیه ماترک متوفی و تخصیص آن به فرزند ذکور (و فقط در مقام ثانی به فرزند اناث)<sup>۲۹۱</sup>، همانطور که قبلاً ذکر شد، استثنایی در اصل برابری زن و مرد است. با توجه به

تقسیم تناوبی سهم ها، این سؤال مطرح می شود که آیا موقعیت منسوبین از اناث (مادر و خواهران) که در مقایسه با همتایان ذکور خود (پدر و برادران) به وضوح از موضع محرومی برخوردار می شوند،<sup>۲۹۲</sup> نیز استثنایی بر اصل برابری مزبور است. اگر فرض مسلم بر این باشد که سلسله وراثت قانونی که در مورد مرد قابل اجرا است طبق اصل جرح و تعدیل ضروری در مورد زن نیز قابل اعمال باشد، در این صورت میسر به نظر می رسد که، همانطور که مک گلین به نحوی نسبتاً مقنع استدلال کرده، توزیع سهم والدین و خواهران و برادران از میراث زن، باید تصویر آینه ای آنچه که در مورد مرد قابل اجرا است، باشد که کم و بیش منتج از "برابری متقارن بین زن و مرد" است.<sup>۲۹۳</sup>

### هفت- قانون اساسی جامعه<sup>۲۹۴</sup>

#### الف. روح و قانون

جامعه بهائی جامعه ای صرفاً روحانی نیست که با قدرتی جادویی و جذبیه ای افسون مانند اداره شود؛ دارای خصیصه نظام و دستگاهی است که از تشکّل حقوقی برخوردار باشد. آحاد مؤمنین نه تنها با علقه ایمان و محبت، بلکه به وسیله قانون نیز وحدت می یابند. به این ترتیب، جامعه ایمانی جامعه ای قانونی نیست هست. حضرت بهاءالله به طور مستند و بدون ادنی ابهامی<sup>۲۹۵</sup> شکل غیر قابل تغییر قانونی را که فی نفسه معتبر است به جامعه خود عنایت فرموده، در حالی که حضرت عبدالبهاء صرفاً این شکل را در وصیت نامه خود به تفصیل بیان فرموده اند. سازمانی کردن جامعه، ارکان و ساختارهای قانونی آن بخشی از "میثاق صغیر" است که حضرت بهاءالله با مؤمنین به خود منعقد فرموده اند، که بنابراین جزء متشکله مکمل دین است.<sup>۲۹۶</sup> این عهد و میثاق طائف حول حضرت عبدالبهاء است، که به عنوان "مرکز میثاق" شناخته می شوند.<sup>۲۹۷</sup> از این رو، جریان سازمانی شدن قانونی جامعه که در ایام حیات حضرت عبدالبهاء شروع شد "بدعتی نیست که ... بر عالم بهائی تحمیل شده باشد"<sup>۲۹۸</sup> و "جانشین و جایگزینی برای روح قدسی الهی"<sup>۲۹۹</sup> نیز نیست، بلکه تجلی اراده الهی برای خلق نظم است.<sup>۳۰۰</sup>

هدف از نظام جامعه صیانت جامعه از تشتت و تفرقه<sup>۳۰۱</sup>، حفظ وحدت و اصالت امر مبارک<sup>۳۰۲</sup>، و استمرار تمهید هدایت الهیه<sup>۳۰۳</sup> است. در عین حال، مقصود از تشکیلات این است که "مجرائی"<sup>۳۰۴</sup> برای این هدایت الهیه باشند. این که شارع این امر روح الهی را به تشکیلات عینی پیوند داده<sup>۳۰۵</sup> احتمال هرگونه گرایش به جذبیه جادویی<sup>۳۰۶</sup> در جامعه را منتفی می کند: احدی مجاز نیست بر مبنای مواهب ظاهره فضل الهی یا الهامات شبه پیامبرانه ادعای مرجعیت نماید. این بدان معنی نیست که روح الهی قادر نیست مستقیماً افراد را ملهم سازد. دعا و تفکر در حیات جامعه از اهمیت اساسی برخوردارند. اما، الهام شخصی برای هرگونه ادعا نسبت به وثوق و اعتبار عمومی هیچ مبنایی ندارد زیرا

اما، الهام شخصی برای هرگونه ادعا نسبت به وثوق و اعتبار عمومی هیچ مبنایی ندارد زیرا "ما نمی توانیم تفاوت بین امیال شخصی و هدایت [الهی] را به طور واضح تشخیص دهیم."<sup>۳۰۷</sup> جامعه عبارت از "هرج و مرج و ایسته به روح"<sup>۳۰۸</sup> یا "حکومت روحانی"<sup>۳۰۹</sup> نیست. این اصول در حدود و احکام بهائی در خصوص ساختارهای جامعه، سلب عضویت و هیأت های حاکمه، کاربرد عملی یافته است.

### ب. "اهل بهاء"

جامعه جهانی خود را امت جدید خداوند، "اهل بهاء" محسوب می دارد. این توده نامنظمی نیست، بلکه موجودی زنده با ساختار متشکل قانونی دارای سلسله مراتب است. جوامع محلی و ملی اجتماعات درهم و برهمی از انجمن های خودمختار نیست، بلکه بخش های تفکیک شده ای از یک جامعه جهانی است. این مطلب نشان دهنده ساختار عمودی تشکیلات انتخابی است:

سازمان داخلی جامعه. بخصوص، یکپارچگی دارای سلسله مراتب یکایک جوامع در جامعه کلی جهانی. وحدت جامعه جهانی را تأمین و هویت اصول عقاید و اخلاقیات، و هویت جامعه شریعت الله را تضمین می کند.<sup>۳۱۰</sup>

اما، درک این نکته حائز اهمیت است که شکل جامعه بهائی که دارای ساختار حقوقی است، مفهوم سنتی مقام کشیش گونه نیست.

#### ۱) ساختارهای حاکمه

از آنجا که آحاد مؤمنین به دو طبقه نفوس عادی و نفوس دارای کسوت روحانی تقسیم نمیشوند، "اهل بهاء" عبارت از "جامعه برابرها"<sup>۳۱۱</sup> است. در این جامعه نه حرفه کشیشی<sup>۳۱۲</sup> وجود دارد و نه از هاخام و کشیش اثری هست. کلیه مؤمنین دارای حقوق مساوی هستند، و هیچکس اقتدار و اختیاری نسبت به دیگری ندارد. مرجعیت الزام آور عبارت از قدرت قانونی انحصاری تشکیلات انتخابی است. این الغاء حرفه کشیشی<sup>۳۱۳</sup> با نهی از صعود بر منابر<sup>۳۱۴</sup>، و لذا نهی از وعظ در مشرق الاذکار، و نیز ممنوعیت بوسیدن دست، سجده کردن در مقابل دیگران، و اشکال مشابه رفتاری به عنوان علامتی از احترام و تسلیم به مرجعیت مذهبی، دارای ارتباط متقابل هستند.<sup>۳۱۵</sup>

چون در امر بهائی ابداً اداره مراسم مقدس و عشاء ربّانی، و لذا عینیت دادن به فضل و رحمت الهی وجود ندارد، جامعه اهل ایمان نیازی به طبقه خاصی از مؤمنین صاحب اختیار<sup>۳۱۶</sup> برای اعطاء فیض الهی به وسیله اعمال ظاهره<sup>۳۱۷</sup> ندارد. حضرت بهاءالله صریحاً اعتراف گناهان نزد سایر افراد بشر را نهی

کرده اند.<sup>۳۱۸</sup> بنابراین، آئین مقدّسی در مورد مواضع باطنی وجود ندارد<sup>۳۱۹</sup>، یعنی، حیطة وجدان قلمرو قانون و مقرّرات نیست.<sup>۳۲۰</sup> چون احدی با اختیار تامّ برای انتقال فیض الهی وجود ندارد، جامعه را نمیتوان "حارس مقدّس فیض" تلقّی کرد<sup>۳۲۱</sup>، و خصیصه آن همان خصیصه "کلیسا" نیست.<sup>۳۲۲</sup> مضافاً، حضرت بهاءالله ادّعای مرجعیت ناشی از علم منتسب به باطن را ردّ کرده اند.<sup>۳۲۳</sup> "...مَنْ يَدْعِي الْبَاطِنَ وَ بَاطِنَ الْبَاطِنِ. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكُذَّابُ تَاللهِ مَا عِنْدَكَ أَنَّهُ مِنَ الْقَشُورِ تَرَكَانَهَا لَكُمْ كَمَا تَتْرَكَ الْعِظَامَ لِلْكَلابِ."<sup>۳۲۴</sup>

ترویج اصول عقاید امر (تبلیغ) نیز به طبقه خاصی از مؤمنین تخصیص نیافته است. کلّ جامعه مبلغین امر هستند: از کلیه آحاد مؤمنین خواسته می شود که پیام حضرت بهاءالله را ترویج نمایند.<sup>۳۲۵</sup> هر کسی آزاد است که تبلیغ کند<sup>۳۲۶</sup>، و فرد مؤمن نسبت به استنباط خود از آثار الهی دارای حقّ تخطّی ناپذیر است، مشروط بر این که آثار الهی همچنان چارچوب الزام آوری برای ارجاع در جمیع موارد تعبیرات باقی بماند. چون انحصار تبیین و تفسیر موثّق و معتبر به مقام مربّی خاصّ (حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله) اعطاء شده، هیچیک از آحاد مؤمنین نمی توانند برای عقاید خود در مواضع اصول اعتقادات مدّعی مرجعیت گردند.

بالاخره، توسعه حیطة احکام به هیچ طبقه خاصی از مؤمنین احاله نشده است.<sup>۳۲۷</sup> صحیح است که "علماء فی البهاء" در کتاب اقدس مورد ستایش قرار گرفته اند. این محقّقین در مطالعه تحلیلی و سیستماتیک وجوهی از اصول عقاید که به الهیات و فلسفه مربوط می شود، و نیز در بسط رویه قضایی بهائی،<sup>۳۲۸</sup> و بنابراین، در ترویج امرالله، یقیناً نقشی مهمّ ایفا می کنند. امّا، این موضوع آنها را به نوعی "کشیش و آخوند" تبدیل نمی کند، زیرا - برخلاف اسلام - استنباط های آنها معتبر نیست.<sup>۳۲۹</sup> همین موضوع در مورد اعضاء هیأت های مشاورین قاره ای، که همانطور که از نامش مستفاد می گردد، جنبه مشورتی دارد، نیز مصداق دارد.

## (۲) عضویت

همانطور که می توان از این مفهوم دموکراتیک جامعه ای مذهبی انتظار داشت، عضویت اعطایی مبتنی بر اراده و اختیار انسان است. شخص، با قبول پیام حضرت بهاءالله، بهائی می شود، اعم از این که در اثر تحقیق او به انگیزه شخصی یا تعلیم و تربیت پدر و مادر باشد. کسی در این جامعه، بهائی به دنیا نمی آید، بلکه هر شخصی به اختیار خود تقاضای عضویت می کند. همه داوطلبانه و بنا به انتخاب شخصی به عضویت جامعه حضرت بهاءالله در می آیند. اصل تحرّی فردی و مستقلّ حقیقت بنفسه عضویت اجباری و به اکراه را منتفی می سازد.

هیچ مراسمی (مانند غسل تعمید در آیین مسیحی) یا برنامه آغازینی وجود ندارد که فرد تازه وارد مشمول آن شود، و هیچ امتحانی (آزمایش دقیق و شدید)<sup>۳۳۰</sup> در مورد اخلاقیات صورت نمی گیرد. جامعه بهائی خود را گروهی نخبه گرا مشاهده نمی کند. انتظار می رود که هر یک از آحاد مؤمنین طبق تعالیم و اوامر حضرت بهاء الله زندگی کند، به صفات و فضائل روحانی متصف شود و برای رسیدن به کمال سعی نماید؛ اما از احدی خواسته نمی شود که گزارشی از گذشته خود بدهد؛ هیچکس جز خداوند حق ندارد در مورد اخلاقیات شخص دیگر به قضاوت بپردازد.

چون عضویت فرد بهائی مبتنی بر اراده است و نه مانند عضویت در کلیسا مبتنی بر رعایت آداب مقدس<sup>۳۳۱</sup>، هر فردی که ایمان خود را از دست داده باشد حق دارد بدون هیچگونه اتهام و رسوایی جامعه را ترک کند، زیرا "حق بنفسه احدی را مجبور نمی کند روحانی شود. انسان باید از حق آزادی و اختیار برخوردار باشد."<sup>۳۳۲</sup> انسان در مقابل خداوند نیز آزادی دارد: "فمن شاء فليعرض عن هذا النصيح و من شاء فليتخذ الي ربه سبيلا"<sup>۳۳۳</sup>. ترجیح بندی است که در آثار حضرت بهاء الله تکرار می شود.<sup>۳۳۴</sup> به این ترتیب، هر فردی که انکار کند و تبری جوید، "در زمره غیرمؤمنین محسوب شود و ملامتی متوجه او نیست."<sup>۳۳۵</sup>

### ۳) قانون طرد روحانی<sup>۳۳۶</sup>

اگرچه انتخاب مورد نظر کلید ورود به امر بهائی است، اما در شرایط محدود، ممکن است عضوی برخلاف میلش از جامعه اخراج شود. هر زمان که مردم به یکدیگر بیبوندند و انجمنی تشکیل دهند، برای جلوگیری از وارد شدن لطمات مستمر از سوی اعضاء عهدشکن، مقرراتی اتخاذ می شود. این عمل با آنچه که در جوامع مذهبی، که خطر تقسیمات فرقه ای و تفرقه و ادعاهای کذب مرجعیت در آنها عظیم تر از جاهای دیگر است، تفاوتی ندارد. همانطور که در جای دیگر خاطرنشان شد،<sup>۳۳۷</sup> نظم جامعه بخش تفکیک ناپذیر عهد و میثاق الهی است که بین حضرت بهاء الله و آحاد مؤمنین منعقد شده است. تصدیق این نظم عنصر حیاتی و اجتناب ناپذیر اصول عقاید بهائی است. عهد و میثاق حافظ وحدت جامعه<sup>۳۳۸</sup> و بنابراین "حصن متین"<sup>۳۳۹</sup> و "رکن متین دین الله"<sup>۳۴۰</sup> است. عدم اتحاد بمنزله تحزب و تفرق مذهبی است، که مسلماً به خرد کردن قوه خلاقه ذاتی در ظهور الهی گردد. از این رو حضرت بهاء الله پیروان خود را انداز می فرمایند، "اسباب نظم"<sup>۳۴۱</sup> را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.<sup>۳۴۲</sup> جامعه، بدون اقدامات احتیاطی علیه حملات اخلالگرانه و مخالف نظام جامعه از درون آن که وحدت اصولی امر و اتحاد پیروان آن را تهدید می کند، دستخوش خودسری های بشری خواهد شد.

صیانت در مقابل تفرّق و تحزّب در جامعهٔ بهائی چنین است که عضوی که با حملات خود به نظم الهی و تشکیلات آن، میثاق را تهدید می‌کند، از جامعه طرد می‌شود. طرد روحانی در قانون بهائی با آنچه که در قانون کلیسایی به عنوان تکفیر<sup>۱</sup> وجود دارد، در رابطه با پیش شرطها و نیز اثرات آن، تفاوت دارد. در امر بهائی فقط در مورد نقض میثاق قابلیت کاربرد دارد. احکام امری دارای تعریفی حقوقی برای این خطا نیست، اما از آثار مبارکه واضح است که تنها هواداران براندازی و فتنه انگیزی ناقض میثاق<sup>۳۴۳</sup> محسوب می‌شوند: کسی که "القای شبهات کند"<sup>۳۴۴</sup> و ترویج "نفاق" نماید و موجد "شقاق" شود<sup>۳۴۵</sup>، به بیان حضرت عبدالبهاء در زمرهٔ "مفسدین" است که "در فکر ریاستند."<sup>۳۴۶</sup> چون آنها نیات فاسدهٔ خود را علناً بیان نمی‌کنند بلکه در عوض "حقیماً القای شبهه می‌نمایند"<sup>۳۴۷</sup>. "به زبان شیرین و به دل سمّ قاتل"<sup>۳۴۸</sup> هستند. از آنها به عنوان "منافق"<sup>۳۴۹</sup> نیز یاد می‌شود. وقتی که ناقض میثاقی با تیشهٔ خود "بر ریشهٔ شجرهٔ مبارکه" زده باشد، حکم الهی تصریح می‌کند که ناقضین میثاق، همراه با کلیهٔ کسانی که به ارتباط و معاشرت با آنها ادامه می‌دهند، باید "اخراج از جمع اهل بهاء"<sup>۳۵۰</sup> شود. فردی که طرد روحانی شده باشد، دیگر عضو جامعهٔ بهائی محسوب نمی‌گردد.<sup>۳۵۱</sup>

نقض میثاق فی نفسه<sup>۳۵۲</sup> جرم و گناه است، و نزدیکترین حالت مشابه آن در قوانین کلیسایی مفهوم شقاق<sup>۳۵۳</sup> است: یعنی فقط اقدامات تفرقه انگیز، فرقه گرایی، و حمله به مرجعیت مؤسّسات مشمول این گناه هستند. طرد از جامعه یک اقدام سازمانی است که به وسیلهٔ اعلان صورت می‌گیرد؛ بر خلاف قانون کلیسایی، به خودی خود (*ipso jure*) صورت نمی‌گیرد. طرد روحانی، اقدام خود پاکسازی از سوی جامعه، نشان می‌دهد که تماس بین آحاد مؤمنین و ناقض میثاق مجاز نیست. از ناقض میثاق باید اجتناب کرد.<sup>۳۵۴</sup> کسی که طرد روحانی شده باشد، می‌تواند مجدداً در جامعه پذیرفته شود، و این مسلماً<sup>۳۵۵</sup> پس از آن که صدق نیّت آنان به ثبوت رسید<sup>۳۵۶</sup> اتفاق افتاده است.

### ج. تشکیلات

در مورد مقررات مربوط به عضویت و سلب آن، ارزشهای بهائی را می‌توان به طریقی که ساختارهای حکومت گرایی جامعهٔ بهائی ایجاد شده است، مشاهده کرد. انتقال مشروعیت تشکیلاتی در بهائیت از طریق تأسیس "دو مؤسسهٔ توأمان"<sup>۳۵۶</sup>، بیت العدل اعظم و ولایت امرالله، و تشکیلات تابعهٔ آنها

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: واژهٔ excommunication که در اصطلاح امری به معنای طرد روحانی می‌باشد، در معنای لغوی "تکفیر" است. به نظر می‌رسد نویسنده برای مخاطبین غربی خود تفاوت مفهومی این لغت در دو جامعهٔ مذهبی بهائی و مسیحی را توضیح می‌دهد.

است. به این ترتیب نظم جامعه بر دورکن استوار است: هیأت های انتخابی (بیوت العدل) و نفوسی که در اثر وراثت یا انتصاب، منصبی را در اختیار می گیرند.

#### (۱) هیأت های انتخابی

از تشکیلات انتخابی، "بیت العدل" محلی و هیأت بین المللی مسئول کلّ جهان (بیت العدل اعظم) هر دو در کتاب اقدس مقدر و مقرر شده اند. در مورد هیأت محلی در بند ۳۰ می خوانیم:

قد كتب الله على كلّ مدينة أن يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهاء و إن أزداد لا بأس و يرون كأنهم يدخلون محضر الله العليّ الأعلى و يرون من لا يرى و ينبغى لهم أن يكونوا امناء الرّحمن بين الإمكان و وكلاء الله لمن على الأرض كلّها و يشاوروا في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم و يختاروا ما هو المختار.

هیأت بین المللی، یعنی بیت العدل اعظم، در آثار مبارکه حضرت بهاء الله نام برده نشده و تنها می توان با ارجاع وظایفی که به آن نسبت داده شده آن را استنباط کرد.<sup>۳۵۷</sup> نام "بیت العدل عمومی" از حضرت عبدالبهاء منشأ گرفته است.<sup>۳۵۸</sup>

هیأت رابط و میانه، بیت العدل خصوصی یا بیت العدل ملی مقرر شده است.<sup>۳۵۹</sup> برای بیان خصیصه جنینی، "بیوت" عدل محلی و ملی، در حال حاضر "محافل روحانی" خوانده می شوند.<sup>۳۶۰</sup> این عنوان، همانطور که حضرت ولی امرالله اشاره فرموده اند، "تسمیه موقت است... در آینده چون مقاصد و مقام امر بهائی بهتر مفهوم و شناخته شود، این هیأت ها به اسم شایسته و دائمیشان، یعنی بیت العدل نامیده خواهند شد."<sup>۳۶۱</sup>

جامعه بهائی در هر نقطه ای که حدّ اقلّ نه بهائی بزرگسال در آنجا سکونت اختیار کرده باشند، می تواند تشکیل شود. روز اول عید رضوان آنها از میان خود نه نفر اعضاء "محفل روحانی" را انتخاب میکنند، و بعد این هیأت جامعه را رهبری می کند و نماینده آن در جهان خارج از آن نقطه است. محفل روحانی ملی سالانه توسط وکلای جامعه<sup>۳۶۲</sup> که در انتخابات خاصّ منطقه ای انتخاب می شوند، تشکیل می شود. اعضاء بیت العدل اعظم، که مقرر آن در دامنه های کوه کرمل در حیفا است، پنج سال یک مرتبه "به انتخاب عموم"، یعنی در اجتماعی از کلیه محافل روحانی ملی، که نماینده کلّ جامعه جهانی است، تعیین می شوند.<sup>۳۶۳</sup> انتخاب کنندگان هیأت های جمعی نیستند بلکه فرد فرد اعضاء محافل

هستند.<sup>۳۶۴</sup> رابطه بین هیأت های رهبری در این سه سطح به طریق سلسله مراتب است و حیطة مسئولیت هر یک از آنها در مجموعه مقررات پیش بینی شده است.<sup>۳۶۵</sup>

جامعه جهانی در همه جا دارای ساختارهای حقوقی یکسان است. اما، تدوین مقررات ملی در انطباق با قانون مربوط به کشور متبوعه متفاوت است، البته مادام که با شریعت تغییرناپذیر الهی منافاتی نداشته باشد. به این ترتیب، فی المثل، چون جامعه بهائی آلمان هنوز یک مؤسسه حقوقی عمومی نیست، تشکیلات آن فعلاً، طبق قوانین مدنی آلمان، منطبق با قانون مجامع سازماندهی میشود. مسائل ساختاری که در اثر تضاد بین شریعت الهی و اصل خودمختاری مجامع که در قانون مدنی آلمان تعیین شده پیش می آید توسط دادگاه عالی فدرال قانون اساسی به نفع اولویت آزادی مذهبی حل شده است.<sup>۳۶۶</sup>

## ۲) هیأت های انتصابی و موروثی

رکن دوم نیز در کتاب اقدس در نتیجه تعیین حضرت عبدالبهاء به عنوان وصی و جانشین حضرت بهاءالله و ریاست جامعه، تأسیس گردید.<sup>۳۶۷</sup> منصبی که حضرت عبدالبهاء داشتند، در تاریخ ادیان منحصر به فرد است، بخصوص به این علت که ایشان نقشی بی مثل برای آحاد مؤمنین داشتند: ایشان به عنوان "مثل اعلی" و "مرآت صافی انوارش" و "جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی" محسوب می شوند.<sup>۳۶۸</sup> وظیفه ایشان به عنوان مبین مصون از خطای آثار مقدسه، یعنی مرجعیت ایشان در تعلیم به عنوان مبین، با انتصاب حضرت شوقی افندی در الواح وصایای خود به عنوان "ولی امرالله"، نهادینه گردید و تداوم بخشیده شد.<sup>۳۶۹</sup> در الواح وصایا آمده است، "آیه الله و غصن ممتاز و ولی امرالله ... و مبین آیات الله"<sup>۳۷۰</sup> است. آنطور که حضرت ولی امرالله تأکید می فرمایند، وظیفه "مثل اعلی" به ولایت امر انتقال نیافت و ولی امرالله بیگناه محسوب نمی شود.<sup>۳۷۱</sup>

منصب ولی امرالله<sup>۳۷۲</sup> در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به عنوان نهادی در جریان خلق شد. اصل موروثی و اصل حق پسر ارشد تعیین کننده ترتیب جانشینی است: "... و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او."<sup>۳۷۳</sup>

اما، چون حضرت شوقی افندی در سال ۱۹۵۷ بدون هیچ فرزندی صعود فرمودند، منصب ولایت امر اکنون برای همیشه خالی است. بیت العدل اعظم هیچگونه امکانی برای انتصاب جانشین نیافته اند.<sup>۳۷۴</sup> با خالی ماندن همیشگی منصب ولایت، دیگر جامعه از منصب صاحب اختیار تعلیم برخوردار نیست. بنابراین، تبیین الزام آور آثار مقدسه با درگذشت حضرت شوقی افندی به پایان رسید. از آنجا که ایادی امرالله<sup>۳۷۵</sup> - که طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء در تحت اداره ولی امرالله و مطیع و

منقاد او است - دیگر امکان انتصاب و هدایت آنان توسط ایشان وجود نداشت، بیت العدل اعظم در سال ۱۹۶۸ مؤسّسات جدیدی را ایجاد کردند که وظایف "ایادی" را انجام دهد، این وظایف در وهلهٔ اولی صیانت و تبلیغ امرالله است. این مؤسّسات عبارت از دارالتبلیغ بین المللی در حیفا و هیأت های مشاورین قاره ای هستند.<sup>۳۷۶</sup>

#### د- تفکیک قوا، مرجعیت و هدایت روحانی

کلیه اختیارات قانونی به هیأت های انتخابی داده شده، که رؤوس وظایف عمده آنها در قانون اساسی بیت العدل اعظم و قوانین اساسی محافل روحانی محلی و ملی ذکر شده است. از وظایف منتسبه به این مؤسّسات مشهود است که اختیارات قانونی مزبور شامل قوای کلاسیک قانونگذاری، قضائی و اجرایی می شود.<sup>۳۷۷</sup> در این زمینه، تمایز قوا وجود دارد، اما نه جداسازی کامل عملی یکایک قوا.<sup>۳۷۸</sup> اختیار تعلیم<sup>۳۷۹</sup>، که تبیین موثق و معتبر آثار و صیانت از ایمان احباء را شامل می شود، به ولی امرالله، که ریاست امرالله را نیز به عهده دارد، اعطاء گردید. به این ترتیب صلاحیت قضایی از اختیار تعالیم جدا شد.<sup>۳۸۰</sup> این اصل تفکیک قوا (که به هیچ وجه به مفهوم "نظارت و موازنه" دلالت ندارد)<sup>۳۸۱</sup> قویاً مورد تأکید واقع می شود:

تفسیر و تبیین ولایت امر در دایرهٔ خویش همانقدر مورد تمکین و انقیاد است که قوانین موضوعهٔ بیت عدل که حقوق و امتیازاتش وضع قوانین و احکام غیر منصوصهٔ حضرت بهاءالله است. هیچیک از این دو نمی تواند به حدود مقدسهٔ دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود. هیچیک در صدد تزییف سُلطه و اختیارات مخصوصهٔ مسلمة دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است بر نخواهد آمد.<sup>۳۸۲</sup>

این اصل با توجه به این واقعیت که منصب ولایت امر خالی است،<sup>۳۸۳</sup> تغییر نمی پذیرد. فقط وظیفهٔ ولی امر به عنوان ریاست جامعهٔ جهانی به بیت العدل اعظم انتقال یافته است.<sup>۳۸۴</sup> دو مؤسسهٔ عالی جامعهٔ بهائی، یعنی ولایت امرالله و بیت العدل اعظم، از نهایت درجه اختیارات قانونی برخوردار شده اند. اطاعت از این مؤسّسات بر کلیه مؤمنین واجب است، و این اطاعت قویاً به آنها تفهیم شده است: عصیان از ولی امر یا بیت العدل اعظم عصیان از خداوند است:

مَنْ خَالَفَهُ وَخَالَفَهُمْ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ عَارَضَهُ فَقَدْ عَارَضَ اللَّهَ وَمَنْ نَازَعَهُمْ فَقَدْ نَازَعَ اللَّهَ وَمَنْ جَادَلَهُ فَقَدْ جَادَلَ اللَّهَ وَمَنْ جَحَدَهُ فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ وَمَنْ انْحَازَ وَافْتَرَقَ وَاعْتَزَلَ عَنْهُ فَقَدْ اعْتَزَلَ وَاجْتَنَبَ وَابْتَعَدَ عَنِ اللَّهِ عَلَيْهِ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَهْرُ اللَّهِ وَ عَلَيْهِ نَقْمَةُ اللَّهِ<sup>۳۸۵</sup>

انذارهای مؤکد علیه عصیان و انشقاق صادر شده است.<sup>۳۸۶</sup> هر نفسی که علیه نظمی که از طرف خداوند مقدر شده عصیان ورزد و سعی کند در جامعه تفرقه بیندازد هشدار داده شده است که، "علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق دین الله گردد." <sup>۳۸۷</sup> وحدت جامعه به وسیله قانون طرد روحانی که قبلاً توصیف شد، حفظ می شود. طرد روحانی فرد مؤمن بسیار استثنایی است، و همانطور که قبلاً توضیح داده شد فقط در موارد "نقض میثاق" عملی می شود.<sup>۳۸۸</sup> این خط مشی استثنایی است که (بر خلاف قانون شرع مسیحی) هرگز به خودی خود اتفاق نمی افتد.

علاوه بر اختیارات قانونی، دو هیأت عالیه تصمیم گیری، یعنی ولایت امرالله و بیت العدل اعظم، از موهبت عصمت نیز برخوردارند.<sup>۳۸۹</sup> هدایت الهیه در زمان قطع نفحات وحی متوقف نشده، بلکه با تعلیمات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، و تشریح بیت العدل اعظم ادامه می یابد. این فقره ایمان نتیجه استنتاج های تبیینی نیست بلکه جزء صریح و معین نصوص مبارکه است. آثار مبارکه در مورد هر دو مؤسسه اعلام می دارد که، "آنچه قرار دهند من عندالله است."<sup>۳۹۰</sup> در آثار مبارکه در مورد بیت العدل اعظم آمده است:

اِنَّهُ يُلْهِمُهُمْ<sup>۳۹۱</sup> مَا يَشَاءُ (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳) ... جَعَلَهُ اللَّهُ مَصْدَرَ كُلِّ خَيْرٍ وَمَصُونًا مِنْ كُلِّ خِطَاءٍ (الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۷۰) ... بَيْتِ عَدْلِ آيَةِ الْاِتِّفَاقِ وَ يَا بِهٖ اَكْثَرِيَّةِ آرَاءِ تَحَقُّقٍ يَابِدُ هِمَانِ حَقِّ وَمَرَادُ اللَّهِ اِسْتِ. (الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۷۷)<sup>۳۹۲</sup>

با توجه به این موهبت، دو مؤسسه عالیه واسطه انتقال پیام رستگاری الهی<sup>۳۹۳</sup> هستند، اما موهبت مزبور دارای محدودیت های داخلی است. ولی امرالله<sup>۳۹۴</sup> فقط در منصب تعلیم، یعنی تبیین آثار مبارکه و اصول عقیدتی نازله و در مسائل مربوط به صیانت امرالله دارای عصمت است.<sup>۳۹۵</sup> موهبت مزبور به منصب ولایت امر اعطاء شده نه به شخصی که دارای آن منصب است. تصمیمات<sup>۳۹۶</sup> ولی امرالله در مواضع اصول عقیدتی و اخلاقیات<sup>۳۹۷</sup> از مرجعیت الزام آور برخوردار است و، همراه با آثار حضرت عبدالبهاء، به مفهومی کلی عبارت از امانات الهیه هستند.

این نکته هنوز تثبیت نشده است که هدایت روحانی بیت العدل اعظم در کجا به پایان می رسد و کدام یک از وظایفش را شامل می شود - گفتمان علمی در مورد این مسائل تازه شروع شده است.<sup>۳۹۸</sup>

دلایل مهم به تفسیری محدود کننده اشاره دارد و این نکته را مطرح می سازد که فقط اقدامات تشریحی تحت پوشش این موهبت قرار می گیرد.<sup>۳۹۹</sup> مقصد از تأسیس بیت العدل اعظم ایجاد هیأتی تشریحی مسئول وضع قوانین تکمیلی و به این ترتیب برای توسعه بیشتر سیستم حقوقی بهائی است، در حالی که حدود و احکام مربوط به عبادات<sup>۴۰۰</sup> قطعاً به وضوح در "کتاب" وضع شده است.<sup>۴۰۱</sup> بیت العدل نمیتواند هیچ توصیه و رهنمودی در مورد عبادات و اخلاقیات صادر کند.<sup>۴۰۲</sup> فقرات مربوط به موضوع در آثار مبارکه<sup>۴۰۳</sup> که به این عصمت موهوبی اشاره شده به طور مداوم به نصوص مقدسه توسل شده است. "بیت العدل" اعظم ملزم به وضع مواردی است که در "کتاب" مطرح نشده است؛ باید "مسائل غیرمنصوصه" را مقرر نماید.<sup>۴۰۴</sup> از این رو، اول وظیفه بیت العدل تشریح است، یعنی برقراری ضوابط عمومی انتزاعی حقوقی که - مانند "کتاب" - برای کل جامعه جهانی الزام آور است.

از این واضح می گردد که نظام مورد نظر حضرت بهاءالله عبارت از توسعه در امتداد طریقی متفاوت با هالاکا<sup>۲</sup> و شریعت است.<sup>۴۰۵</sup> شریعت الهیه که توسط حضرت بهاءالله عنایت شده، برای مدتی طولانی (تا ظهور بعد) معتبر است و به موارد تکمیلی و توضیح جزئیات نیاز دارد. همانطور که قبلاً بحث شد، توسعه بیشتر احکام مانند اسلام یا آئین یهود نیست که بر مبنای موعظه اخلاقی صورت پذیرد، یعنی با تفسیر و تبیین موثق نصوص مبارکه، بلکه به وسیله تشریح احکام که به لحاظ روحانی تحت هدایت الهی است صورت می گیرد یعنی تشریحی که قادر است شرایط دائماً در حال تغییر جهان را مد نظر قرار دهد. وقتی که در آثار مبارکه قید می شود که "هر چه تقرر یابد همان مانند نص است"<sup>۴۰۶</sup>، این معادل قرار دادن "قرارهای" بیت العدل اعظم با نصوص مبارکه تنها در صورتی مفهوم پیدا می کند که این تصمیمات به موارد خاص مربوط نشود، بلکه به وضع ضوابط کلی انتزاعی مربوط گردد که، مانند نص، از اعتبار عمومی برخوردار باشد.

در مورد تشریح "مصون از خطا"<sup>۴۰۷</sup> که نمونه آن در تاریخ دین وجود ندارد،<sup>۴۰۸</sup> نکته بارز چیست؟ در اثر هدایت روحانی که به واضع احکام عنایت شده، حکم مقرر شده - که به طور عادی حکم بشری است - به رتبه حکم الهی ارتقاء پیدا می کند و به اصطلاح حکم الهی تکمیلی می شود.<sup>۴۰۹</sup> هر دو مقوله در کنار هم احکام مقسسه ای را تشکیل می دهند که وقتی "بیوت عدل" فرعی متعاقباً وظایف تقنینی خود را به مرحله اجرا در آورند، با قوانین دنیوی (احکام بشری) تکمیل می گردد.

اگر الواح وصایای حضرت عبدالبهاء حاوی این عبارت نبود که می فرماید این نوع احکام را "به حسب اقتضای زمان"<sup>۴۱۰</sup> می توان نسخ یا تبدیل نمود، احکام تکمیلی بیت العدل، به عنوان آنچه که

<sup>2</sup> Halacha یا Halaka - توضیح مترجم: لغت عبری به معنای راه و در مفهوم مذهبی عبارت از مجموعه احکام یهودی در تکمیل احکام کتاب است و بخصوص بخش حقوقی تلمود را تشکیل می دهد. (وبستر کالجیت)

صادر از اراده الهیه است، مانند احکام الهی غیر قابل تغییر می شد. چون این فرایند ما را قادر می سازد که تغییر اجتماعی را به حساب آوریم، حکم الهی از خطر تحجر تدریجی مصون می ماند.<sup>۴۱</sup> تا کنون، فقط اقدامات تشریحی پراکنده توسط بیت العدل اعظم، که در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد، صورت گرفته است.<sup>۴۲</sup> زمان مقتضی برای وضع احکام تکمیلی هنوز فرا نرسیده است.

در مقام مقایسه، سایر تشکیلات تصمیم گیرنده، یعنی بیوت عدل محلی و ملی، در این موهبت عصمت سهمی ندارند.<sup>۴۳</sup> هدایت الهیه به آنها وعده داده شده، اما فقط تحت شرایط مشخصی که از لحاظ حقوقی اثبات شدنی نیست و توسط حضرت عبداله‌ه‌اء تعریف شده است<sup>۴۴</sup> که از لحاظ حقوقی اثبات نمی گردد: و آن این است که جریان مشورت در میان اعضاء باید با روح خلوص، از خود گذشتگی، انقطاع و اخلاص، محبت و اتفاق صورت گیرد؛ و این که محافل باید خود را برای پذیرش روح الهی آماده سازند تا "کمالات ملکوتیه جلوه"<sup>۴۵</sup> نماید. چنین مقتضیات اخلاقی عالی، که مستلزم میزان بالایی از انضباط نفس از طرف هر یک از اعضاء هیأت مشورتی است، نه تنها تحقق آن مشکل می باشد بلکه نشان دادن آن نیز غیرممکن است. به این ترتیب، دو مقوله هدایت الهیه در آثار مبارکه مشهود است:

- ۱) هدایت الهیه عام که به کلیه هیأت های انتخابی وعده داده شده و نسبی است، زیرا به شرایط خاصی بستگی دارد که "اول وظيفه اصحاب شور"<sup>۴۶</sup> است؛ و
- ۲) هدایت الهیه خاص که به دو رکن توأمان عنایت شده که هدایت مطلقه است، زیرا منوط به شرایط خاصی نیست. این هدایت الهیه مطلق عبارت از عصمت و مصونیت / از خطا است.

#### ه- اصول حکم انتخابات، مشورت و سلوک حائزین مناصب

به علت وظیفه بی نظیر و مهم تشریح بهائی، روش انتخاب واضعین قوانین در شریعت بهائی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. کتاب اقدس هیچ شرایطی را در مورد نحوه تشکیل بیوت عدل تعیین نکرده است. اما، الواح وصایای حضرت عبداله‌ه‌اء "انتخاب عمومی"<sup>۴۷</sup> را به آحاد مؤمنین عنایت می کند و انتخابات غیرمستقیم را برای بیت العدل تجویز می نماید. این هیأت توسط کلیه "بیوت عدل" ملی انتخاب می شود.<sup>۴۸</sup> آنها در کنار هم، نماینده کل جامعه جهانی هستند. بیانات صریح حاکی از آن است که این انتخابات باید "به قاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس"<sup>۴۹</sup> برگزار گردد. از این رو، تشکیلات بهائی به نحوی دموکراتیک انتخاب می شوند، یعنی با رأی عمومی، برابر، آزاد و مخفی. نظام انتخاب محافل روحانی ملی (انتخاب به وسیله وکلا) توسط حضرت ولی امرالله وضع گردیده است.<sup>۵۰</sup>

انتخابات بهائی باید با روح تبّتل و دعا صورت گیرد. هر انتخاب کننده ای باید "بدون کمترین شائبه نظر و غرضی و بدون هیچگونه ملاحظات مادی"<sup>۴۱</sup> به انتخاب نفوسی بپردازد که "در اثر دعا و توجه به خاطر او خطور کند"<sup>۴۲</sup> و "صفات لازمه وفاداری صرفه و خلوص محضه و حُسن درایت و لیاقت و کفایت و تجارب کافیه را بیش از سایرین حائز باشند."<sup>۴۳</sup> نتیجه انتخابات باید ظهور هدایت الهی باشد. این انتخابات حکومت مذهبی به وسیله نهی از انتخاب یا معرفی نامزد، توافق های انتخاباتی، گروه های انتخاباتی، و هر شکلی از مبارزات و تبلیغات انتخاباتی، حفظ و حراست می گردد. به این ترتیب، قصد این است که باید از اقدامات عوامفریبانه، عوام زدگی، رقابت، جاه طلبی شخصی و منافع مادی، که همیشه نظام دموکراتیک را به خطر افکنده گاهی آن را به فساد می کشاند،<sup>۴۴</sup> اجتناب شود.<sup>۴۵</sup> مشورت<sup>۴۶</sup> بهائی از اهمّیت بسزایی برخوردار است، زیرا حضرت بهاءالله آن را به شأن و مقام اصل بنیادی تعامل اجتماعی بشری ارتقاء داده اند:

آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر، مشورت و شفقت. در جمیع امور به مشورت متمسک شوید چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند...<sup>۴۷</sup> "أَنْ اتَّحَدُوا فِي كَلِمَتِكُمْ وَ اتَّفَقُوا فِي رَأْيِكُمْ."<sup>۴۸</sup>

مشورت بهائی نوع جدیدی از گفتمان است که از لحاظ کیفی با سایر شکل های مشاوره (بهخصوص شکل مباحثات پارلمانی)، چه از لحاظ روش و چه از لحاظ روح اداره آن، متفاوت است. سعیدی خاطر نشان می سازد که:

مشورت بهائی عبارت از عشق و پایبندی ایثارگرانه به حقیقت، به مصالح عمومی عالم انسانی و به اراده الهی است ... مرکزیت و اهمّیت بُعد روحانی آن وقتی روشن می شود که ما ملاحظه میکنیم که حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه مشورت را به عنوان وسیله ظهور خرد عنوان کرده و عقل را به عنوان آسمان که شمس و قمر آن شکیبایی و تقوای الهی است<sup>۳</sup>، تعریف میفرمایند.<sup>۴۹</sup>

<sup>3</sup> توضیح مترجم: اشاره نادر سعیدی به این بیان مبارک در لوح مقصود است که می فرمایند: "آسمان خرد به دو آفتاب روشن، بردباری و پرهیزگاری." (ص ۱۵)

در هیأت های اداری امر بهائی، به طور اخصّ، مشورت عبارت از تکنیک صرف نیست، بلکه دارای بُعد مذهبی، روحانی و اخلاقی است.<sup>۴۳۰</sup> خصیصه آن باید "انقطاع از ماسوی الله"<sup>۴۳۱</sup> باشد و با روح "بندگی عتبه سامیه الهیه"<sup>۴۳۲</sup> اجرا شود. نفوسی که به آن می پردازند، باید از فضائل اعتدال و ادب برخوردار باشند، نسبت به نتیجه حاصله سعه صدر نشان دهند، و از آزادی عقیده تبعیت نمایند.<sup>۴۳۳</sup> تنوع عقاید در جامعه موهبت است، همانطور که در حدیث منسوب به حضرت رسول اکرم<sup>۴۳۴</sup> بیان شده، "بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است."<sup>۴۳۵</sup> مشورت وقتی که در این پرتو ملاحظه گردد، عبارت از به کارگیری خرد جمعی است. استفاده از تدابیر بازدارنده، و تشکیل فرقه ها و گروه های ذینفع با این نوع مشورت سازگار نیست و لهذا مجاز شمرده نمی شود.<sup>۴۳۶</sup>

در طول سالها، حضرت ولی امرالله نیز دستورالعمل ها و توصیه هایی برای هدایت فعالیت محافل روحانی عنایت فرمودند. بسیاری از اینها اصول اساسی مبادرت به کار را مطرح ساخته و برخی از آنها در مصوّبات محافل روحانی، مانند آلمان،<sup>۴۳۷</sup> گنجانیده شده است. از جمله موارد مزبور هشدارهایی مربوط به خطرات تمرکز، و خطرات تمرکززدایی افراطی که به همان اندازه اهمیت دارد،<sup>۴۳۸</sup> و اندازهایی علیه رفتار مستبدانه، اعمال خودسرانه قدرت، روح استتار و مخفی کاری، گرایش به سوی تفوق و استکبار، تعصب و امیال شخصی است. همچنین توصیه هایی است که ادب، بردباری، خضوع و خشوع، وحدت و عدالت رعایت گردد. اعضاء محفل باید مانند "شبانان"<sup>۴۳۹</sup> باشند، یعنی "امناء الرحمن بین الامکان."<sup>۴۳۹</sup>

#### و- عناصر اساسی ساختاری جامعه

حضرت بهاءالله و نیز حضرت عبدالبهاء مفهوم جامعه را به عنوان موجودی در حال تکامل بیان می فرمایند. همراه با نشو و نمای آن، شکل حقوقی آن نیز همچنان توسعه می یابد. عناصر ساختاری که در اینجا به اختصار بررسی گردید، البته، سازنده و تشکیل دهنده هستند. ویژگی برجسته این واقعیت است که، برای اولین مرتبه در تاریخ دین، ایجاد طبقه روحانیت در خود متون مقدسه از لحاظ حقوقی ممنوع شده است. بهائیان این اقدام احتیاطی واقعاً انقلابی را تجلی "مرحله بلوغ" می دانند که نوع بشر اکنون به سوی آن روان است.<sup>۴۴۰</sup>

بنا به بیان حضرت ولی امرالله، نظم جامعه عناصری را "که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود"<sup>۴۴۱</sup> با هم ترکیب می نماید. به علت خالی ماندن منصب ولایت امر، عنصر سلطنتی دیگر محلی

<sup>۴</sup> توضیح مترجم: احتمالاً اشاره نویسنده به بیان حضرت بهاءالله در بند ۵۲ کتاب اقدس است که به اعضاء بیت العدل توصیه می فرمایند، "کونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ..." و در بند ۱۲۴ نیز اشاره ای است که ناس مانند اغنام هستند که نیازمند شبانی می باشند که آنها را حفظ نماید.

از اعراب ندارد. ساختار اصلی دموکراتیک است، زیرا کلّ قوّه قانونی و اختیارات آن در اختیار هیأت‌های انتخابی است، چون اصول خودمختاری و استقلال، تقسیم قوا و اختیارات، و مشورت باید آن را به بار آورند.

اما، نظام مزبور کاملاً دموکراتیک نیست، زیرا مشروعیت آن منبعث از حاکمیت جامعهٔ احبّاء، یعنی "مردم" نیست، بلکه نهایتاً منبعث از حاکمیت خداوند است، و به این علت که دارای تعدادی از عناصر حکومت مذهبی است.<sup>۴۲</sup> جامعهٔ بهائی که بر پایهٔ اصول حقوقی تشکیل شده خود را نوعی "حکومت مذهبی" تلقی می‌کند<sup>۴۳</sup>، زیرا خداوند از طریق احکامی که خود او نازل فرموده، و از طریق نهادهایی که خود او منصوب فرموده و وعدهٔ تأییدات روح القدس را در حیطه های مشخص تعریف شده ای به آنها داده، بر مردم حکومت می‌کند. عنصر دینی نیز در انتخابات بهائی و در مشورت بهائی مشهود است. با ترکیب عناصر دموکراتیک و دینی و فقدان وظائف کشیشی و آخوندی و موانع رسمی منصب و طبقه روحانیت، نظامی ایجاد شده که هیچ سابقهٔ تاریخی ندارد و بنا به اعتقاد بهائیان، در مقابل خطرات تحولات مستبدانه صیانت می‌شود.

---

1- *Dynamic Nature of Baha'i Law and its Background*، والبریج Walbridge (احکام بهائی و پیشینه آن) (قابل تهیه در اینترنت به نشانی <http://www.telosplanet>). متأسفانه، آثار مرتبط با این موضوع نوشته مؤلفین ایرانی را که ماهیت گردآوری مدون و منظم داشته باشد (مانند گنجینه حدود و احکام اثر عبدالحمید اشراق خاوری و امر و خلق جلد ۴-۱ اثر فاضل مازندرانی) در اینجا نمی‌توان لحاظ نمود، زیرا هنوز ترجمه نشده اند. پایان نامه های دکتر در خصوص نظم جامعه و ارکان آن تا کنون تهیه و عرضه شده که یکی از آنها در زمینه حقوق و دیگری در مورد علوم اجتماعی است: *Die Grundlagen der Gemeindeordnung der Baha'i* (Heidelberg 1957) اثر اودو شفر که از اینترنت ([www.udoschaefer.com](http://www.udoschaefer.com)) قابل تهیه است؛ دیگری *Die gesellschaftspolitische Rolle der Baha'i-Verwaltungsordnung innerhalb der Gemeinschaft* اثر کنت بوریج Kent Beveridge. اولریش گلمر پایان نامه دکترایی در زمینه علوم سیاسی (با عنوان *Gottesreich und Weltgestaltung*) دارد که متأسفانه تا کنون انتشار نیافته است. قابل توجه آن که غیر طرح اولیه والبریج و مقاله روشن دانش *Beyond Integration and Separation. The Dynamic Nature of Baha'i* (Law مندرج در عالم بهائی سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹) این موضوع در کتب و جزوات کثیری که به زبان انگلیسی انتشار یافته، ابداً مطرح نشده است. در ارتباط با اشاره به کتب و جزوات، باید خاطر نشان ساخت با این که نقل مکرر از انتشارات خود فرد چندان مطلوب نیست، من به این علت ساده که سایر ادبیات آکادمیک در این خصوص به ندرت یافت می‌شود، این کار را انجام داده‌ام.

<sup>2</sup> بنگرید به کتاب مقدس سفر خروج باب ۳ آیه ۶؛ اعمال رسولان باب ۳ آیه ۱۳؛ قرآن کریم سوره یوسف آیه ۳۸؛ مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۷۲

<sup>3</sup> حضرت بهاء‌الله در لوحی که خطاب به پاپ پی‌نهم نازل فرمودند صریحاً به رجعت مسیح موعود اشاره فرمودند. مراجعه کنید به سورة الملوك مندرج در "الواح مبارکه خطاب به ملوک و رؤسای ارض" صفحه ۱۱، و نیز لوح اقدس مندرج در صفحات ۱۳۸ به بعد کتاب مبین (آثار قلم اعلی ج ۱).

<sup>4</sup> قرن بدیع، ص ۴۷۲

<sup>5</sup> مراجعه کنید به لوح اقدس، کتاب مبین، ص ۱۳۸ و نیز کتاب ایقان. به *Symbol & Secret* اثر کریستوفر باک نیز نگاه کنید. این کتاب درباره تفاسیر حضرت بهاء‌الله از آیات قرآنی است.

<sup>6</sup> نگاه کنید به مقاله ادعای قائمیت در اسلام از دیدگاه بهائی اثر فاضل و فنا ناپذیر و نیز فراسوی اختلاف مذاهب اثر شفر

<sup>7</sup> نگاه کنید به *Resurrection & Renewal* اثر عباس امانت صفحه ۳۹۳

<sup>8</sup> در سال ۱۸۵۰ در تبریز

<sup>9</sup> شهر باستانی پتولمائیس که مجاهدین صلیبی آن را سن ژان داکر نامیدند.

<sup>10</sup> برای اطلاع بیشتر به اثر داگلاس مارتین تحت عنوان *The Persecution of the Baha'is of Iran, 1844-1984* در نشریه *Baha'i Studies. A Publication of the Canadian Association for Baha'i Studies* شماره ۱۲/۱۳ (اوت ۱۹۸۴) و نیز اثر شفر موسوم به *Glaubenswelt Islam* صفحات ۱۲۹ به بعد مراجعه نمایید.

<sup>11</sup> مجموعه آثار عربی و فارسی که بهائیان کلام الهی تلقی می‌کنند، هنوز تکمیل نشده و فرایند جمع‌آوری متون مقدسه هنوز در دست اجرا است.

<sup>12</sup> توحید. در مورد مفهوم خدا به اثر توفیق موسوم به *Schopfung und Offenbarung* صفحات ۱۰ به بعد و ۴۸ به بعد و نیز فراسوی اختلاف مذاهب اثر شفر صفحات ۱۲۲ به بعد و نیز اثر استغن لمبدن موسوم به *The Background and Centrality of Apophatic Theology in Babi and Baha'i Scripture* مراجعه کنید.

<sup>13</sup> حضرت بهاء‌الله غیر از اصطلاحات قرآنی نبی و رسول از اصطلاح المظهر الله استفاده می‌کنند یعنی خداوند خود را در اعلام کنندگان مشیت الهی ظاهر می‌سازد (مفهوم حلول مردود است) مراجعه کنید به منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله صفحه ۳۹ و نیز ۱۱۱ و کتاب ایقان صفحه ۸۱ که از لحاظ جوهر مطلب یکسان هستند (صفحات ۵۸ و ۴۶ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله) و در مقامی به مراتب بالاتر از افراد بشر هستند؛ آنها قبل از تولد وجود داشتند و دارای علم لدنی هستند (مراجعه کنید به فصل ۴۰ مفاوضات). در زمینه پیامبرشناسی بهائی مراجعه کنید به اثر شفر موسوم به فراسوی اختلاف مذاهب.

<sup>14</sup> در این خصوص مراجعه کنید به اثر شفر موسوم به *Imperishable Dominion* صفحات ۱۴۴-۱۳۳ و نیز ۳۵۱ به بعد و نیز اثر دیگر شفر موسوم به *Das Bild von der Menschheitsfamilie* صفحات ۱۰۳-۹۱

<sup>15</sup> نگاه کنید به جلد اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۴۹ (... دین الهی یکیست ولی تجدد لازم...)

<sup>16</sup> انجیل متی، باب ۱۳ آیه ۳۰. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک خطاب به پاپ پی‌نهم آشکارا در اشاره به انجیل متی میفرمایند که، "انه قد اُتی یوم الحصاد و فصل بین الاشیاء..." (کتاب مبین، ص ۴۵)

<sup>17</sup> نگاه کنید به فراسوی اختلاف مذاهب، اثر شفر

<sup>18</sup> منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳۷

<sup>19</sup> مراجعه کنید به ص ۱۳۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ("قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده...")

<sup>20</sup> نگاه کنید به منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، فقرات ۳۱ و ۲۷ (نگاه کنید به ملحقات کتاب اقدس، توضیح ۱۲۶ - م)

<sup>21</sup> نگاه کنید به کلمات مکتونه عربی شماره ۶۷؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله فقرات ۳۸ و ۸۹. از کتب مختلفه مراجعه نمایید به اثر موژان مؤمن موسوم به *Relativism: A Basis for Baha'i Metaphysics*؛ و نیز اثر مک لین موسوم به *Prolegomena to a Bahá'í Theology* صفحات ۳۷ به بعد؛ و نیز فراسوی اختلاف مذاهب اثر شفر صفحات ۶۰ به بعد و ۱۳۵ به بعد (انگلیسی). نسبت حقیقت دینی البته نباید در روح پسامدرن "همه چیز روان است" سوء تعبیر و برداشت گردد.

<sup>22</sup> Facets - نگاه کنید به بیان حضرت ولی امرالله در صفحه ۲ *Guidance for Today and Tomorrow*

<sup>23</sup> مجموعه اشراقات، ص ۱۳۳

<sup>24</sup> نگاه کنید به فراسوی اختلاف مذاهب اثر شفر؛ در مورد وحدت ادیان نگاه کنید به *الگوی حضرت بهاء‌الله برای وحدت اثر شفر*

<sup>25</sup> در مورد بُعد رستگاری (soteriological) آثار ایشان نگاه کنید به کلمات مکتونه فارسی فقره ۵۲ ("ای پسران غفلت و هوی دشمن مرا در خانه من راه داده اید...")؛ کتاب مبین، ص ۲۴۴ ("قد قید جمال القدم لاطلاق العالم...")؛ ص ۳۷۳ ("أنا حملنا البلیا لتطهير انفسکم...")؛ مانده آسمانی ج ۴، ص ۱۱۱ ("اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول...")؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۰۲ ("انه انفق نفسه لاصلاح العالم...")؛ لوح اقدس، کتاب مبین، ص ۱۳۹ ("أنا جئنا لکم و حملنا مکاره الدنیا لخالصکم أ تهربون من الذی فدی نفسه لحيوتکم...")؛ مناجاة، ص ۳۲ و ۳۴ ("و اسمک الاعظم الذی فدیته لحياة من فی أرضک...") و مآخذ دیگر.

<sup>26</sup> حضرت ولی امرالله ایشان را "قاضی الفضاة، شارح اعظم و منجی امم" می خوانند. (قرن بدیع، ص ۲۰۷)

<sup>27</sup> مفهوم میثاق، این بینش که انسان متکی به هدایت و رحمت الهی است که با ظهور مظاهر او تأمین می گردد، مضمونی است که در آثار مقدسه تکرار می شود. (نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۱؛ لوح اصل کلّ الخیر ("رأس الدین هو الاقرار بما نزل من عندالله و الاتباع لما شرع فی محکم کتابه")؛ تجلی اول از لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۲۰۱

<sup>28</sup> کتاب اقدس، بند ۱

<sup>29</sup> همان، بند ۲

<sup>30</sup> همان، بند ۳ از احکام است که انسان به وظائفی که نسبت به خدا دارد پی می برد، زیرا در اثر اطاعت است که انسان در میثاق الهی با خداوند ارتباط برقرار می کند. اگرچه ایمان (یعنی معرفت مظهر ظهور الهی) پایه و اساس می باشد - "والذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی بكلّ الاعمال" (کتاب اقدس، بند ۱) - فیض الهی صرفاً با توجیه ایمان (sola fide) اعطاء نمیگردد، بلکه با ایمان و عمل صحیح است که آدمی از آن برخوردار می شود: "لانهما معاً لا یقبل أحدهما دون الآخر" (همان). به این ترتیب مشروعیت ظاهری کافی نیست. بلکه اخلاص درونی نیز لازم است: "اعملوا حدودی حباً لجمالی" (کتاب اقدس، بند ۴؛ کلمات مکتونه عربی، فقره ۳۸). از آنجا که اعمال مرضیه طیبه معلق به "قبول" الهی است (کتاب اقدس، بند ۱۶۱؛ ادعیه محبوب، طبع طهران، ص ۱۳۲ ("أی ربّ لما زیتهم بطراز الصوم زیتهم بطراز القبول بفضلک و احسانک")؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحات ۱۲۷، ۱۸۸)، فرد خود به خود حقی نسبت به رستگاری ندارد حتی اگر جمیع اوامر الهی را انجام دهد (در مورد مفهوم حکم الهی به *Imperishable Dominion* اثر شفر صفحات ۱۹۰-۱۸۸ مراجعه کنید) این مطلب به ردّ مواضع مخالفین اصول اخلاقی در الهیات آئین پروتستان (توضیح مترجم: فرقه ای از مسیحیان هستند که مخالف اصول اخلاقی بوده و در سال ۱۵۳۵ در آلمان پیدا شدند و می گفتند که چون فیض خداوند شامل حال مسیحیان است دیگر مراعات اصول اخلاقی لزومی ندارد.) (در این خصوص به صفحات ۱۸۰ به بعد *Imperishable Dominion* اثر شفر و نیز صفحات

۲۱۸ به بعد *Making the Crooked Straight* اثر شفر، گلر و توفیق مراجعه نمایند.) و صوفیه (به صفحات ۲۲۴-۲۱۶ کتاب *Logos and Civilization* مراجعه شود) مربوط است.

<sup>31</sup> کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۴۰۳-۴۰۲

<sup>32</sup> کتاب اقدس، بند ۲

<sup>33</sup> نگاه کنید به فراسوی اختلاف مذاهب، اثر شفر، صفحات ۱۴۱ به بعد. در خصوص نیاز جامعه به رستگاری مراجعه کنید به *Imperishable Dominion* اثر شفر صفحات ۱۲۸ به بعد. در خصوص بُعد سیاسی ظهور نگاه کنید به *Making the*

*Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، بخش گلر (فصل ۶) و نیز *Universaler Friede?* اثر شفر صفحات ۲۴۵ به بعد. *Civitas maxima*<sup>34</sup>

*Res publica mundialis*<sup>35</sup>

<sup>36</sup> نگاه کنید به کتاب اشعیا نبی باب ۲ آیات ۲ به بعد؛ باب ۶۵ آیه ۱۷ / کتاب زکریا نبی، باب ۹ آیه ۹. در مورد وعده برقراری صلح در زمان ظهور موعود بر وجه *h* مرض از نقطه نظر آئین یهود نگاه کنید به کتاب *Religion of Reason* اثر کهن Cohen صفحات ۲۱۶ به بعد. در مورد انتظارات بهائیان برای استقرار صلح نگاه کنید به بخش گلر در کتاب *Making the Crooked Straight* صفحات ۴۲۷ به بعد و ۴۳۵ به بعد.

<sup>37</sup> در این خصوص نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، بخش گلر، صفحات ۴۷۷-۴۱۸؛ و نیز (Bamberg 2000) *Die politishen Botschaften des Religionsgrunders Baha'u'llah* (Diss.) اثر آریان

ثابت سبحانی

<sup>38</sup> نگاه کنید به منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۳۳ ("مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه که طیب ممنوع و مبطل مقبول و مشغول...")؛ ص ۵۸ ("پیمبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند...")؛ دریای دانش، ص ۳ ("رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می بیند و بدانائی درمان میکنند...")؛ لوح ملکه انگلیس، کتاب مبین، ص ۶۲ ("... و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الاعصار بطیب حاذق بقیت اعضاء اخری فیما کان...") (توضیح مترجم: این تشبیه در رساله مدنی از قلم حضرت عبدالبهاء نیز صادر. به صفحه ۱۱۷ مراجعه کنید.)

<sup>39</sup> "اعمل حدودی حُباً لی." (کلمات مکنونه عربی، شماره ۳۸ و نیز کتاب اقدس بند ۳) (توضیح مترجم: بند ۳۹ کلمات مکنونه عربی نیز به همین موضوع راجع است.)

<sup>40</sup> رساله مدنی، ص ۱۱۶

<sup>41</sup> این نظریه را می توان در آثار سیزرون *(De officiis)* Cicero و *Political Essays* اثر جان لاک John Locke یافت. فرانسیس بیکن Francis Bacon آن را اینگونه تدوین نمود: *Religio praecipuum humanae societatis vinculum* (دین وسیله پیوند جامعه بشری است) (*Essays*، 6، "Of Unity in Religion"). ژاکوب بورکهارت Jakob Burckhardt دیانت را

"پیوند اصلی جامعه بشری" می خواند (*Reflections on History* 93)

<sup>42</sup> اشراق اول از لوح اشراقات، نبذة من تعالیم حضرة بهاء الله، ص ۲۳

<sup>43</sup> هشتاد سال قبل کارل یاسپرس Karl Jaspers فیلسوف از "واپسین ایام خدایان" صحبت کرد که "به نحوی ریشه ای و بنیادی که تا کنون مشاهده نشده به سوی نیستی و پوچی" پیش می روند. (*Die geistige Situation der Zeit* 16). پاپ جان پل دوم "بحران الهیات اخلاقی نوین کاتولیک" را عمیقاً ارزیابی می کند (*Veritatis Splendor* 1993، nos. 5، 29، 32، 84، 90، 93). او آن را اینگونه بیان می کند: "مسیحیت زدایی، که بر کلیه نفوس و جوامعی که زمانی سرشار از ایمان و حیات

مسیحی بودند، به شدت سنگینی می کند، نه تنها موجب فقدان ایمان یا در هر صورت بی ارتباطی به زندگی روزمره می شود، بلکه لزوماً انحطاط حس اخلاقی یا تیره و تار کردن آن است." (همان مأخذ، شماره ۱۰۶). برای اطلاع بیشتر از کل موضوع نگاه کنید به Opladen، *Postmoderne Religion am Beispiel der jungen Generation in den Alten Bundesländern*، 1992 اثر هاینر بارتز Heiner Barz و نیز *Zur Glaubenssituation in Deutschland* (Jan./Feb.، *Zur debate 2ff*)

1989 اثر فریدریش کاردینال وتر Friedrich Kardinal Wetter

<sup>44</sup> نیم قرن پیش عالم علم الهیات مسیحی، رومانو گواردینی Romano Guardini پیش بینی کرد که آینده "موجب دقت و وضوحی وحشتناک و در عین حال مفید و عبرت آموز" خواهد شد که رابطه بین دین، فرهنگ و نظم اجتماعی را نشان خواهد داد: "وقتی که منافع ظهور الهی در جهان آینده بیش از پیش از انظار پنهان گردد، انسان واقعاً معنای انقطاع و انفصال از ظهور الهی را در خواهد یافت." (*The End of the Modern World* 123).

<sup>45</sup> Schelsky، 195، *Die Arbeit tun die anderen*

<sup>46</sup> Schmidt، 1980، *Der geforderte Staat*، NJW 161

<sup>47</sup> نگاه کنید به *Cultural Contradictions of Capitalism* اثر Bell صفحات ۹۵، ۱۵۵ به بعد، ۲۰۲ به بعد، ۲۰۵ به بعد؛ و نیز *Masslos informiert?* اثر Steinbuch صفحات ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۰۴ و ۲۷۲؛ همچنین *Erziehungs* اثر Brezinka

صفحه ۲۳۹

<sup>48</sup> صفحات ۳، ۲۴، ۵۵ اثر Horace *Carmina*. دانیل بل جامعه شناس هاروارد اظهار می دارد که دین صیانت در مقابل انگیزه های آثار شیطانی انسان را عرضه می دارد. او به جمله ژان ژاک روسو اشاره می کند که "هر جامعه ای را یا با زور (قوای نظامی یا انتظامی یا شبه نظامی) یا با قوانین اخلاقی می توان یکپارچه نگاه داشت" (*The Cultural Contractions of Capitalism* صفحات ۱۵۷ و ۱۵۴). وندی هلر Wendy Heller در مطالعه مفهوم "جامعه مدنی" که بسیار مورد بحث واقع شده می نویسد: "وقتی دیانت آگاهانه از زندگی سیاسی در همان دروازه اصلی بیرون رانده شود، صرفاً به این علت که هیچ ساختاری از نظام سیاسی نمی تواند بدون نوعی از معماری اخلاقی، یا به عبارت دیگر، مجموعه ای از اعتقادات و ارزشهای متعالی که اصول سازمان یافته آن را تشکیل دهد، وجود داشته باشد، مسلماً دیگر بار به عنوان آنچه که "دیانت مدنی" خوانده شده، از در پستی باز خواهد گشت."

<sup>49</sup> حضرت بهاء الله به این موضوع اشاره می فرماید: "به آنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل اگر تمسک نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده کنند." (لوح دنیا، دریای دانش، ص ۹۲ / مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۲۹۳)

<sup>50</sup> اشراق اول از لوح اشراقات، نبذة من تعالیم، ص ۲۳

<sup>51</sup> کلمة الله در ورق دوم از فردوس اعلی، نبذة من تعالیم، ص ۴۸

<sup>52</sup> انجیل متی باب ۲۲ آیه ۲۱ (بدیشان گفت مال قیصر را بقیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا) و رساله پولس رسول به رومیان باب ۱۳ آیه یک به بعد (هر شخصی مطیع قدرتهای برتر شود زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است...)

<sup>53</sup> سورة النساء آیه ۵۹

<sup>54</sup> سورة الملوك، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۸ / به لوح ابن ذئب صفحات ۶۶-۶۷ مراجعه نمایید.

<sup>55</sup> سورة الملوک، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۵ / کتاب اقدس بند ۸۸ ("زینوا هیکل الملک بطراز العدل")

<sup>56</sup> سورة الملوک، الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۹ ("ثم اعلموا بأن الفقراء امانات الله بینکم ایکم أن لاتخانوا فی اماناته و لاتظلموهم و لاتکونن من الخائنین سیتستلون عن امانته فی یوم الّدی تنصب فی میزان العدل و یعطى کلّ ذیحق حقه.")

<sup>57</sup> نگاه کنید به کلمات مکتونه فارسی، فقره ۶۳ ("ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمایید...")؛ کتاب اقدس بندهای ۸۸، ۸۹، ۱۳۵ و ۱۴۸؛ لوح دنیا، دریای دانش صفحه ۸۵ و ۸۶ / مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ لوح اشراقات نبذة من تعالیم، صفحات ۱۱ و ۲۲؛ لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۷؛ لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۴، ۱۶، ۱۸، و ۲۴؛ لوح برهان، ریحی مختوم، ج ۲، ص ۹۷۱؛ لوح ابن ذئب، صفحات ۳۹، ۷۲ و ۹۶؛ سورة الملوک، الواح نازله خطاب به ملوک، صص ۵۱-۵۲، ۳۷، ۴۰، ۴۱، و ۴۲

<sup>58</sup> نگاه کنید به *Der lange Weg zum Grossten Frieden* اثر گلر صص ۲۱۱-۲۲۷

<sup>59</sup> نگاه کنید به بشارت پانزدهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۳؛ همان لوح، همان مأخذ ص ۱۲۴؛ لوح ابن ذئب، صص ۴۵ و ۴۶ / در این خصوص مراجعه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، بخش گلر، ص ۴۶۸

<sup>60</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس، بندهای ۶۴ و ۹۵؛ کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۱؛ لوح ابوالفضائل، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶۵؛ لوح دو ندای نجاج و فلاح، مکاتیب عبدالبهاء، ص ۳۲۳-۳۲۱؛ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۹۹ و ۳۰۸

<sup>61</sup> تلاش برای روشن کردن مفهوم حقوق و معیارهای آن خارج از حوصله این مقاله است. حیطة های متفاوت ضوابط منزله در فصل چهارم کتاب من موسوم به *Introduction to Baha'i Ethics in the Light of Scripture* (که در سال ۲۰۰۵ توسط جرج رونالد انگلستان طبع خواهد شد) مورد بحث قرار خواهد گرفت.

<sup>62</sup> مطالب مطبوع در این زمینه: *Ethische Aspekte des Aqdas 275-302* اثر حلبی؛ *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۴۰۸-۴۰۳؛ در غباری آبی رنگ، اثر شفر؛ اخلاقیات نوین، اثر شفر

<sup>63</sup> لوح رضوان العدل، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۲۵۳ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۶۰

<sup>64</sup> مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۲

<sup>65</sup> لوح رضوان العدل، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۲۵۳ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۶۰

<sup>66</sup> به "قسطاس الّهدی" (کتاب اقدس بند ۱۸۳) نیز مراجعه کنید. در مورد استعاره معادشناختی "قسطاس (میزان)" نگاه کنید به قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۸۹؛ سوره انبیاء، آیه ۴۷؛ سوره شوری، آیات ۱۹-۱۸ و موارد دیگر. همچنین در همین مورد نگاه کنید به *Die Freiheit* اثر شفر صفحات ۱۳ به بعد.

<sup>67</sup> کتاب اقدس، بند ۹۹. قضاوت معصوم و برائت اخلاقی از گناه (بیگناهی) وجه متمایز و بارز نبوت است. در خصوص اعتقاد به عصمت کبری نگاه کنید به بند ۴۷ کتاب اقدس و لوح اشراقات، نبذة من تعالیم حضرة بهاء الله، ص ۸. سایر کتب در این خصوص عبارتند از: *The Doctrine of the "Most Great Infallibility" in Relation to the Station of Distinction* اثر هچر صفحات ۵۹ به بعد؛ و نیز مؤسّسات معصوم و مصون از خطا؟ اثر شفر

<sup>68</sup> این مفهومی بسیار پیچیده است که نمی توان در اینجا به تفصیل به آن پرداخت. در مقاله من موسوم به جنایت و مکافات و نیز در *Introduction to Baha'i Ethics* که عنقریب (سال ۲۰۰۵) منتشر خواهد شد، این مطلب مورد بحث قرار گرفته است.

69 نگاه کنید به کتاب اشعیا نبی باب ۱۱ آیه ۵؛ باب ۲۶ آیه ۹ و باب ۳۲ آیه ۱۷. در این خصوص نگاه کنید به *Religion*

of *Reason* اثر Cohen صفحات ۴۲۹ به بعد

70 "امتلاّت الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت الارض من الظلم والجور" (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۶) (توضیح مترجم: ابن عربی نیز در فتوحات مکیّه حدیث مشابهی را نقل می کند: "انّ لله خلیفه وقد امتلاّت الارض جوراً وظلماً فیملؤها قسطاً وعدلاً...") - مراجعه کنید به پاورقی صفحه ۱۷۴ کتاب *ابن عربی، سفر بی بازگشت، اثر کلود عداس، ترجمه فرید الدین رادمهر.*

71 عدل به مؤسّسات مربوط می شود و در اصل "مجازات و مکافات" تجلّی می کند که دو "ستون" هستند که "خیمه نظم عالم" بر آنها استوار شده است. (اشراق سوم و هشتم از لوح اشراقات، نبذة من تعالیم، ص ۲۴ و ۲۷؛ بشارت سیزدهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۲؛ ورق پنجم از کلمات فردوسیّه، نبذة من تعالیم، ص ۵۱) و اما در خصوص عدالت در متن حقوق جزا و ارتباط آن با محبّت و رحمت، به توضیحات من در همین مقاله در پاورقی های بخش الف از قسمت شش مراجعه نمایید.

72 افلاطون، ارسطو، توماس آکوئیناس

73 لوح علی، مجموعه اقتدارات، ص ۲۹۳. رُجحان آن به تمام فضیلت های دنیوی مکرراً مورد تأکید واقع شده است (نگاه کنید به کلمات مکنونه عربی شماره ۲ / سوره وفا، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۳۵۶) (توضیح مترجم: به نظر می رسد مقصود نویسنده این بیان مبارک باشد که در همان بیان مبارک نیز آمده است: "هل من ذی بصر ینظر کلمات الله ببصره و ینقطع عن انظر الخلائق اجمعین.")

74 لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۵

75 نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۱۸۱. نگاه کنید به صفحات ۴۷۷-۴۱۸ کتاب *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر؛ و نیز *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی، صفحات ۳۱۷ به بعد

76 نگاه کنید به نظم جهانی بهائی، اثر حضرت ولی امرالله، ترجمه فارسی، ص ۱۶۷

77 اشراق نهم از لوح اشراقات، نبذة من تعالیم، ص ۲۸

78 نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، صفحات ۷۰-۵۳

79 *Jus divinum*

80 این مطلب از عنوانش که "آم الکتاب" باشد پیدا است. در مورد این اصطلاح به قرآن مجید، سوره زخرف آیه ۳، سوره رعد آیه ۴۱ و سوره بروج آیه ۲۲ مراجعه نمایید.

81 *Numerus clausus*

82 مجموعه مدوئی از ضوابط فقط تا حدی مشهود است. اما، نباید آن را با معیارهای مطلقاً منطقی در قانونگذاری دولتی قضاوت نمود. متون مقدّسه (به عنوان *mysterium tremendum*، Rudolf Otto، 1931) و رای عقلانیت و مقولات آن است و منطق مخصوص به خود را دارد. ماهیت آثار الهی فورانی و انفجاری است، و رسوب آن در متون مقدّسه خصلت تخته سنگی باستانی را دارد. برای بحث تفصیلی در خصوص خصلت وضع احکام الهی به صفحات ۳۳۸ به بعد کتاب *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر و نیز کتاب *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی صفحات ۲۳۵ به بعد توجّه نمایید.

<sup>83</sup> نگاه کنید به *Doctrine of Right, Metaphysics of Morals* و نیز به *Kants Symbolik* اثر Bielefeldt صفحات ۱۰۷ به بعد؛ و نیز *Recht und Sittlichkeit* اثر Welzel صفحات ۴۵ به بعد. این بینش به شناخت و تصدیق این نکته منجر میشود که ضوابط اخلاقی را نمی توان به سادگی به ضوابط حقوقی یا معیارهای حقوقی تبدیل نمود. برای نمونه و مثال، ایثار و از خود گذشتگی را که یکی از عالیترین فضایل است، نمی توان به وظیفه ای حقوقی تبدیل نمود یا آن را حکمی قانونی کرد. بی طرفی و بی غرضی از جمله وظایف و تکالیف عالی اخلاقی (نگاه کنید به منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱، ص ۱۵۵، مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۳۰۷ به بعد؛ Paris Talks صفحه ۱۵۴)، عنصری برای عدالت و پیش شرطی برای کل فلسفه حقوقی و قضایی است. در نظامی حقوقی تنها در اثر نهادینه کردن آن قابل حصول است. تناقضات باید به وسیله تدابیر عینی آیین نامه ای مربوط به روال کار (یعنی شرایط خاص مربوط به این تضاد منافع) آنگونه که در اصل حقوقی رومی *Nemo iudex in sua causa* (5, Cod. Just. 3) بیان شده، حل شود.

<sup>84</sup> مانند فضیلت عفت و پاکدامنی به عنوان ارزش اخلاقی فردی و نهی مطروحه در حکم جزائی مقاربت خارج از حیطة ازدواج (زنا، کتاب اقدس، بند ۴۹). ضابطه جزائی تنها حیطة کوچکی از موارد نقض احتمالی تکالیف مربوط به اخلاقیات جنسی را در بر میگیرد.

<sup>85</sup> هر دو حیطة ضوابط در طی هزاران سال در معرض تفکرات فلسفی در خصوص قانون طبیعی قرار داشتند.

<sup>86</sup> "لَاتَحْسِبَنَّ اَنَّا نَزَّلْنَا لَكُمُ الْاِحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خْتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ بِاَصْبَاعِ الْقُدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ." (کتاب اقدس، بند ۵) "رحیق مختوم" استعاره ای قرآنی برای مسرت خاطر کسانی است که در یوم جزا در زمرة مقررین هستند (قرآن، سوره مطففین، آیه ۲۵). این عبارت "رد نظریه متصوفه نسبت به قانون و احکام است. هر دو آن رویکردها قانون را "احکام صرف" تلقی می کنند." (صفحه ۲۱۷ *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی؛ نگاه کنید به صفحات ۲۲۴-۲۱۶ همان کتاب.)

<sup>87</sup> نگاه کنید به صفحات ۳۹۶ به بعد *Making the Crooked Straight* اثر توفیق، شفر، گلر

<sup>88</sup> در کتاب اقدس (بندهای ۱۲۱ و ۱۷۴) و در کتاب عهدی حضرت بهاءالله فرزند ارشد خود حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱-۱۸۴۴) را به عنوان "مرکز میثاق" منصوب فرمودند و رهبری جامعه بعد از درگذشت خود را به ایشان واگذار نمودند. حضرت عبدالبهاء، همانطور که خود خویشتن را می نامند، مبین بودند. اما، علاوه بر تبیین، ایشان صلاحیتی مشخص، اگرچه محدود، برای تشریح داشتند (نگاه کنید به صفحات ۳۴۹ به بعد و ۶۴۸ به بعد *Making the Crooked Straight*) که ایشان را به تهیه جزئیات ساختار سازمانی جامعه، که حضرت بهاءالله فقط رؤوس کلی آن را ترسیم فرموده بودند، قادر ساخت و به این ترتیب به اجرای نظام حقوقی الهی مساعدت کردند. در مورد حیات و آثار حضرت عبدالبهاء به کتاب قرن بدیع، فصول ۱۴ الی ۲۱، دور بهائی، صفحات ۷۲-۵۵ و نیز *'Abdu'l-Baha* اثر حسن موقر بالیوزی مراجعه نمایید.

<sup>89</sup> منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صفحات ۸۸-۸۴

<sup>90</sup> منتخباتی از اینگونه توقیعات حضرت ولی امرالله را در دو مجموعه *Bahá'í Administration* و *Messages to America* می توان ملاحظه نمود.

<sup>91</sup> نگاه کنید به دور بهائی، ص ۸۴. توجه بیت العدل اعظم به تبیینات آثار مبارکه توسط حضرت ولی امرالله الزامی است.

<sup>92</sup> بیت العدل اعظم اولین بار در سال ۱۹۶۳ (مطابق با ۱۳۴۲ هجری شمسی - م) انتخاب و تشکیل شد.

<sup>93</sup> بسیاری از آنها را می توان در سه اثر حضرت ولی امرالله یافت: *Bahá'í Administration* (این مجموعه هنوز به فارسی ترجمه نشده، اما بعضی فقرات آن را در اثری به نام "بهائی پروسیجر یا نظامات بهائی" که تاریخ طبع آن معلوم نیست، میتوان یافت - م)؛ *Messages to America. Selected Letters and Cablegrams Addressed to the Baha'is of North*

America 1932-1946 (این مجموعه هنوز به فارسی ترجمه نشده است - م)؛ *World Order of Baha'u'llah* (این مجموعه توسط هوشمند فتح اعظم تحت عنوان "نظم جهانی بهائی" به فارسی ترجمه و در کانادا طبع شده است. توقیع دور بهائی که در این مجموعه انگلیسی است، سالها قبل از آن در ایران ترجمه و جداگانه انتشار یافته است. توقیع "آمریکا و صلح اعظم" در سال ۱۶۱ بدیع توسط هوشمند فتح اعظم جداگانه ترجمه شده و در مهد امرالله در مجموعه ای تحت عنوان "منتخباتی از توقیعات حضرت ولی امرالله به همراه پیام رضوان ۲۰۰۳" انتشار یافته است. این مجموعه فارسی شامل ترجمه دو توقیع "هدف نظم بدیع جهانی" و "تولد مدنیت جهانی" نیز هست - م)

<sup>94</sup> فی الشل، اصول متعدّد درباره اداره و عملکرد هیأت‌های انتخابی در ضمیمه مصوّبات و مقررات جامعه بهائی آلمان

گنجانده شده است. (نگاه کنید به *Die Verfassung der Baha'i-Gemeinde* 65ff & 90ff)

<sup>95</sup> نگاه کنید به *Bahá'í Administration* صفحه ۴۱ (مقصود این بیان حضرت ولی امرالله است: "زمانی که این معهد اعلی به نحوی صحیح و متین تأسیس گردد، کلّ وضعیت و موقعیت را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد، و اصولی را وضع خواهد نمود که، مادام که مقتضی و مقرون به صلاح بدانند، امور مبارک را هدایت خواهد نمود." [ترجمه] - م)

<sup>96</sup> *Jus divinum positivum*

<sup>97</sup> تا کنون هیچ اطلاعیه رسمی خاصی در این خصوص انتشار نیافته است.

<sup>98</sup> *Jus divinum scripturae*

<sup>99</sup> *Jus divinum supplementum*

<sup>100</sup> این موضوع در مورد قرآن، و اساساً صحف مقدّسه کتاب مقدّس عبرانی و عهد جدید مسیحی نیز صادق است.

<sup>101</sup> *Sola scriptura*

<sup>102</sup> قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۵۴

<sup>103</sup> همان، سوره انبیاء، آیه ۳۴. این اندیشه، که در سراسر آثار مقدّسه، بخصوص در کتاب اقدس (بندهای ۷، ۴۷، ۱۵۷) به صورت مضمونی مکرر مشاهده می شود، توسط حضرت بهاءالله (بندهای ۱۶۳-۱۶۱) به عنوان محکّ ایمان مطرح شده است. آیه ۳۴ سوره انبیاء قرآن مجید نیز حاوی حکمی در مسأله عدالت الهی (theodicy) است: توجیه این نکته که هر آنچه خداوند انجام می دهد بنا به منطق و دلیل می باشد، بیان جسارت و گستاخی انسان در مقابل ذات الهی است (به عهد جدید، رساله پولس رسول به رومیان، باب ۹ آیات ۲۰ به بعد مراجعه نمایید). (توضیح مترجم: آیات رساله مزبور اینچنین شروع میشود: "تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می کنی؟ آیا مصنوع بصری می گوید که چرا مرا چنین ساختی؟")

<sup>104</sup> این فشار فکری را در الهیات مسیحی نیز می توان یافت و تا پولس قدیس و آگوستین قدیس ردیابی کرد. جان دنز اسکوتس John Duns Scotus (1265?-1308) راهب فرانسیسکن آن را صریح و قاطع تدوین نمود: *Amne aliud ad ideo acceptatum (Osoniense IIIId. et non converse ... quia est bonum. quia a Deo volitum. Deo est bonum*، 19qu. 1a7). ویلیام اوکهام William Ockham (1285-1350) مسیر او را دنبال کرد و لوتر و کالون نیز همان راه را رفتند، چه که هر دو منشأ جمیع اخلاقیات و کلّ قانون و حقوق را در اراده غیر قابل درک الهی دانستند. لوتر در رساله خود موسوم به *De servo arbitrio* به سلطنت و حاکمیت نامحدود الهی شهادت می دهد: *Deus est cuius voluntatis nulla est causa*، *sed ipsa est*، *cum nihil sit illi aequale aut superius. quae illi ceu regula vel mensura praescribatur. nec ratio* (WA 712 vol. 18). *regula omnium*

و در جای دیگر آمده است: "اراده او در سطح روح او، میزان او و ارزش و اهمیت او است." (همان مأخذ، جلد شانزدهم *Sermons on the Book of Leviticus* 148 [مواعظ درباره سفر لاوی کتاب مقدس]). آنچه را که کالون تدوین نمود از صراحت و قاطعیت کمتری برخوردار نبود: "*ut quidquid eo، A Deo enim summa est iustitiae regula Dei voluntas*" (قانون عالی عدالت عبارت از اراده الهی است، و هر آنچه که او اراده فرماید باید به عنوان عدل صرف پذیرفته شود زیرا او آن را اراده کرده است). اصل عقیدتی حاکم در فرقه کلاسیک سنی (شافعی، حنبلی، اشعری) نیز دال بر اختیار مطلق الهی است (نگاه کنید به George F. Hourani، *Reason and Tradition* 17)

<sup>105</sup> لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۵۹

<sup>106</sup> مناجاة، ص ۹

<sup>107</sup> این با دیدگاه افلاطون تباین دارد. او در گفتگوی اولیه اش (*Euthyphro* (marginal no. 10) این سؤال قاطع را مطرح کرد: "آیا خیر را خدایان چون خیر است دوست دارند، یا خیر است چون خدایان آن را دوست دارند؟"، که او مفهوم اول را در جواب بیان می نماید: خدایان مقید به حقایق ابدیه هستند.

<sup>108</sup> *Natura rerum*

<sup>109</sup> قانون طبیعی الهی *jus divinum naturale*

<sup>110</sup> نگاه کنید به باب دوم از رساله پولس به رومیان، آیه ۱۵ (مترجم: مقصود این آیه است: "هرگاه امتهایی شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند اینان هرچند شریعت ندارند برای خود شریعت هستند. چون که از ایشان ظاهر می شود که عمل شریعت بردل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می دهد...")

<sup>111</sup> رساله مدنیه، ص ۱۱۵

<sup>112</sup> در مورد مناسک و عبادات نیز مصداق دارد.

<sup>113</sup> طبق الگوی "توالی ظهورات" (نگاه کنید به *Beyond the Clash* اثر شفر، صفحات ۱۲۱ به بعد) احکام منزله به بُعد افقی ظهور تعلق دارد، در حالی که هنجارهای اخلاقی بخشی از بُعد عمودی، از "دین الله من قبل و من بعد" (کتاب اقدس، بند ۱۸۲) است. این حکم اخلاقی به قلب اساساً لاینغیر دین تعلق دارد که تغییر نمی پذیرد، متحول نمی شود و ابداً منسوخ نمی گردد (مفوضات عبدالبهاء، ص ۳۷). در هر یک از ادوار مختلف ارزشهای ابدی مورد تأیید و تجدید قرار گرفته، زیرا "فضائل انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند." (همان) در هر فیض جدید اراده الهی در تاریخ این ارزشها از قشر و صورت ظاهر، انحرافات، سوء برداشتها و تغییر موضع تأکید تطهیر می شود، و ملبس به معانی جدید، معنای جدید، تأکید جدید و قوه جدید می گردد. در مورد مفهوم "ابعاد افقی و عمودی به صفحات ۱۴۴-۱۴۱ کتاب *Beyond the Clash of Religions* اثر شفر مراجعه کنید.

<sup>114</sup> مفوضات عبدالبهاء، فصل م (۴۰)، صفحات ۱۲۰-۱۱۸

<sup>115</sup> همان، ص ۱۲۰

<sup>116</sup> شکلهای مختلف عبادات، نگاه کنید به بشارت سیزدهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۲. توسعه هنجارهای عبادتی توسط خود حضرت بهاء الله نفی شده است. فهرست احکام مربوط به عبادات و مناسک عبارت از تعداد معینی (*numerus clauses*) است که قابل افزایش نیست: "امور سیاسی کل راجع است به بیت العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب" (بشارت سیزدهم از لوح بشارت)

<sup>117</sup> *Ipsa jure* این عبارت لاتین به معنای "به موجب خود قانون" می باشد - م

<sup>118</sup> این در اثر شرایط تاریخ دیانت مزبور است که با شرایط حاکم بر دو آئین یهودی و اسلام تفاوت دارد. در آن دو آئین اهل الله "اتباع دولت و حکومت" نیز بودند و در نتیجه شریعت الهی تعیین کننده ساختارهای نظم جدید از همان بدایت امر بود. حضرت بهاء الله در سراسر دوران رسالت خود، زندانی و تبعیدی بودند. جوامع بهائی در جهانی کاملاً متفاوت پراکنده هستند. <sup>119</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس، مقدمه صفحات ۱۴-۱۳ و یادداشت ۱۲۶

<sup>120</sup> نمونه ای از اجرای تدریجی احکام موضوع تک همسری است. متن کتاب (اقدس، بند ۶۳) تعداد همسران را به دو محدود می کند، اما این نکته را روشن می سازد که مقصود اصلی همان تک همسری است. مؤمنین اولیه منشأ اسلامی داشتند و غالباً دارای چند همسر بودند. وقتی که یک نسل گذشت، حضرت عبدالبهاء تک همسری را به حکم منطق (*ratio legis*) الزامی فرمودند (نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۸۹؛ *Making the Crooked Straight*، اثر شفر، گلر و توفیق، صفحات ۳۴۶ به بعد).

<sup>121</sup> بیان حضرت ولی امرالله مندرج در مقدمه کتاب اقدس، ص ۱۴

<sup>122</sup> کتاب اقدس، طبع مرکز جهانی، مقدمه، ص ۱۳

<sup>123</sup> بیان حضرت عبدالبهاء، همان، ص ۱۲ (توضیح مترجم: عبارت مزبور در همان صفحه در ترجمه "مسائل مهمه" نیز آورده شده است.)

<sup>124</sup> **العلماء فی البهائ** (نگاه کنید به بند ۱۷۳ کتاب اقدس). عقاید آنها هیچ اعتباری ندارد "مگر آن که در تحت تصدیق بیت عدل در آید" (بیان حضرت عبدالبهاء نقل در صفحه ۵ مقدمه کتاب اقدس، طبع مرکز جهانی)

<sup>125</sup> الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ایام تسعه، ص ۴۷۰

<sup>126</sup> همان، ص ۴۷۷ - "هرچه تقرّر یابد همان مانند نصّ است." اشاره به متون مقدّسه (نصّ) کیفیت خاصّ این حکم را تصریح می کند که منبعث از عصمت قانون گذار است.

<sup>127</sup> همان

<sup>128</sup> همان

<sup>129</sup> فی المثل نگاه کنید به نهی از اعتراف به گناهان (بند ۳۴ کتاب اقدس؛ بشارت نهم از لوح بشارت، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۱۹)، نهی از وجود طبقه روحانیت، نهی از استفاده از منبر در مشرق الاذکار (کتاب اقدس بند ۱۵۴) (توضیح مترجم: در کتاب اقدس در این مورد اشاره ای به مشرق الاذکار نشده است.)، نهی از شرب مسکرات و موادّ مخدّر (کتاب اقدس، بندهای ۱۱۹، ۱۵۵، ۱۹۰ و غیره)؛ و غیر ذلک.

<sup>130</sup> یک نمونه از این هنجارها لزوم کسب رضایت والدین به عنوان یکی از پیش شرط های ازدواج می باشد.

<sup>131</sup> قانون "در آسمان نیست" (*Bab. Talmud*)، (353) *Baba Mezia 59b*). اعتبار جاودانی احکامی که در کوه طور نازل شد توسط میمونیه (پیروان یوسف میمونید که از سال ۱۱۳۵ تا ۱۲۰۴ می زیسته و فلسفه ارسطو را با تعالیم مذهبی یهود منطبق ساخته - م) در نهمین مقاله از سیزده مقاله یهود درباره ایمان مدون گردید (نگاه کنید به *The Jewish Religion* اثر Friedlander صفحات ۱۳۹ به بعد و ۱۶۸ به بعد). اعتقاد به خاتمیت ظهور حضرت محمد مأخوذ از سوره احزاب آیه ۴۰، سوره آل عمران آیات ۲۰ و ۸۵، سوره مائده آیه ۳ است. بنا به اصول اعتقادی متداول اسلامی، قرآن کلام ابدی خداوند، اسلام دیانت معتبر جاودانی و شریعت الی الابد معتبر است (116 *Towards Understanding Islam* اثر Mawdudi).

<sup>132</sup> در این باب مراجعه کنید به *Baha'u'llah's Unity of Paradigm* اثر شفر صفحات ۲۴ به بعد، ۲۶ به بعد؛ و نیز *Beyond the Clash of Religions* اثر شفر صفحات ۴۵ به بعد و ۱۴۹ به بعد.

<sup>133</sup> نگاه کنید به سوره البیان، آثار قلم اعلیٰ ج ۴، ص ۲۴ / نظم جهانی بهائی، ص ۸۰ / دور بهائی، ص ۳۷ به بعد  
<sup>134</sup> نگاه کنید به کتاب ایقان (طبع آلمان) صفحه ۹۰ و ۱۴۰ / منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله صفحه ۵۸ به بعد / کتاب

اقدس بند ۳۷

<sup>135</sup> در این باب به طور کلی به کتاب *Grundlagen* اثر شفر صفحات ۷۱-۷۳ مراجعه کنید.

<sup>136</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس بند ۳۷

<sup>137</sup> این که بیت العدل اعظم می تواند احکامی را که خود وضع نموده نسخ کند یا تغییر دهد، و توسط شریعت الهی مقرر گشته، امری بدیهی است: "این هیأت می تواند آنچه را که حضرت بهاءالله وضع فرموده اند تکمیل نماید، اما به هیچ وجه نمی تواند عدم اعتبار آن را اعلام نماید یا آن را تعدیل کند." (مکتوب ۱۱ اوت ۱۹۳۵ مندرج در انوار هدایت شماره ۱۱۴۵). این موضوع از توجیهی که حضرت عبدالبهاء در مورد صلاحیت بیت العدل اعظم برای نسخ احکامی که خود وضع نموده، بیان می فرمایند نیز مستفاد می گردد: "بیت عدل ... ناسخ آن مسائل نیز تواند بود. زیرا نص صریح الهی نیست؛ واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل" (الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۷۷)

<sup>138</sup> نمونه ای از چنین هنجار واضحی اجازه گرفتن بهره (لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، صفحات ۸۵-۸۴) در مقابل با قوانین موسوی و قرآنی است (سفر خروج باب ۲۵ آیات ۳۶-۳۷؛ سفر تثئیه باب ۲۳ آیات ۲۰ به بعد؛ قرآن سوره آل عمران آیه ۱۳۰؛ سوره بقره آیات ۲۷۵ به بعد؛ سوره روم آیه ۳۹)

<sup>139</sup> این مورد در اثر من موسوم به *مقدمه ای بر اخلاقیات بهائی* (که جرج رونالد در سال ۲۰۰۵ انتشار خواهد داد) مورد بحث قرار گرفته است.

<sup>140</sup> در این موارد "ان تحکمو لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم." (کتاب اقدس، بند ۶۲)

<sup>141</sup> توضیح مترجم: نویسنده دو لغت murder و homicide استفاده کرده که هر دو به معنای قتل است. لغت اول در ترجمه بند ۱۹ کتاب اقدس (قد حرم علیکم القتل و الزنا...) استفاده شده و لغت دوم در ترجمه قتل منسوب به حضرت موسی در کتاب ایقان (ص ۴۳: "نفسی که معروفست بقتل نفس...") استفاده شده، در حالی که در همین کتاب در صفحه قبل راجع به همین نوع قتل لغت اول در ترجمه استفاده شده است. به نظر می رسد که دو لغت به معنای واحد باشند.

<sup>142</sup> کتاب اقدس، یادداشت شماره ۸۶ (صفحه ۱۶۴)

<sup>143</sup> نگاه کنید به لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۱۹۹ / کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۳۱

<sup>144</sup> لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۵۹

<sup>145</sup> همان

<sup>146</sup> لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۱۹۹

<sup>147</sup> کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۳۱

<sup>148</sup> کتاب اقدس، بند ۹۹

<sup>149</sup> محدودیتهای مربوط به آزادی فردی تنها با حقوق دیگران تعیین نمی شود بلکه به حکم الهی، که فرد را از ذلت نفس، "تجعله من الارذلین" (اقدس، بند ۱۲۳) صیانت می کند نیز تعیین می گردد. حتی ماده دوم از قانون اساسی آلمان (*Grundgesetz* قانون بنیادی) نه تنها به حقوق دیگران و تمسک به نظم مربوط به قانون اساسی که آزادی را محدود می سازد

اشاره دارد، بلکه به "قانون اخلاقی" نیز آن را ربط می دهد. در حالی که مقصود تنظیم کنندگان قانون اساسی به عنوان یک موجودیت امضاء شده عینی بوده و نیز دیوان عالی فدرال نیز در گذشته آن را اینگونه توصیف نموده (نگاه کنید به BGHSt 6 صفحات ۴۶ به بعد)، اما امروزه صرفاً به معنای "آگاهی اخلاقی مردم به طور کلی" مستفاد می شود و این امری نسبی است، زیرا در معرض تغییر دائم است (marg. No. 44, art. 2 I, *Kommentar, Grundgesetz*, Dreier ed.). برای اطلاع بیشتر در این خصوص به *Die Freiheit* اثر شفر صفحات ۲۵ به بعد توجه کنید.

<sup>150</sup> لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹ / منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۸۲ / لوح سحاب، کتاب مبین،

ص ۱۵۲

<sup>151</sup> کتاب اقدس، بند ۱۹ و ۴۹ و یادداشت ۷۷

<sup>152</sup> توضیح مترجم: در توضیح این لغت به معنایی که نویسنده لحاظ نموده در کتب لغت مطلبی یافت نشد. فقط فرهنگ سخن لغت سحافه را از این ریشه گرفته و به معنای زنی که خود را به شکل مردان در می آورد و با زنان دیگر هم آغوشی میکند آورده و به جمله ای از ناصر خسرو استناد نموده است.

<sup>153</sup> نقل بیان مبارک در مکتوب بیت العدل اعظم خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده مورخ ۱۱ سپتامبر

۱۹۹۵

<sup>154</sup> کتاب اقدس، بند ۱۰۷

<sup>155</sup> این موضوع سؤالی را در مورد نگرش بهائی برای جامعه روشنفکری اروپایی مطرح می سازد که اینگونه می توان به آن پاسخ داد: اصول اخلاقی جنسی حضرت بهاءالله منطبق با اصول اعتقادی سایر ادیان ابراهیمی، و نیز بودایی است، گویا که از مواضعی افراطی که توسط متعصبین ابراز می شود که هیکل عنصری را دشمن می شناسند که باید بر آن غلبه کرد و سرکوبش نمود، و بنابراین تجرد اختیاری و بکارت را برتر از ازدواج تلقی می کنند (مانند سپیریانوس، ترتولیان، هیرونیوس، آگوستین و غیره با اشاره به نامه اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۷ آیه ۱ به بعد)، احتراز می نماید. عفت و عصمت عبارت از نامشروع شمردن روابط جنسی بشر نیست، هدف از آن سرکوب کردن غرائز جنسی نمی باشد، بلکه استفاده منضبط از آن و کنترل قوه تولید مثل و توانایی انسان برای ابراز محبت است. (برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب *Imperishable Dominion* اثر شفر صفحات ۱۷۵ به بعد نگاه کنید.)

مبنای حقوق جزا در اصل ماوراء طبیعی عدالت را به عنوان تأکیدی مجدد بر نظریه کفاره و عقوبت (*Punitur quia peccatum est* = مجازات باید اعمال گردد زیرا جرمی اتفاق افتاده است)، نمی توان به عنوان حرکتی قهقراپی به سوی موضع قبل از روشنگری تلقی نمود. اگرچه این نکته صحیح است که اکثر فلاسفه دوران روشنگری بر نظریه جلوگیری از وقوع جرم تأکید می نمودند (*Punitur ne peccetur* = مجازات باید اعمال گردد تا جرمی واقع نشود) و الغاء شکنجه و مجازات مرگ را طلب می کردند (حقوقدان بزرگ ایتالیایی سزار بکاریا Cesare Beccaria، ۱۷۹۴-۱۷۳۸، اولین نفری بود که در اثرش موسوم به *Dei delitti e delle pene*، ۱۷۶۴ این تقاضا را مطرح ساخت)، اما کانت، که مظهر و نمونه روشنگری اروپایی است (و متعاقباً هگل نیز در *Philosophy of Right*، ۱۰۲-۹۷) در زمره افراطی ترین مدافعین اصل جزا و کیفر بودند. کانت "سفسطه و مغالطه کاری" بکاریا را مورد استهزاء قرار داد و مجازات مرگ را مشروع دانست (*Metaphysics of Morals*، *Doctrine of Right*) این همان موضعی بود که متکلمین کاتولیک و پروتستان نیز تا اوایل دهه ۱۹۶۰ اتخاذ کردند (in col. 1097, vol. 9, LThK 1986 با اشاره به ضرب المثل مجازات باید اعمال گردد زیرا جرمی اتفاق افتاده است). حتی

مبانی و کلیات کلیسای کاتولیک که در سال ۱۹۹۳ انتشار یافت (شماره ۲۲۶۶) مجازات مرگ تحت شرایط معینی را موجه می شمارد.

بعلاوه، پیام حضرت بهاء الله را، با توجه به بسیاری از اصول و مقتضیاتش، مانند شأن و مقام نامشروط هر فردی از افراد و برابری کل در مقابل قانون، آزادی وجدان، تفکر و بیان (نگاه کنید به خطابه ۱۶ ژوئن ۱۹۱۲ در صفحه ۱۹۷ *Promulgation of Universal Peace*)، الغاء حرفه روحانیت، ساختار دموکراتیک جامعه، رجحان شکل دموکراتیک حکومت، رد حکومت مطلقه استبدادی، مظالم حُکام، توسعه طلبی، استعمار، استثمار و ارتجاع مذهبی، و نیز حمایت از اقلیت های مذهبی، سیاسی و قومی، مسلماً می توان با "ارزشهای روشنگری" سازگار و هماهنگ توصیف کرد. جمیع اینها مواضعی است که متفکران روشنگر اتخاذ کرده اند. پیش بینی حکومت جهانی فدرال در نظم صلح آمیز جهانی منطبق با اعتقاد کانت است "که بالاخره ... عالی ترین هدف طبیعت، وجود ابرشهر جهانی، به عنوان چارچوب و قالبی تحقق خواهد یافت که درون آن جمیع استعدادهای اصلی و اساسی نوع انسان می تواند توسعه یابد" (*Idea for a Universal History* 1784T eighth proposition، with a Cosmopolitan Purpose، p. 51)، و این که "صلح پایدار نظریه بیهوده ای نیست بلکه یک وظیفه است" که "به طور مداوم به هدف خود نزدیک تر می شود" (*Perpetual Peace* 391 (1795)). تعریف کانت از روشنگری به عنوان "ظهور انسان از نابالغی خود پرداخته" و شعار او که "برای استفاده از ادراک و استنباط خود شهامت داشته باش!" (جوابی به سؤال "روشنگری چیست؟") به نحو بارزی به امر حضرت بهاء الله برای تحرّی بالاستقلال حقیقت شبیه است. آن حضرت توصیه می فرمایند که مردم "بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند" (کتاب ایقان، ص ۱۲۸) و "تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احد فی البلاد" (کلمات مکتونه عربی، شماره ۲). این که این اصلی بنیادی است از بسیاری از هشدارهای علیه "اصنام تقلید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۸۶ / اقتدارات، ص ۱۵۸ / اصل کلّ الخیر، ادعیه محبوب، ص ۴۴) و ردّ صریح اصل اسلامی تقلید مشهود و معلوم است. "البیوغ العالم" مضمونی است که در آثار مبارکه مکرراً ذکر میشود (اقدس، بند ۱۸۹ / مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۷۲ / لوح سلمان / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، ج ۱، ص ۳۲ / به مواضع مختلف در نظم جهانی بهائی و نیز کتاب *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی مراجعه کنید).

<sup>156</sup> نگاه کنید به *Paris Talks*، خطابه ۴۷ پاراگراف ۵

<sup>157</sup> لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۶

<sup>158</sup> مکاتیب عبدالهء، ج ۳، ص ۸۸ / به مواضع مختلف در رساله مدنیه نیز مراجعه شود.

<sup>159</sup> لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۶

<sup>160</sup> لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۵

<sup>161</sup> این اصل منطبق با سنت غربی است: "*Justitia fundamentum regnorum*" (عدالت اساس قوای دنیوی است) جمله ای که منشأ آن مربوط به عهد باستان است (سیسرون، سالوست Sallust، ویرجیل Virgil، گو این که نمی توان تعیین کرد چه کسی آن را مدون ساخته است).

<sup>162</sup> نگاه کنید به کلمات مکتونه عربی، شماره ۲؛ اصل کلّ الخیر، ادعیه محبوب، ص ۴۴؛ اقتدارات، ص ۲۹۳. این کاملاً منطبق است با روایت فلسفی (جمهوریت اثر افلاطون شماره 336e؛ و نیز *Nicomachean Ethics* اثر ارسطو، 1129b) و نیز توماس آکوئیناس (no. 907، *In Eth. L. V. I.II*).

<sup>163</sup> کتاب اقدس، بند ۱۴

<sup>164</sup> قرآن، سوره اعراف، آیه ۱۵۵

165 *Making the Crooked Straight*، ص ۳۹۹

166 به فصل ۷۷ (عز) مفاوضات (ص ۲۰۱) مراجعه نماید.

167 *Justitia legis et distributiva*

168 توضیح مترجم: مقصود موعظه حضرت مسیح بر فراز کوه است که در انجیل متی ابواب ۵-۷، انجیل لوقا باب ۶ آیات

۲۰-۴۹ مندرج می باشد. این موعظه حاوی اصول اساسی دیانت مسیحی است.

169 مفاوضات عبدالبهاء، ص ۲۰۳

170 همان، ص ۲۰۲

171 همان

172 (Heinrich) Emil Brunner (ولادت ۲۳ دسامبر ۱۸۸۹ در Winterthur واقع در سویس - وفات ۶ آوریل ۱۹۶۶ در

زوریخ) - عالم سوسیال هیات در سنت اصلاحات که به هدایت جریان هیات مدرن پروتستان کمک کرد - م

173 *Justice and the Social Order*

174 در مورد رابطه بین عدالت و رحمت به فصل ۷۷ (عز) مفاوضات عبدالبهاء (ص ۲۱۰)؛ *Crime and Punishment* اثر شفر

صفحات ۵۲ به بعد؛ *Making the Crooked Straight* صفحات ۳۹۸ به بعد مراجعه کنید

175 مفاوضات، ص ۲۰۳

176 2. *Catena aurea in Mattheum*

177 *cap. IV. lib. IV. De Civitate Dei* در "Remota itaque justitia quid sunt regna nisi magna latrocinia?"

178 کتاب اقدس، بند ۶۲. جاهلین عبارت از نفوسی هستند که در عصر جاهلیت به سر می برند، یعنی کسانی که نسبت به

ظهور الهی جاهلند. جاهلیه نامی است که به وضعیت حاکم بر عربستان قبل از ظهور اسلام اطلاق می گردد. در مورد

"زمانهای جهالت" نگاه کنید به عهد جدید، اعمال رسولان، باب ۱۷ آیه ۳۰.

179 کتاب اقدس، بند ۴۵. همین تذکر و هشدار در قرآن (سوره نور آیه ۲) در ارتباط با مجازات مرتکبین زنا مطرح شده است:

"وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ."

180 بشارت نهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۰ (در مناجات طلب مغفرت از ساحت غفران الهی - م)

181 منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۷۴ ("و اما مسئله روح قاتل سؤال کردند که جزای قاتل چه چیز است در جواب گفته شد

که قصاص بر قاتل یعنی اگر قاتل را بکشند این قتل جزای اوست. بعد از قتل دیگر عدالت الهی جزای ثانی بر او مرتب

نخواهد کرد، زیرا عدل الهی قبول نمی نماید که دو جزا ببیند." - م)؛ مفاوضات عبدالبهاء، فصل ۷۷ (عز) صفحه ۲۰۱؛

ماهیت تلافی عینی احکام جزائی در کتاب اقدس به سهولت در این واقعیت که احکام کتاب مجازات مرگ را برای قتل و

حریق عمدی تجویز می کند، قابل مشاهده است.

توضیح مترجم: نویسنده از لغت talion برای "تلافی عینی" استفاده کرده است. Talion اصلی است که در قوانین اولیه بابل

مرسوم شد که مجرمین می بایستی به عنوان مجازات متحمل همان جراحات یا آسیب هایی شوند که بر قربانی وارد کرده اند.

بسیاری از جوامع اولیه این اصل "چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان" را کاملاً به طور ظاهری و تحت اللفظی

اقتباس کردند. (با استفاده از دائرةالمعارف بریتانیکا)

182 نظریه جاری در جوامع غربی، که تنها مشروعیت مقبول برای مجازات که بازگرداندن مجدد مجرم به اجتماع باشد، منطبق

با آثار الهی نیست. برای اطلاع از ملاحظات تفصیلی به *Crime and Punishment* اثر شفر صفحات ۵۲ به بعد مراجعه کنید.

183 بند ۱۹

184 همان. ترجمه زنا در نشر رسمی انگلیسی با لغت adultery اصالت تحویلی (reductionist) است. به یادداشت ۷۷ کتاب اقدس مراجعه کنید.

185 بند ۴۵

186 بند ۶۲

187 بند ۷۲

188 بند ۱۹

189 بند ۱۴۸

190 بند ۱۴۵

191 بند ۱۵۹. شرط "الأ فی حین الضروره" روشن می سازد که این نهی کلی با استثنائاتی معین است. خدمت در نیروهای نظامی و انتظامی مسلماً به وسیله این حکم محدود نمی شود، و شکار و برخی ورزشها نیز مشمول آن نمی گردد. حق دفاع از خود در موارد اضطراری مورد تصدیق قرار گرفته است. قوای بین المللی حفظ صلح که باید در حکومت جهانی تشکیل شود البته باید مسلح باشند (نگاه کنید به یادداشت ۱۷۳ کتاب اقدس)

192 بند ۱۴۷

193 بند ۱۸۳

194 بند ۱۱۹

195 بندهای ۱۵۵ و ۱۹۰

196 بند ۱۵۵

197 بند ۶۲

198 بند ۷۳ کتاب اقدس

199 سورة نساء آیه ۳۵. نگاه کنید به Mishna Sanhedr. IV، 5. مضافاً باید خاطر نشان کرد که در قرآن مجازات مرگ روی زمین دارای تأثیرات ماوراء طبیعی نیز تلقی می شود: "و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الألباب." (سوره بقره، آیه ۱۷۵). تأثیر جبرانی مجازات شامل این وعده می شود که در زندگی بعد از مرگ - مشروط بر آن که فرد مجازات شده توبه کرده باشد - خداوند "جزای ثانی بر او مرتب نخواهد کرد زیرا عدل الهی قبول نمی نماید که دو جزا ببیند." (منتخباتی از مکاتیب، ص ۱۷۵). این موضوع به نوعی اصل *ne bis in idem* (هیچ دوئی برای یک شیء واحد نیست) است که در حدیثی از حضرت محمد نیز بیان شده است که طبق آن خداوند برای کسی که "مرتکب گناهی شده و در این جهان مجازات گردیده" مجازات دومی را اعمال نخواهد کرد (این حدیث در فهرست مجموعه احادیث ترمذی در نوادر الاصول ۱۳۸ (قسطنطنیه، تجدید طبع در بیروت مطبعة دار سدید است).

200 بند ۴۹

201 رساله سؤال و جواب، شماره ۴۹

202 کتاب اقدس، بند ۴۵

203 مقایسه کنید با توضیحات کتاب اقدس، شماره ۷۱

204 کتاب اقدس، بند ۱۸۸

205 کتاب اقدس، بند ۷۳

206 بشارت سوم از لوح بشارات ("... محو حکم جهاد است از کتاب") و بشارت پانزدهم ("چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت حکم جهاد ... محقق و ثابت لذا در این ظهور اعظم و نبأ عظیم مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مبرم از افق اراده مالک قدم بر آنچه ذکر شد نازل."); لوح دنیا ("به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار و کردار پسندیده به غلاف راجع."); لوح ابن ذئب، ص ۱۹ ("انا رفعنا حکم القتل عن بینکم...") - "یا قوم لاتفسدوا فی الارض و لاتسفقوا الدماء..."; *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی، ص ۲۴۲ به بعد

207 توضیح مترجم: نویسنده به بیان منقول در فصل دوازدهم قرن بدیع (طبع طهران، ج ۲، ص ۳۳۳) پرداخته است. مترجم بیان فوق را از صفحه ۱۶۴ مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (لوح سلطان) نقل نمود. بیانات مشابه دیگر به فارسی موجود و مشهود: "قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر احبابم کشته شوند محبوب تر است نزد این عبد از سفک دم نفسی." (امر و خلق ج ۳، ص ۱۹۲)؛ "قسم به آفتاب افق تجرید که اگر احبابی الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند." (همان، ص ۱۹۳) و بیان منقول در تویع حضرت ولی امرالله "قسم به جمال که اگر احبابم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی." (تویعات مبارکه ج ۳ ص ۲۵)

208 کتاب اقدس بند ۷۳ / سورة البیان، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۱۱۴ ("قَدْرُ التَّبَیْعِ بِالْبَیَّانِ لَا بَدْوَنَهُ كَذَلِكَ نَزَلَ الْأَمْرُ مِنْ جَبْرُوتِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْحَكِيمِ أَيَّامُكُمْ أَنْ لَا تَحَارِبُوا مَعَ نَفْسِ بِلْ ذَكَرُوهَا بِالْبَیَّانِ الْحَسَنَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ...")  
209 کتاب ایقان، ص ۱۴۹؛ کلمات مکنونه عربی فقرات ۲۶ و ۲۷؛ کلمات مکنونه فارسی، فقره ۶۵؛ کتاب عهدی، ادعیه حضرت محبوب (طبع طهران)، ص ۳۹۴

210 "کسی که در ملاء عام به شماتت همسایه اش پردازد و او را شرمنده نماید به آن می ماند که خون او را ریخته باشد،" "مرد بهتر است خود را در کوره اندازد تا این که علناً نسبت به هم نوعانش مرتکب جرمی گردد." (*Baba Mezia, Bab. Talmud*) (59a, 58b). طبق مندرجات قرآن کریم، غیبت، افترا و تهمت از جمله جرائم جدی و وخیم است (نگاه کنید به سورة نور آیه ۴ و ۲۶-۲۳؛ سورة حجرات، آیات ۱۲-۱۱).

211 به موجب خود قانون، مجازات عبارت از طرد است (can. 751 CIC)  
212 رد (احتمالاً مقصود ارتداد می باشد - م) که معنای تحت اللفظی آن "برگشتن" (به کفر و الحاد) می باشد در چندین موضع قرآن کریم مورد ملامت شدید قرار گرفته است (سورة بقره آیات ۱۰۹ و ۲۰۷؛ سورة آل عمران آیات ۹۰-۸۹، ۱۰۱-۱۰۰ و ۱۴۹؛ سورة محمد، آیه ۲۵)، اما مجازات بکلی به داوری خداوند واگذار شده است. اما، احکام جمیع مکاتب حقوقی حکم به مجازات مرگ می کند (نگاه کنید به کلمه "مرتد" در *El*).

213 *Paris Talks* ص ۱۶۰ / خطابه مبارک حضرت عبدالهبا درباره تساوی حقوق رجال و نساء. ترجمه قسمت مورد نظر نویسنده چنین است: "خداوند جمیع مخلوقاتش را به صورت زوج آفریده است. انسان، حیوان یا نبات، جمیع کائنات در این سه عالم دو جنس هستند و تساوی کامل بین آنها وجود دارد."

214 نگاه کنید به *Compilation of Compilations* جلد ۲ قسمت "زنان" (ص ۳۵۷ به بعد) شماره های ۲، ۳، ۱۳، ۱۴ و ۱۹ به بعد؛ *Paris Talks*، ص ۱۶۸ و نیز کتاب *Advancement of Women* اثر ژانت و پیتروخان.

215 نگاه کنید به قرآن کریم سورة آل عمران (۳) آیه ۱۲۵؛ سورة نساء (۴) آیه ۳۱ و ۱۲۴؛ سورة توبه آیه ۶۷، ۷۱-۷۰؛ سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۶-۳۵؛ سورة مؤمن (۴۰) آیه ۴۰؛ سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۳؛ سورة حدید (۵۷) آیه ۱۳-۱۲. در این موضوع به طور کلی نگاه کنید به *Glaubenswelt Islam* صفحات ۱۰۵ به بعد.  
216 در خصوص "زنان و احکام بهائی" به *Sacred Acts* اثر والرج صفحات ۲۵۵ به بعد توجه نمایید.

<sup>217</sup> برای اطلاع از بررسی مفصل تر نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر توفیق، گلر و شفر صفحات ۳۷۳ به بعد. فی المثل، ازدواج مرد با نامادری اش نهی شده (کتاب اقدس، بند ۱۰۷) و این ممنوعیت برای زن نیز در ازدواج با ناپدیری اش وجود دارد.

<sup>218</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۲۵ و یادداشتهای کتاب اقدس شماره ۴۴. طبق این حکم، خانه مسکونی به پسر ارشد می رسد که در ضمن مسئولیت نگهداری از مادر را نیز به عهده دارد. این شرط منعکس کننده شرط قدیمی "حق پسر ارشد" (primogeniture) است.

<sup>219</sup> در آثار مبارکه به "رجال بیت العدل" اشاره شده است (نگاه کنید به بشارت سیزدهم از لوح بشارت، لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۶ و نیز اشراق هشتم، کتاب اقدس، بند ۵۲). حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در ایفای وظیفه خود در تبیین آیات این کلمه رجال را به صورت ظاهر ظاهر تعبیر نموده اند (نگاه کنید به منتخبی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، فقره ۳۸). بنابراین هرگونه تلاشی برای تفسیر و تعبیری برای اجتناب از این نتیجه گیری محکوم به شکست است. هیچ دلیلی برای مستثنی کردن زنان بیان نشده است. برای اطلاع از بحثی در مورد علت چنین استثنایی به صفحات ۱۲۸ به بعد در کتاب *Advancement of Women* اثر خان توجه کنید. بیت العدل اعظم با اشاره به انتصاب تعدادی از زنان به بالاترین موقف و مقام یعنی "ایادی امرالله"، تأکید فرموده اند که این حکم ابداً نباید دال بر برتری اساسی مردان بر زنان تلقی گردد. اصل برابری زن و مرد که در انتخابات هیأت های ملی رعایت می شود با ترکیب فعلی محفل روحانی ملی بهائیان آلمان به تصویر کشیده شده است چه که سه نفر از نه عضو آن، از جمله ریاست محفل، از بانوان هستند. در هر یک از سه کنگره بین المللی برای انتخابات بیت العدل اعظم (۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۸) ریاست کنگره به عهده یکی از بانوان بود.

<sup>220</sup> کتاب اقدس، بند ۶۶. میزان آن آنقدر محدود است که امروزه می توان آن را کم و بیش دارای اهمیت نمادین تلقی نمود. در صفحات آینده ذیل مبحث ازدواج این نکته توضیح داده شده است.

<sup>221</sup> مکتوب ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۵ بیت العدل اعظم خطاب به یکی از احباء مندرج در صفحه ۳۷۰ جلد دوم *Compilation of Compilations*

<sup>222</sup> به پاورقی ۱۲۰ نگاه کنید.

<sup>223</sup> "خلقت الهی" ترجمه divine creation از بیانات حضرت عبدالبهاء است که در جلد دوم *Tablets of Abdu'l-Baha* صفحه ۴۷۴ مندرج است.

<sup>224</sup> توضیح مترجم: نویسنده این بیان حضرت بهاء الله را از مناجاتی نقل نموده و به صفحه ۱۰۵ *Bahá'í Prayers* ارجاع داده است. اصل بیان مبارک "حصناً للتجاح والفلاح" است که در مناجات مندرج در خطبه عقد ذکر شده است.

<sup>225</sup> کتاب اقدس، بند ۶۳

<sup>226</sup> همان. این عبارات مبتنی بر این دیدگاه است که هدف از خلقت، انسان است، و این که هدف از وجود انسان عبادت الهی است و هر فرد مؤمنی در صلوة یومیه به این موضوع شهادت می دهد، "... خلقتنی لعرفانک و عبادتک..." (صلوة صغیر)

<sup>227</sup> منتخبی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۴۰

<sup>228</sup> رساله سؤال و جواب، شماره ۴۶

<sup>229</sup> کتاب اقدس، یادداشت ها، شماره ۹۱

<sup>230</sup> برای ملاحظه تفصیل این قضیه به *2000 Jahre Christliche Sexualmoral* اثر Denzler صفحات ۳۳ به بعد، ۴۳ به بعد، ۵۱ به بعد مراجعه کنید و همچنین به *Religion und eros* (München 1941) اثر Walter Schubart نگاه کنید.

<sup>231</sup> مقایسه کنید با رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان باب هفتم آیهٔ نهم (مترجم: مقصود نویسنده این آیه است: "لکن اگر پرهیز ندارند نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است.")

<sup>232</sup> مقایسه کنید با رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب هفتم، آیهٔ نهم (مترجم: مقصود نویسنده این آیه است: "لکن بسبب زنا هر مرد زوجهٔ خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.")

<sup>233</sup> لوتر در *traubüchlein* WA جلد ۴۲

<sup>234</sup> *Remedium peccati*

<sup>235</sup> رهبانیت و ریاضات شاقهٔ را – "امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد" – حضرت بهاءالله منع کرده اند (ورق دهم از کلمات فردوسی، کتاب اقدس بند ۳۶ و یادداشت ۶۱). "اعمال حضرت رهبه و خورهای ملت حضرت روح علیه السلام و بهاؤه عندالله مذکور،" اما باید دست از انزوا بردارند و ازدواج اختیار نمایند "لیظهر منهم من یدکرالله..." (بشارت هشتم از لوح بشارت). (همچنین مراجعه نمایید به لوح ناپلئون سوم، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۰ و نیز لوح این ذنب، ص ۳۷). برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به *Imperishable Dominion* اثر شفر، صفحات ۱۷۶ به بعد.)

<sup>236</sup> کتاب اقدس، بند ۶۵

<sup>237</sup> کتاب اقدس، رسالهٔ سؤال و جواب، شماره ۹۲ (ص ۷۰)

<sup>238</sup> کتاب اقدس، بند ۶۵

<sup>239</sup> *Ratio legis*

<sup>240</sup> کتاب اقدس، بند ۶۵

<sup>241</sup> همان. اگرچه "مآرب اخری" نیز ذکر شده، اما این موارد دیگر اظهار نشده است.

<sup>242</sup> این محدودیت ها هنوز به صورت احکام و حدود تنظیم نشده است. اما، بیت العدل اعظم تعدادی از اصول قانونی را که فعلاً باید مراعات کرد تدوین کرده اند. در موارد عدم صلاحیت قانونی در خصوص والد یا والده، در موارد طرد روحانی ناقص میثاق، یا در مواردی که این حق اعطای اجازه در اثر ارتکاب زنا یا محارم یا تجاوز جنسی سلب شده باشد (نگاه کنید به مکتوب ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم خطاب به یکی از محافل روحانی ملی). در اثر آتی که توسط گیلان توبر *Gilan Tober* موسوم به *Ein 'eindeutiger' Worlaut als Auslegungshindernis? Zur Interpretation normativer Baha'i-Texte* منتشر خواهد شد، به محدودیت های ذاتی هنجارها پرداخته خواهد شد.

<sup>243</sup> کتاب اقدس، بند ۱۰۷؛ ملحقات، یادداشت شماره ۱۳۳

<sup>244</sup> رسالهٔ سؤال و جواب، شماره ۵۰

<sup>245</sup> نگاه کنید به بندهای ۶۶ و ۱۳۹ کتاب اقدس، رسالهٔ سؤال و جواب، سؤال ۸۴؛ ملحقات، یادداشت ۱۵۸. در مورد پیامدهای دیگر عملی جهان شمولی مربوط به الهیات نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۸۳ به بعد.

<sup>246</sup> مهر یا مهریه (*dowry*) نهاد قانونی باستانی است که در بسیاری از فرهنگها و به شکل های زیادی مشاهده می شود؛ هدف از آن تضمین امنیت مالی همسر است. در قانون قدیم آلمان، به عنوان بهای دوشیزگی (*pretium virginitatis*) شناخته می شد. در نظام های حقوقی غربی، منسوخ شده اما در احکام اسلامی ریشه ای قوی دارد (نگاه کنید به قرآن، سوره نساء آیه ۴). حضرت بهاءالله این نهاد را اصلاح کرده و محدودیت هایی بر آن وضع کرده اند. چون مهر باید توسط داماد به

عروس و نه به والدین او پرداخت شود، این "قیمت عروس" نیست؛ و چون توسط والدین عروس به داماد پرداخت نمی شود، "مهریه" به معنای سنتی نیز نیست. مبلغی که باید پرداخت شود ۱۹ مثقال (تقریباً ۶۹/۱۹۲ گرم) طلای خالص یا نقره خالص است (که به محل اقامت داماد بستگی دارد که در شهر است یا در روستا). حد اکثر میزان مجاز ۹۵ مثقال می باشد، و آنچه که توصیه شده کمترین حد، یعنی ۱۹ مثقال نقره است (کتاب اقدس، سؤال ۲۶ از رساله سؤال و جواب. نگاه کنید به ملحقات کتاب اقدس، یادداشت های ۹۵-۹۳، ۷۸). با توجه به این مورد، مهریه، تا آنجا که به حفظ و تأمین مربوط میشود، مناسبت چندانی ندارد؛ بلکه، صرفاً دارای خصوصیتی نمادین است. در مورد واحد وزن خاور میانه ای مثقال به واژه نامه کتاب اقدس مراجعه کنید. حکم مهریه هنوز در سراسر جهان تنفیذ نشده است.

<sup>247</sup> به این ترتیب شباهت هایی با شریعت اسلام و قانون ازدواج کاتولیک دارد.

<sup>248</sup> در مورد روئے کار، نگاه کنید به *A Fortress for Wellbeing* اثر بیت العدل اعظم.

<sup>249</sup> یعنی ازدواج صرفاً با ازدواج طرفین صورت می گیرد. ادای عبارات مربوط به اعلام رضایت جهت ازدواج در حضور نمایندگان محفل روحانی صورت می گیرد، نه آن که آنها در این میان اقدامی انجام دهند.

<sup>250</sup> مکتوب ۲۰ ژوئن ۱۹۵۴ حضرت ولی امرالله مندرج در انوار هدایت شماره ۷۴۴

<sup>251</sup> بیت العدل اعظم در مکتوب ۹ اکتبر ۱۹۷۵ خطاب به یکی از احباء می فرمایند، "هیچ منعی بر شرکت فرد بهائی در مراسم مذهبی شریک غیربهائی ازدواج وجود ندارد مشروط بر آن که فرد بهائی خلاف احکام بهائی تعهدی را نپذیرد، مثلاً، متعهد نگردد که فرزندان حاصل از ازدواج طبق مذهب کاتولیک پرورش یابند. بعلاوه، باید مراسم بهائی نیز برگزار گردد که می توان آن را قبل یا بعد از ازدواج غیربهائی، اما در همان روز، انجام داد. (انوار هدایت، شماره ۷۵۸)

توضیح مترجم: مأخذ مزبور در انوار هدایت تحت این شماره وجود ندارد. اما به موضوع تربیت اطفال که در مکتوب فوق آمده در شماره ۱۲۸۱ ذکر شده که برگرفته از مکتوب ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۰ از طرف معهد اعلی خطاب به محفل روحانی ملی یونان است.

<sup>252</sup> منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۴ (شماره ۸۶). اشاره مشابهی نیز در صفحه ۱۱۵ (شماره ۸۷)

وجود دارد.

<sup>253</sup> "ان الله احب الوصل والوفاق و ابغض الفصل والطلاق" (کتاب اقدس، بند ۷۰). این موضوع با حدیثی که ابو داوود نقل کرده و طبق آن از حضرت محمد نقل شده که "ابغض الحلال الی الله عزوجل الطلاق" (سنن ابی داود، المسمی بالسّنن به اهتمام هیثم بن نزار تمیم، شرکت دارالارغم، طبعه الاولی ۱۹۹۹ میلادی، ص ۵۰۵، حدیث ۲۱۷۸). توضیح مترجم: حدیث دیگری نیز از حضرت محمد در جلد ۵۶ بحار الانوار صفحه ۱۹۰ نقل شده که می گوید، "لیس عندالله شیئاً اکره من الطلاق." (با تشکر از جناب فرید رادمهر که دو مأخذ فوق را معرفی کردند - م)

<sup>254</sup> کتاب اقدس، بند ۶۸

<sup>255</sup> بند ۶۸ که به طلاق اشاره دارد فقط میل شوهر به طلاق را ذکر می کند. اما اصولی که در اینجا مورد بحث قرار می گیرد همیشه به طور مساوی برای زن نیز مصداق داشته و لذا اگر او نیز طالب طلاق باشد از این حق برخوردار است (نگاه کنید به ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۱۰۰؛ در این خصوص نگاه کنید به *Making the Crooked Straight*، اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۳۷۳ به بعد).

<sup>256</sup> کتاب اقدس بند ۶۸، رساله سؤال و جواب، شماره ۱۲ و ۴۰ (و نیز "ایام اضطبار"، شماره ۱۱ و ۱۹)، همچنین نگاه کنید

به ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۱۰۰

- 257 رساله سؤال و جواب، شماره ۱۱
- 258 ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۱۰۰
- 259 رساله سؤال و جواب، شماره ۴۰
- 260 رساله سؤال و جواب، شماره ۱۲
- 261 همان
- 262 رساله سؤال و جواب، شماره ۴۷
- 263 همان
- 264 *Mutatis mutandis* – توضیح مترجم: بیت العدل اعظم در مقدمه کتاب اقدس اشاره دارند که، "... هر حکمی خطاب به مردان که به حقوق و اختیارات زنان مربوط باشد، همان حکم را متقابلاً می توان با اجرای تغییرات و تعدیلات ضروری درباره زن نسبت به مرد نیز منظور داشت، مگر این که محتوای حکم تحقق این امر را غیرممکن سازد.
- 265 مکتوب ۲۸ آوریل ۱۹۷۴ بیت العدل اعظم
- 266 رساله سؤال و جواب، شماره ۷۳. در شماره ۹۸ نیز اشاره شده، "اگر در انتها رجوع نشد، طلاق ثابت."
- 267 رساله سؤال و جواب، شماره ۹۸
- 268 ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۱۰۰
- 269 همان / توضیح مترجم: این مطلب در یادداشت شماره ۱۰۰ ذکر نشده است. اما در کتاب گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۰، بیانی از حضرت عبدالبهاء نقل شده که می فرمایند، "و چون ثبوت فعل منکر در حقّ زوجه شود، طلاق دهد. دیگر مدّت یک سنه صبر لازم نه؛ فصل قطعی است و نفس ثبوت منکر طلاق است." در ملحقات کتاب اقدس نیز در قسمت تلخیص و تدوین حدود و احکام، ص ۸۷ (شماره ۴-۲-۳) آمده است، "اگر قرار شود زوجه به علت فعل منکر مطلقه شود، نفقه در ایام تربص به او تعلق نمی گیرد." بعلاوه، حضرت عبدالبهاء مورد دیگری را نیز اشاره می فرمایند، "اگر زوجه بدون عذر مقبول و مشروع از زوج کناره جُست، حقّ طلب نفقه ندارد؛ ناشزه محسوب می شود." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۸۳)
- 270 رساله سؤال و جواب، شماره ۴
- 271 رساله سؤال و جواب، شماره ۴۳
- 272 "یاکم أن لاتخانوا فی اموال الناس" (سورة البیان، آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۴؛ ایقان، ص ۱۷۵-۱۷۴؛ مائده آسمانی، ج ۸، ص ۸؛ کتاب اقدس، بند ۴۷؛ رساله سؤال و جواب، شماره ۱۷). بر مسئولیت اجتماعی که با تملک اموال حاصل میشود تأکید می گردد. از ناس خواسته شده که ثروت خود را به فقرا انفاق کنند، اما باید این کار را داوطلبانه انجام دهند نه در اثر اجبار قانونی. یکسان سازی به وسائل قانونی مردود شده است (لوح لاهه، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۷)، اما افراط در ثروت و فقر باید با وضع قوانین عادلانه اجتماعی حلّ و فصل گردد (به خطابات حضرت عبدالبهاء مراجعه شود).
- 273 کتاب اقدس، بند ۱۰۹، یادداشت ۱۳۶
- 274 کتاب اقدس، بند ۱۰۹
- 275 بزرگترین جمیع اسماء الهی بهاء است. در مورد این کلمه نگاه کنید به *The Word of Baha: Quintessence of the Greatest Name* (کلمه بهاء: مظهر اسم اعظم)، اثر استیون لمبدن، صفحات ۴۳-۱۹
- 276 کتاب اقدس، بند ۱۰۹
- 277 رساله سؤال و جواب، شماره ۶۹

278 کتاب اقدس، بند ۲۸، یادداشت ۴۷. ترتیب اولویت پرداختها در رساله سؤال و جواب، شماره ۹ تعیین شده است.  
 279 این کلمه جمع حقّ الله است که امری است وجدانی و پرداختی است داوطلبانه و اختیاری که فرد بعد از کسر مخارج خود از هرگونه افزایش ثروتش نوزده درصد پرداخت می کند. (نگاه کنید به کتاب اقدس بندهای ۹۷ و ۲۸؛ رساله سؤال و جواب، شماره های ۸، ۹، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۶۹، ۸۰، ۹۰، ۹۵، ۱۰۲؛ یادداشت ۱۲۵). حقوق الله که به بیت العدل اعظم پرداخت می شود به مصرف ترویج امرالله و حمایت از امور انسان دوستانه می رسد. (کتاب اقدس، یادداشت ۱۲۵؛ الواح وصایا، صفحات فضل، ج ۳، ص ۲۵). نصوص حضرت بهاءالله در مورد این مؤسسه را باید در جزوه حقوق الله یافت: *Huququ'llah: Right of God*، جمع آوری شده توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، (Oakham، انگلستان، ۱۹۸۶). در این موضوع مراجعه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق، گلر، صفحات ۳۷۹ به بعد.

توضیح مترجم: جزوه حقوق الله به زبان فارسی در سال ۱۲۷ بدیع توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران در ۳۵ صفحه انتشار یافت که حاوی نصوص مبارکه از آثار جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم است.  
 280 این عقیده با آنچه که در خبرنامه شماره ۳۵ حقوق الله انتشار یافت مغایرت دارد. پرداخت حقوق الله، مانند نماز و روزه، کاملاً اختیاری و وظیفه ای مطلقاً شخصی برای هر فرد مؤمن است. به عهده فرد است که "به حکم وجدان" خود به ایفای وظائف خود بپردازد. هیچ جایگزینی وجود ندارد که به تحقق وظائف روحانی مربوط شود. این در مورد نماز و روزه بدیهی است، اما همین اصل در مورد پرداخت حقوق الله نیز مصداق دارد: "فردی از آحاد مؤمنین نمی تواند این وظیفه را به دیگری احاله کند که حقوق الله را بپردازد." (*Compilation, Supplement 10.1*) به این علت، کتاب اقدس این فرض را مسلم میدانند که حقوق الله تنها در صورتی پرداختنی است که متوفی - در وصیت نامه یا در کلام شفاهی خصوصی - اظهار تمایل کرده باشد که حقوق الله پرداخت شود. با توسل به بند ۲۸ کتاب اقدس، که تقسیم اموال را مشخص می سازد و بر حصول اطمینان از تصفیه کلیه تعهدات (دیون، مخارج تشییع جنازه، کفن و دفن، حقوق الله) نمی توان از این نتیجه گریزی داشت. بند ۳۸ علت حکم حقوق الله یا علت دیون یا سایر مخارج نیست. اگر متوفی هیچ بدهی از خود به جای نگذاشته باشد، هیچ دینی را نباید تصفیه کرد. اگر حقوق الهی که قانوناً قابل مطالبه باشد وجود نداشته باشد، لزومی به پرداخت نیست. اگر فرد بهائی در وصیت نامه خود شرایطی را تعیین کرده باشد، با مرگ او حق قانونی ایجاد می شود. اما، اگر فرد بهائی هیچ شرطی را در مورد پرداخت حقوق الله پیش بینی نکرده باشد، یا صریحاً اظهار داشته باشد که مایل به پرداخت آن نیست، باید به نظر او احترام گذاشت. از لحاظ قضایی، قابل تصور نیست که در لحظه مرگ فرد مؤمن، وظیفه روحانی او (بخشی از عبادات) ظاهراً در اثر هیچ چیز (*quasi ex nihilo*) قلب ماهیت شود و به حقی قانونی بدل گردد که بتوان، همانطور که مطرح شد، آن را مطالبه کرد.

281 کتاب اقدس، بندهای ۲۹-۲۰

282 به این علت فاضل (مقصود سینا فاضل است. م) این سؤال را مورد بحث قرار داده که، اکنون که حکم ارث اسلامی بعد از نسخ شریعت اسلام دیگر به اعتبار خود باقی نیست، آیا سلسله وراثت قانونی را باید از لحاظ تاریخی تنها به مقررات گذرا برای مؤمنین در ممالک اسلامی تعبیر کرد (*Inheritance 71-75*). سعیدی، برعکس او، شواهد قابل توجهی عرضه کرده که اهمیت سلسله وراثت قانونی در وهله اولی در نمادگرایی مذهبی آن نهفته است. روابط ریاضی مقتبس از بیان عربی حضرت باب به سهولت میسر می سازد که آن را به عنوان اشاره ای رمزی و رقمی به حضرت بهاءالله به عنوان نفسی است که رستگاری را که حضرت باب پیش بینی فرموده به ارمغان خواهد آورد (*Logos and Civilization 271-274, 384-385*). فقره ای از

آثار مبارکه که حضرت عبدالبهاء تأکید و طید بر وظیفه فرد برای نوشتن وصیت نامه می فرمایند به نظر می رسد مؤید این تعبیر باشد:

این حکم مبرم اعظم حکمتش این است که نفسی بی وصیت نامه نفس نکشد ... وصیت نامه قاطع هر نزاعی و سبب راحت کل؛ زیرا انسان به حسب آرزو و خواهش خویش وصیت می نماید؛ چقدر خوش است که اموال موروثه تماماً به رضا و آرزومندی مورث تقسیم شود و توزیع گردد.. (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۰)

<sup>283</sup> بیان حضرت ولی امرالله در یادداشت شماره ۳۸ از ملحقات کتاب اقدس

<sup>284</sup> این رقم دارای اهمیت رازآمیزی است، زیرا کوچکترین عدد قابل تقسیم به جمیع اعداد از یک تا نه می باشد. نه ارزش عددی بهاء است.

<sup>285</sup> کتاب اقدس، بند ۲۰

<sup>286</sup> فرزندان هزار و هشتاد قسمت از میراث، همسر (زن یا شوهر) سیصد و نود قسمت، پدر سیصد و سی قسمت، مادر دویست و هفتاد قسمت، برادران دویست و ده قسمت، خواهران صد و پنجاه قسمت، معلم یا معلمین نود قسمت را دریافت می کنند (کتاب اقدس بند ۲۰؛ یادداشت ۳۸ از ملحقات؛ نگاه کنید به تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس، صفحه ۲۳ تا ۲۸ [که در کتاب اقدس طبع مرکز جهانی از صفحه ۸۹ تا صفحه ۹۳ ملحقات مندرج است]). اگر فرزندی وجود نداشت باشد، سهم آنها به بیت العدل راجع است تا "فی الایتام و الارامل و ما ینتفع به جمهور الناس" صرف کنند (کتاب اقدس، بند ۲۱). اگر متوفی دارای فرزند اما فاقد سایر طبقات وراث باشد، فرزندان دو سوم میراث را دریافت میکنند و بقیه آن به بیت العدل راجع است (همان، بند ۲۲). اگر در هیچیک از طبقات وارثی وجود نداشته باشد، دو سوم میراث به خواهرزادگان و برادرزادگان موصی می رسد؛ اگر خواهرزاده و برادرزاده هم وجود نداشته باشند، همان میزان به عموها، دایهها، خاله ها و عمه ها می رسد؛ اگر هیچیک از اینها نیز وجود نداشته باشند، به فرزندان ذکور و اناث آنها می رسد (همان، بند ۲۳). یک سوم باقیمانده به بیت العدل می رسد (همان). اگر از متوفی موصی هیچیک از موارد فوق به عنوان وارث باقی نمانده باشد، کل میراث به بیت العدل راجع است (همان، بند ۲۴). برای ملاحظه تفصیلات بیشتر در مورد توزیع میراث به کتاب اقدس، رساله سؤال و جواب، شماره ۶ مراجعه کنید. اگر پسر موصی در زمان حیات او وفات کرده باشد، سهم او از میراث به فرزندانش راجع است (کتاب اقدس، بند ۲۶). اگر دخترش در زمان حیات او فوت کرده باشد، سهم او از میراث بین هفت طبقه وراث تقسیم می شود (کتاب اقدس، رساله سؤال و جواب، شماره ۵۴؛ یادداشت ۴۵ از ملحقات). و اما در مورد سهم "معلم"؛ در صورتی که تعداد آنها بیش از یک نفر باشد، این سهم باید در میان معلمین تقسیم شود. اگر معلم وفات کرده باشد، دو سوم سهم او به فرزندان موصی می رسد و بقیه آن به بیت العدل راجع است (رساله سؤال و جواب، شماره ۳۳). شمول "معلم" در میان وراث عبارت از بیان اهمیت استثنایی است که در اصول اعتقادی بهائی برای تعلیم و تربیت و به این ترتیب برای نظام تربیتی در نظر گرفته شده است. این شرط نیاز به تصریح و تعیین حقوقی دارد. با توجه به ماهیت بسیار غامض جامعه شهری، اصطلاح "معلم" احتمالاً به عنوان مترادفی جهت نظام آموزشی و پرورشی تعبیر می گردد.

<sup>287</sup> کتاب اقدس، رساله سؤال و جواب، شماره ۳۴. برای ملاحظه دلایل احتمالی نگاه کنید به *Logos and Civilization* اثر نادر سعیدی، صفحه ۲۷۳. بهائیان می توانند در وصیت نامه خود وراث خویش را بدون ملاحظه دیانت آنها تعیین کنند (کتاب اقدس، یادداشت ۳۸، ذیل شماره ۹).

<sup>288</sup> کتاب اقدس، بند ۲۵

<sup>289</sup> در مورد حق پسر ارشد نگاه کنید به بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در یادداشت ۴۴ از ملحقات کتاب اقدس.

<sup>290</sup> همانطور که ذیلاً توضیح داده خواهد شد، حضرت بهاء الله دو "بیت العدل" در کتاب اقدس مقرر فرموده اند؛ محلی (کتاب اقدس، بند ۳۰) و بین المللی (بیت العدل اعظم). نوع معین این مؤسسه، که به طور اعم در نصوص فقط به عنوان "بیت العدل" به آن اشاره شده، معمولاً از متن مشخص است. طبق بیان حضرت عبدالبهاء، فقرات کتاب اقدس در مورد حکم ارث به مؤسسه محلی راجع می باشد (کتاب اقدس، یادداشت شماره ۴۲ از ملحقات)

<sup>291</sup> یعنی اگر فرزند ذکور وجود نداشته باشد (نگاه کنید به رساله سؤال و جواب، شماره ۷۲).

<sup>292</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس بند ۲۰ و رساله سؤال و جواب شماره ۵۴

<sup>293</sup> *Some Considerations Relating to the Inheritance Laws of the Kitab-i Aqdas* 41

<sup>294</sup> این برداشت کلی چیزی بیش از رؤوس مطالب در مورد نظم جامعه نمی تواند ارائه نماید. بحث تفصیلی را می توان در رساله دکترای ۱۹۵۷ من و نیز در *Imperishable Dominion* 239-251 اثر نگارنده یافت. اثر اساسی عبارت از نظم جهانی اثر حضرت ولی امرالله، صفحات ۱۵۷-۱۴۰ است (دور بهائی، ص ۱۰۰-۷۲).

<sup>295</sup> کتاب اقدس و *الواح وصایای حضرت عبدالبهاء "دو جزء لایتجزا از یک واحد"* (نظم جهانی بهائی، ص ۸) به شمار میروند و به اصطلاح منشور قانون اساسی جامعه را شکل می دهند. حضرت ولی امرالله در اشاره به آن، اظهار می دارند که برای اولین مرتبه در تاریخ دینی قانون جامعه به دست بشر سپرده نشده بلکه جزء متشکله صریح آثار نازله است (نظم جهانی بهائی، ص ۲۵ [چون قسمتی از آن ترجمه نشده به صفحه ۳۰۲ بهاء الله و عصر جدید نیز مراجعه شود. م] و دور بهائی، ص ۷۶-۷۵).

<sup>296</sup> این "حصن متین" (الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۷) و "حصن حصین امرالله است و رکن متین دین الله" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۹). وفاداری به میثاق، اطاعت از خداوند و منزلین کلامش، در "میثاق صغیر" عبارت از اطاعت از نظم مقدرة الهیه و تشکیلاتش است.

<sup>297</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس، بندهای ۱۲۱ و ۱۷۴؛ کتاب عهدی؛ دور بهائی، ص ۵۷-۵۶

<sup>298</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۹

<sup>299</sup> رودولف سوهم Rudolf Sohm کلیسای کاتولیک را که قانوناً تشکیل شده بود در اثر جنجالی خود (در آن زمان) در خصوص قانون کلیسا (vol. I, Kirchenrecht, 1) چنین خواند. در این خصوص نگاه کنید به توضیحات من در کتاب *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحات ۱۴۵ به بعد.

<sup>300</sup> با این همه، بعد از صعود حضرت عبدالبهاء (سال ۱۹۲۱ میلادی) اعتراضاتی علیه سازمانها و ساختارهایی که به نحوی قانونی تشکیل شده بود صورت گرفت. گروه کوچکی از ناراضیان آلمانی، که الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را جعلی محسوب می داشتند، تشکیل حقوقی جامعه را مردود شمردند و از جامعه جدا شدند (نگاه کنید به *The Babi and Baha'i Religion*، اثر اسمیت، صفحات ۱۸۳ به بعد). این وقایع چیزی بیش از پاورقی بر تاریخ امر نبود (برای ملاحظه تفصیلات مراجعه کنید به توضیحات گلمر در کتاب *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر ۷۷۶-۶۷۴)، اما منتقدان کلیسا (in key word "Baha'i Religion. Enthusiasten 305ff; Rainer Flasche, Grubler, Seher, Hutten) *Der Bahaismus – Religion der Zukunft?*, F. Ficcchia) و نارنجکی (*Lexicon fur Theologie und Kirche (1993)*) *Lehre and Organisation in kritischer Anfrage* (Stuttgart 1981) به آنها چنان لطمه ای زد که از تناسب خارج شدند و به عنوان وسیله ای جدلی مورد بهره برداری قرار گرفتند. خود هاتن که نماینده کلیسایی برخوردار از تشکیلات حقوقی بود، معدود ناراضیانی را که تشکیلات را رد کردند "وراث حقیقی" محسوب داشت و جامعه متشکل حقوقی را، به

عنوان آغاز آنچه که او "کلیسایی کردن" می خواند، در شرف ردّ و طرد "میراث روحانی پیامبر" تلقی کرد (همان، ص ۳۱۹). تصویر جامعه که توسط فیچیکیا رسم شد صرفاً یک کاریکاتور است. این استدلالها در معرض تحلیل انتقادی قرار گرفته است (*Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، و امروزه می توان آنها را منسوخ دانست).

<sup>301</sup> خطابه دوم دسامبر ۱۹۱۲ مندرج در صفحه ۴۵۵ *The Promulgation of Universal Peace* [توضیح مترجم: ترجمه آن قسمت از خطابه که مورد نظر نویسنده است در فصل دوازدهم درگه دوست، ترجمه جناب ابوالقاسم فیضی ("حضرت بهاءالله بواسطه مرکز منصوص، هیکل امرالله را محفوظ از انشعاب و انشقاق فرمودند. محال است احدی بتواند با عقاید مخصوصه خویش دسته ای جداگانه ایجاد نماید و در این اساس متین رخنه کند.") و در کتاب قرن انوار، ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم، ص ۲۲ ("حضرت بهاءالله با چنین انتصاب و تدبیری امرالله را از تفرقه و تشعب حفظ و صیانت فرموده و دیگر کسی نمی تواند فرقه ای تازه یا گروهی با معتقدات خاص ایجاد نماید.") مندرج است.]

<sup>302</sup> نگاه کنید به نظم جهانی بهائی، صفحه ۱۵، ۷۹؛ دور بهائی، ص ۷۶، ۸۱، ۹۰

<sup>303</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۲۸-۲۹

<sup>304</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۱۴

<sup>305</sup> فرضیه رودولف سُهَم انطباق ناپذیری را به روح و قانون نسبت می دهد ("روح «هرجا که می خواهد می وزد»\*) (انجیل یوحنا، باب ۳ آیه ۸؛ *Kirchenrecht X*، vol. 1) که مبتنی بر مفهوم جذبه دار دین و برداشتی کاملاً اثبات گرایانه از مفهوم قانون است، مورد قبول امیل برونر عالم الهیات سوئسی قرار گرفت (*Das Missverständnis der Kirche* (Stuttgart 1952)، *Soziologie der Religion* 186 (Bonn 1949)، Gustav Mensching). تا آنجا که به مطالعه قانون کلیسا مربوط می شود، این فرضیه را امروزه می توان منسوخ دانست. در هر حال، با توجه به اساس و بنیاد احکام بهائی، این موضوع نامربوط است (نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر صفحه ۵۹ به بعد؛ *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحه ۱۴۹-۱۴۲).

\* توضیح مترجم: اصل عبارت "باد هر جا که می خواهد می وزد" است.

<sup>306</sup> نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، صفحات ۹۲ به بعد

<sup>307</sup> ترجمه بیان حضرت ولی امرالله در صفحه ۱۱ *Principles of Baha'i Administration* / صفحه ۷۷ *Directives from the Guardian*

<sup>308</sup> *Wesen und Ursprung des Katholizismus* 61 اثر سُهَم. اینها اصطلاحاتی است که او برای کلیسای اولیه به کار میبرد، که تحت هدایت سازمانها و ساختارهایی که به طور قانونی تشکیل شده باشد نبود، بلکه فقط تحت هدایت روح القدس بود. لغت pneumatic که مکرراً در این رساله استفاده شده، اصطلاحی مربوط به الهیات است که از لغت یونانی *pneuma* (لاتین آن *spiritus* است) به معنای روح گرفته شده، و به معنی روح القدس به کار می رود. این لغت در عهد جدید بخصوص انجیل لوقا و نیز نامه های پولس قدیس به کار رفته است.

<sup>309</sup> با روح کلمات حضرت مسیح که می فرماید، "زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضریم." (انجیل متی، باب ۱۸ آیه ۲۰) و "باد\* هر جا که بخواهد می وزد." (انجیل یوحنا، باب ۳ آیه ۸)

\* توضیح مترجم: واژه pneumatic به معنای "بادی" نیز هست.

<sup>310</sup> قانون و مقررات محفل روحانی ملی بهائیان در آلمان، مقدمه

<sup>311</sup> این عبارت ترجمه عبارت لاتین *societas aequalis* است که مترجم انگلیسی (از آلمانی) به *society of equals* ترجمه کرده است. م

<sup>312</sup> *sacredotium*

<sup>313</sup> به لوح اتحاد مراجعه شود. در این مورد می توانید به جلد چهارم *Revelation of Baha'u'llah* اثر ادیب طاهرزاده، صفحات ۱۹۱ به بعد مراجعه کنید. ترجمه غیرمصوب این لوح توسط مؤژان مؤمن صوت گرفته و در اینترنت به نشانی زیر قابل مشاهده است: *The Tablet of Unity – A Provisional Translation* <http://www.bahai-library.org/provisionals/ittihad.html>؛ صفحات ۹، ۵۵، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، و ۱۵۷) یافت.

<sup>314</sup> کتاب اقدس، بند ۱۵۴ و یادداشت ۱۶۸ از ملحقات

<sup>315</sup> کتاب اقدس، بند ۳۴، یادداشت ۵۷ از ملحقات

<sup>316</sup> مانند *potentis ordinis* (مستول صاحب اختیار؟) کلیسای کاتولیک

<sup>317</sup> *Ex opera operato* (by outward acts)

<sup>318</sup> کتاب اقدس، بند ۳۴، یادداشت ۵۸ از ملحقات، لوح بشارات (بشارت هشتم)، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۱۹

<sup>319</sup> *Forum internum sacramentale*

<sup>320</sup> توضیح مترجم: نویسنده به عنوان مرجع به بند ۱۶۵ مقاله شخصی سیاح اشاره کرده است. در این اثر حضرت عبدالبهاء مکرراً به این موضوع اشاره شده است. در نسخه طبع ۱۰۲ بدیع می توان به صفحات ۴، ۱۴، ۲۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹ مراجعه کرد. مرجع دیگری که نویسنده معرفی کرده اثر شفر، توفیق و گلر، *Making to Crooked Straight*، ص ۱۶۰ به بعد است.

<sup>321</sup> در این مورد رجوع کنید به صفحات ۱۶۰ به بعد *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق، گلر

<sup>322</sup> جامعه فاقد یکی از دو عنصر تشکیل دهنده و قوام بخش کلیسا است. بر حسب قانون کلیسا، "به کار بردن کلام الهی" وجود دارد نه "به کار بردن آئین مقدس". برای اطلاع از جزئیات به 114-120 *Grundlagen* اثر شفر و نیز: *The Baha'i Faith: Sect or Religion?* اثر شفر، صفحات ۱۰ به بعد مراجعه کنید. بعلاوه، صحبت از "کلیسای بهائی"، یا تعبیر کردن تلفیق حقوقی جامعه که شارع توصیه کرده، به عنوان "کلیسایی کردن"، استفاده از اصطلاحات نادرست است. (نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، ص ۸۴ به بعد).

<sup>323</sup> ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۶۰

<sup>324</sup> کتاب اقدس، بند ۳۶؛ نگاه کنید به لوح شیخ فانی، گنج شایگان، ص ۱۷۷، آنجا که می فرمایند، نفوسی که به اوهام خود معتکف شده اند و اسم آن را باطن گذاشته اند، فی الحقیقه عبده اصنامند.

<sup>325</sup> بیانات زیادی در اشاره به این موضوع وجود دارد. برای نمونه مراجعه کنید به سورة البیان، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۱۱۴؛ لوح سلمان، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۵۳؛ کتاب مبین (آثار قلم اعلی ج ۱)، ص ۳۸۷؛ لوح ملک پاریس، کتاب مبین، ص ۵۴؛ لوح سلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۱۸؛ لوح اقدس، کتاب مبین، ص ۱۴۱؛ بشارت سیزدهم از لوح بشارات، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۲؛ تجلی چهارم از لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۲۰۳؛ کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۲؛ لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۶؛ لوح سید مهدی دهجی، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۲۱

<sup>326</sup> در این باب نگاه کنید به *Making the Crooked Straight*، اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۰۹-۱۹۴

<sup>327</sup> یک نمونه از آن مجتهدین در فرقه شیعه است. مکتب اصولی، جامعه را به دو گروه مجتهدین و مقلدین تقسیم می کند. مجتهدین گروه قلیلی از محققین هستند که برای تعیین آنچه که قانونی است تصمیم می گیرند (اجتهاد می نمایند)، در حالی که بقیه جامعه ملزم به تقلید هستند، یعنی از مجتهدی تبعیت کنند (نگاه کنید به *Der schiitische Islam*، اثر Halm، صفحات ۱۲۰-۱۱۳؛ و نیز *Shi'ih Islam*، اثر مؤژان مؤمن، صفحات ۱۷۵ به بعد، ۱۸۵ به بعد، ۲۲۳ به بعد).

<sup>328</sup> بدون کار آنها، روال تقنین سیستماتیک امکانپذیر نخواهد بود. احتمالاً مقصود حضرت عبدالبهاء از بیان مذکور در رساله مدنیه، "مرجع قوه تشریعیه عالم هوشمند"، (ص ۴۴) همین موضوع است. مقصود از علماء نفوسی هستند که در فلسفه حقوق بهائی حائز مهارت و کفایت باشند.

<sup>329</sup> این تعبیر احتمال الگوی "حکومت متخصصین در قوانین مذهبی" را (ولایت فقیه، نگاه کنید به *Der schiitische Islam* اثر Halm صفحات ۱۵۳ به بعد) که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده، منتفی می سازد.

<sup>330</sup> این عمل در بعضی از فرقه های مسیحی انجام می شود.

<sup>331</sup> در بند بعد، در مورد اخراج فرد از جامعه بهائی، مطالبی در پاورقی آمده که نکته فوق در اشاره به آن آمده است.

<sup>332</sup> بیان حضرت عبدالبهاء؛ نقل ترجمه از صفحه ۱۴۹ بهاءالله و عصر جدید.

<sup>333</sup> لوح احمد، ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۱۹۵

<sup>334</sup> نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۱۸۲ ("من أراد فلیقبل و من لم یرد فانّ الله لغنی عن العالمین...")؛ سورة الملوک، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۳۳ ("فمن شاء فلیقبل قولی و من شاء فلیعرض...")

<sup>335</sup> *Sacred Acts* 265 اثر والبریج

<sup>336</sup> برای بحث مفصل تر در این خصوص مراجعه کنید به *Grundlagen* اثر شفر صفحات ۳۰ به بعد؛ مرجع ردیف ۳۳۵؛ و نیز

*Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۳۸-۲۲۴

<sup>337</sup> *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۲۵ به بعد و ۴۴ به بعد

<sup>338</sup> در آثار مقدسه مسیحیت و اسلام نیز آحاد مؤمنین به حفظ وحدت جامعه توصیه شده اند. حضرت مسیح در دعای خود فرمود، "... تا همه یک گردند." (انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیات ۱ و ۲۱) در قرآن، جایی که حفظ وحدت جامعه و خطر ناشی از وجود منافقین برای موجودیت امت مکرراً ذکر می شود (نگاه کنید به سوره بقره آیه ۹؛ سوره آل عمران، آیه ۲۵؛ سوره احزاب، آیه ۶۰؛ سوره منافقون و غیره)، آحاد مؤمنین توصیه می شود که "أن اقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه." (سوره شوری، آیه ۱۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۰) (توضیح مترجم: آیه مندرج در سوره آل عمران این است: "لاتکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البینات...") طبق مجموعه قوانین بودایی، حضرت بودا فرمود، "مخلّ نظم سالیان سال به مجازات و عذاب ابدی، سوزانده شود." (*Iti-Vuttaka 18*)

<sup>339</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۷

<sup>340</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۹

<sup>341</sup> یعنی دین

<sup>342</sup> کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۴۰۳-۴۰۲

<sup>343</sup> ریشه واژه "ناقض میثاق" در قرآن است. نگاه کنید به سوره بقره آیه ۲۷؛ سوره نساء آیه ۱۵۵؛ سوره مائده، آیه ۱۳ و غیره

<sup>344</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۸؛ ایام تسعه، صفحات ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۱ و ۴۷۸؛ منتخباتی از مکاتیب حضرت

عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۶

<sup>345</sup>الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۶۴

<sup>346</sup>منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۹

<sup>347</sup>همان، ص ۲۰۶

<sup>348</sup>همان، ص ۳۰۵

<sup>349</sup>سوره ۶۳ قرآن موسوم به "المنافقون" است. آنها "فی قلوبهم مرض" (سوره انفال، آیه ۵۱؛ سوره مائده آیه ۵۷ و سوره بقره آیه ۹) هستند که "یزعمون انهم آمنوا" (سوره نساء، آیه ۶۳؛ سوره منافقون، آیه ۲) اما فی الحقیقه آنها "لکاذبون" هستند (سوره منافقون، آیه ۲). در این باب مراجعه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۴۵ به بعد.

<sup>350</sup>الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۶۸

<sup>351</sup>طبق الهیات کاتولیک، غسل تعمید شخصیتی محو نشدنی، کیفیت روحانی نابودنشده می بخشد که با توجه به آن فرد مسیحی به نحوی برگشت ناپذیر وارد سازمان کلیسا میشود (که جسم مسیح است، نگاه کنید به رساله پولس به افسسیان، باب اول آیه ۲۳ و باب چهارم آیه ۱۲) و در نتیجه، طبق قانون کلیسا، فرد مسیحی هرگز نمی تواند از کلیسا استعفاء دهد یا عضویتش بکلی لغو شود. "وقتی کسی مسیحی شد برای همیشه مسیحی است،" (*semper christianus, Semel christianus*). بنابراین، طبق مجموعه قوانین کلیسا، حتی بعد از تکفیر، فرد مسیحی عضو کلیسا باقی می ماند. او حق فعالیتش را از دست می دهد، اما وظائفش (یعنی پرداخت حق عضویتش به کلیسا) به قوت خود باقی می ماند. به این ترتیب، ماهیت اجباری غسل تعمید نوزاد مشهود می گردد. استعفاء از کلیسا از طریق حکومت غیرمذهبی میسر گردید. برای بحثی در مورد موارد تفاوت بین احکام بهائی و قانونی کلیسایی در رابطه با طرد روحانی و تکفیر به رساله دکترای نگارنده (*Grundlagen*)، ص ۳۶ به بعد) مراجعه کنید.

<sup>352</sup>*Sui generis* (توضیح مترجم: عبارت لاتین به معنای به خودی خود، یا از نوع خاص)

<sup>353</sup>*Corpus Juris Canonici*، قانون ۷۵۱. در مورد نقض میثاق نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۳۸-۲۲۴ و ۴۹-۴۴.

<sup>354</sup>الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۷۷

<sup>355</sup>۲۵ سال در ظلّ ولایت امرالله، اثر حضرت روحیه خانم (توضیح مترجم: ترجمه این مطلب در اخبار امری شماره ۲، شهرالعمّة. شهرالتور ۱۰۴ بدیع، خردادماه ۱۳۲۶ و اخبار امر شماره ۴، شهرالکمال. شهرالاسماء ۱۰۴ بدیع، مردادماه ۱۳۲۶، در دو قسمت درج شده است. ترجمه فوق نیز از این منابع نقل گردید.)

<sup>356</sup>نظم جهانی بهائی، ص ۲۴، ۲۵، ۲۸؛ دور بهائی، ص ۸۰، ۸۱ و ۹۹

<sup>357</sup>نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۴۲؛ لوح دنیا، دریای دانش، صص ۹۱، ۹۵؛ لوح اشراقات، مجموعه اشراقات،

صص ۷۶، ۷۹، ۸۵

<sup>358</sup>الواح وصایا، آیام تسعه، صص ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۸۴ (به "بیت عدل" اکتفا شده است - م)؛ مفاوضات عبدالبهاء،

ص ۱۳۰؛ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۶۵، ۷۷ (به بیت العدل اکتفا شده - م)، ۲۱۰

<sup>359</sup>الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۷۰ (بیت العدل خصوصی ذکر شده است - م)

<sup>360</sup>نگاه کنید به نظم جهانی بهائی، ص ۱۱؛ قرن بدیع، ص ۶۷۰؛ *Baha'i Administration*، صفحات ۳۰، ۳۷، ۳۹

<sup>361</sup>یادداشت ۴۹ از ملحقیات کتاب اقدس (ترجمه ای تا حدی متفاوت در صفحه ۱۱ نظم جهانی بهائی مندرج است.)

<sup>362</sup> تعداد آنها را بیت العدل اعظم متناسب با تعداد بهائیان که در هر کشوری زندگی می کنند و منطبق با شرایط خاص در کشورهای مزبور تعیین می کنند. تعداد وکلاء در حال حاضر در آلمان ۵۷ نفر، در انگلستان ۹۵ نفر، در ایالات متحده ۱۷۱ نفر است.

<sup>363</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، صفحات ۴۷۱ و ۴۷۷

<sup>364</sup> در حال حاضر (سال ۲۰۰۲ میلادی) ۱۸۲ محفل ملی وجود دارد و به این ترتیب، تعداد انتخاب کنندگان بالغ بر ۱۶۳۸ نفر میشود.

<sup>365</sup> قانون اساسی بیت العدل اعظم مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۷۲؛ مجموعه مقررات محفل روحانی ملی بهائیان آلمان مورخ اول ژوئیه ۱۹۹۷ و مقررات محافل ملی منتشر شده در *Die Verfassung der Baha'i-Gemeinde* اثر شفر. مجموعه مقررات جامعه بهائی اتریش با مقدمه ای از آنجا دوستدار در *Osterreichisches Archiv für Recht and Religion* 468-518، Issue 3 (1999) منتشر شده است. (توضیح مترجم: متن فارسی قانون اساسی جامعه بهائیان ایران شامل بیان نامه هیأت امان محفل روحانی ملی بهائیان ایران و نظامنامه محفل روحانی ملی بهائیان ایران مصوب رضوان ۹۱ بدیع مطابق ۱۹۳۴ میلادی و ۱۳۱۳ شمسی در عالم بهائی جلد هشتم صفحات ۳۷۷ الی ۳۸۲ مندرج است.)

<sup>366</sup> دادگاه مزبور در تصمیم مورخ ۴ فوریه ۱۹۹۱ خود (83 BVerfGN, NJW 1991, 341 ff=2623) اظهار داشت که چون ساختارهای حقوقی جامعه بهائی، قانون الهی شناخته می شود، طبق حق "آزادی ایمان و وجدان" تضمین شده در قانون اساسی (ماده ۴ قانون اساسی آلمان) بر قوانین مربوط به مجامع در قانون مدنی آلمان (BGB) اولویت دارد. این به طور خاص در مورد ساختار سلسله مراتبی جامعه کاربرد دارد. علیرغم حق مداخله از سوی تشکیلات بالاتر، جامعه محلی. طبق گفته دادگاه فدرال قانون اساسی. دارای میزان کافی "خودمختاری و استقلال" می باشد. در این خصوص به طور کلی نگاه کنید به بررسی برنر ژان دور Bernd Jean d'Heure با عنوان *Ius divinum oder Eintragung von Religionsgemeinschaften in das Vereinsregister?* مندرج در JuS صفحات ۸۳۰ به بعد، شماره ۱۰ (۱۹۹۲).

<sup>367</sup> بندهای ۱۲۱ و ۱۷۴؛ نگاه کنید به وصیت نامه حضرت بهاءالله (کتاب عهدی)، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۲

<sup>368</sup> دور بهائی، ص ۶۰

<sup>369</sup> برای ملاحظه تفصیل این موضوع نگاه کنید به صفحات ۱۲۴ به بعد *Grundlagen*؛ و نیز نگاه کنید به بخش گلمر در *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحات ۶۸۷ به بعد.

<sup>370</sup> ایام تسعه، ص ۴۶۶

<sup>371</sup> توضیح مترجم: احتمالاً نویسنده ناظر به بیان حضرت ولی امرالله در دور بهائی (ص ۸۷) است که می فرمایند، "... ذکر این نکته را وظیفه مبرمه خود می دانم که هیچ ولی امر الهی نمی تواند ادعا نماید که مثل اعلای تعالیم حضرت بهاءالله است و یا آنکه مرآت صافیه ای است که انوار حضرتش را منعکس می سازد؛ و هر چند ولایه امرالله در ظل صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی و در وظیفه و حق تبیین تعالیم بهائی شریک و سهیم حضرت عبدالبهاء می باشند ولیکن اساساً در رتبه حدودات بشریه واقفند و برای ایفای به عهد خود نمی توانند به هیچ عنوان حقوق و امتیازات و اختیاراتی را که حضرت بهاءالله به فرزند جلیش عنایت فرموده به خود نسبت دهند."

<sup>372</sup> موارد مقایسه با مقام پایی، خلافت و امامت را می توانید در *Grundlagen* اثر شفر صفحات ۱۵۱ به بعد بیابید.

<sup>373</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۶ و ۴۶۸. اصل "کتاب و عترت" (یا اهل بیت پیامبر) در فرقه شیعه موضوعی آشنا است (برای تفصیل امر نگاه کنید به *Shi'i Islam* اثر موژان مؤمن، ص ۱۶) که وصایت نسب شناختی تعیین کننده جانشینی برای

امامت است (مؤمن، صفحات ۲۲-۱۱). این اصل در اوایل مسیحیت نیز وجود داشت. بنا به گفته‌ی اچ جی شوئپس H.J. Shoeps "سلسله‌ی دودمان عیسی" را می‌توان تا سده‌ی سوم ردیابی کرد (21 *Judenchristentum*). این پدیده از زمان فون هارناک von Harnack تحت عنوان (نادرست) "خلافت جیمز" مورد بحث بوده است ( *Kirchenverfassung* 28; see ).  
( *Zum Kalifat des Jakobus* 204, Stauffer ).

<sup>374</sup> پیام ۶ اکتبر ۱۹۶۳ بیت العدل اعظم (ترجمه آن در صفحه ۸۳ ارکان نظم بدیع (طبع ۱۵۱ بدیع، کانادا) درج است. م.)

<sup>375</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، صفحات ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹

<sup>376</sup> نگاه کنید به ماده‌های ۹ و ۱۰ قانون اساسی بیت العدل اعظم (و سند منتشر شده توسط بیت العدل اعظم به نام مؤسسه مشاورین (حیفا ۲۰۰۱))

<sup>377</sup> برای اطلاع از تفصیلات نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صص ۶۹۲ به بعد

<sup>378</sup> نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، ص ۱۰۵؛ *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صص ۱۵۴ به

بعد و ۲۴۷ به بعد

<sup>379</sup> نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، صفحات ۱۰۷ به بعد

<sup>380</sup> در قوانین شرعی مسیحی، *potestas regiminis* (قدرت صاحب اختیار) شامل اختیارات مربوط به تعالیم نیز می‌شود (نگاه کنید به ماده ۳۳۱ CIC). در مورد رابطه بین ولایت امرالله و بیت العدل اعظم، نگاه کنید به نسخه منتشر نشده *The Guardianship and the Universal House of Justice* اثر [www.bahai-library/unpubl.articles/guardianship.html](http://www.bahai-library/unpubl.articles/guardianship.html)

سن مک گلین

<sup>381</sup> به مفهومی که منتسب به (روح القوانين، صفحه ۱۷۴۸ متن فرانسه، ch. 4، bk. XI)، یا دورساله درباره حکومت اثر جان لاک (۱۶۹۰) در نظر دارند.

<sup>382</sup> دور بهائی، ص ۸۵. نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، صفحات ۱۱۰ به بعد. چون منصب ولایت امر دارای قدرت قضایی نبود، تصریح بر این نکته که الواح وصایا به حضرت ولی امرالله "قدرت استبدادی" داده (Grubler, Seher, Hutten)، *(Enghusiasten 318f (12<sup>th</sup> ed.))*، یا از "دیکتاتوری تک نفره" برخوردار کرده (*Die Baha'i Religion 95, Flasche*) کذب محض است. در این مورد به طور کلی، نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۱۵۴ به بعد.

<sup>383</sup> اظهارات ماینهولد (*Religionen 35*) و فیچیکیا (*Baha'ismus 363*) که اختیار تعلیم به بیت العدل اعظم منتقل شده نادرست است. در این مورد مراجعه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۷۰۳ به بعد.

<sup>384</sup> نگاه کنید به قانون اساسی بیت العدل اعظم، مقدمه نظامنامه

<sup>385</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، صفحه ۴۶۷ و نیز صفحه ۴۸۳

<sup>386</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، صحه ۴۶۷ و نیز ۴۶۸

<sup>387</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، صفحه ۴۶۸؛ بسیاری از موارد سرزنش تفرقه و انشقاق در جامعه که در عهد جدید (رساله دوم پطرس، باب ۲ آیات ۱۷ و ۲۲؛ رساله یهودا، آیات ۱۲ به بعد)، در قرآن (سوره منافقون، و نیز سوره بقره آیه ۹؛ سوره نمل؛ سوره رعد آیه ۲۵ و سوره احزاب آیه ۶۰ و غیره) و در مجموعه قوانین شرعی بودایی (*Iti-Vuttaka 18(31)*) مشاهده می‌شود به مراتب قوی‌تر است (نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۴۴ به بعد، ۲۲۹ پاورقی ۴۴۲).

388 در مورد اصطلاح نقض میثاق نگاه کنید به الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۳

389 در مورد جزئیات این اصطلاح نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحات ۱۶۶ الی ۱۹۴ و مؤسسات مصون از خطا، اثر شفر. حضرت عبدالبهاء بین عصمت ذاتی، که مختص مقام پیامبر الهی است (و حضرت بهاء الله آن را عصمت کبری (کتاب اقدس بند ۴۷؛ اشراقات، مجموعه اشراقات، صفحات ۵۸ به بعد) می نامند) و عصمت موهوبی (یا عصمت صفاتی، مفاوضات، ص ۱۳۰) تمایز قائل می شوند. عصمت ذاتی به معنای مصونیت از خطا و گناه است، در حالی که عصمت موهوبی به معنای مصونیت از خطا است، و شامل مصونیت از گناه نمی شود.

390 الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۷

391 ضمیر جمع به اعضاء بیت العدل راجع است.

392 گاهی اوقات که اصل اسلامی اجماع عام در توسعه شریعت معادل با آن شمرده می شود (*Die Babi-Beha'i*, Romer) 118 و نیز (*Baha'ism* 162، Ficicchia، 281) به دلایل مختلف کاری نادرست است. برای مقایسه تفصیلی می توانید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحه ۱۸۴، پاورقی ۲۱۷ مراجعه کنید.

393 این انتقال رستگاری برای جامعه است نه برای تک تک آحاد مؤمنین.

394 در مورد مقایسه عصمت ولی امرالله با اختیار تعلیم پاپ نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحه ۱۷۴ پاورقی ۱۸۷

395 نگاه کنید به مکتوب مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴ (توضیح مترجم: این مکتوب در صفحه ۳۳ *Directives from the Guardian* تحت شماره ۸۸ مندرج است و بیت العدل اعظم این مکتوب و مکتوب دیگری به تاریخ ۱۹۵۶ در همین مورد را در دستخط ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۴ مندرج ساخته اند). همچنین نگاه کنید به مؤسسات مصون از خطا؟ اثر شفر

396 این تصمیمات بدون تردید غالباً دارای خصیصه جزمی هستند، اما فرمولهای جزم اندیشانه در تعریف آنچه که باید اعتقاد داشت، یا احکام ناظر بر اعتقاد نیست. از این رو، به مفهوم دقیق احکام شرعی مسیحی، جزمی نیستند (نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، صفحه ۱۳۳ به بعد). آنها اظهار نظرهای قابل مقایسه با تفاسیر اسلامی نیز نیستند. بلکه، آنها دارای خصیصه توضیح و تبیین نصوص منزله می باشند.

397 به نظر من عصمت ولی امرالله قضاوت او در مواضع اخلاقیات را نیز در بر می گیرد. نگاه کنید به بحث در این خصوص در مؤسسات مصون از خطا؟ اثر شفر

398 نگاه کنید به مؤسسات مصون از خطا؟، اثر شفر

399 این دیدگاه را من در رساله دکترای سال ۱۹۵۷ (*Grundlagen* اثر شفر، ۱۷۴) و مجدداً اخیراً در کتاب *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صفحات ۱۶۴ به بعد و بالاخره در مؤسسات مصون از خطا؟، اثر شفر مطرح کرده ام

400 بشارت سیزدهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۲ / اشراق هشتم از لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۹

401 همان مآخذ / اشراقات، ص ۸۰

402 قواعد و ضوابط اخلاقیات در سراسر آثار حضرت بهاء الله پراکنده است. آنها در معرض تبیین موثق حضرت ولی امرالله قرار دارند، اما احکام تکمیلی در مورد آنها نمی توان وضع کرد. ارزشهای اخلاقی متضمن حکم ابدی "اما نزل ... علی النبیین من قبل" (کلمات مکتوبه عربی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷) است که "تغییر و تبدیل نمی کند" (مفاوضات، ص ۳۶). اشاره حضرت

بهاء الله به "مصلحت وقت" (مجموعه اشراقات، ص ۷۹) که باید به وسیله وضع قوانین تکمیلی توسط بیت العدل اعظم حل شود به وضوح متمرکز بر شرایط جامعه است که در تغییر مداوم است، در حالی که ماهیت بشر بدون زمان است و تحت تأثیر شرایط بیرونی و ظاهری قرار ندارد. بنابراین، حیطة فضائل اخلاقی و رای وضع قوانین تکمیلی است.

<sup>403</sup> برای ملاحظه بحث تفصیلی رجوع کنید به مؤسّسات مصون از خطا؟ اثر شفر

<sup>404</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۷۷

<sup>405</sup> حضرت عبدالهء این تفاوت را توضیح فرموده اند. به مقدمه کتاب اقدس، طبع مرکز جهانی، صفحات ۱۳-۱۲ مراجعه کنید.

<sup>406</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۷۷

<sup>407</sup> مفهوم عصمت و مصونیت از خطا در مورد تشریح احکام با مفهوم آن در تبیین موثّق متفاوت است. حکمی که به طریقی "مصون از خطا" وضع شده "مطابق با واقع" نیست بلکه فیضان عدالت الهیه و به این ترتیب کاملاً منطبق با شرایط و مقتضیات اجتماعی و مطلقاً عدل صرف است (نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر).

<sup>408</sup> احکامی که پاب یا شورای عمومی (General Council) صادر می کنند، حکم بشری *jus humanum* محسوب می شود.

<sup>409</sup> نگاه کنید به *Grundlagen* اثر شفر، ص ۷۴ به بعد

<sup>410</sup> الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۷۷

<sup>411</sup> مسأله احکام فاقد تحرک در اسلام به مشکلی تبدیل شده است. آنتس (Antes) از "تحجّر قوانین اسلامی در قرون وسطی" سخن می گوید (*Ethik und Politik im Islam 65*)، زیرا از سده سوم "باب اجتهاد" مسدود شده است (نگاه کنید به *Die Festung des Glaubens 9*). به این ترتیب، قانون به ورطه وابستگی کامل به مرجعیت محققین حقوقی قرون وسطایی، که نوشته های آنها "متون در اولویت اعلام و از موقف تقدّس در بسیاری از موارد برخوردار شده اند که کمتر از نصوص اولیه نیست"، سقوط کرد (*Islam und Politik 30*, Hamid Abu Zaid). هر مسلمانی که حقّ انحصاری تبیین عرفی را نپذیرد تکفیر می شود و این نکته توسط پروفیسور مصری نصر حمید ابوزید نشان داده شد. او بعد از آن که اساتید دانشگاه الازهر در قطعنامه صادره خواستار اعدام او به عنوان مرتدّ و کافر شدند و همسرش را بالاجبار مطلقه ساختند، به هلند پناهنده شد. در مورد کلّ موضوع مراجعه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر صفحات ۳۶۲ به بعد. برای تفصیل موضوع نگاه کنید به *Die Festung des Glaubens* اثر Nagel بخصوص صفحات ۳۶۰ به بعد.

<sup>412</sup> احکامی که تا کنون انتشار یافته احکام موضوعه بوده است. برای تفصیل موضوع مراجعه کنید به مؤسّسات مصون از

خطا؟ اثر شفر و نیز *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، ص ۱۸۳، پاورقی شماره ۲۱۵

<sup>413</sup> با توجه به این که که مصوّبات آنها و قانون اساسی بیت العدل اعظم شامل مراحل استینافی است که به وسیله آن میتوان تصمیمات نادرست هیأت های محلی و ملی را اصلاح کرد، این نکته هم اکنون مشهود و مبرهن است. اظهارات فیچیکیا در مورد نقطه عکس این موضوع *Baha'ismus 28*، 161، 290، 371، 372، 374، 393، 413، (429) خطا است (نگاه کنید به *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلمر، صص ۱۶۶ به بعد).

<sup>414</sup> مکاتیب عبدالهء، ج ۳، صفحات ۵۰۸-۵۰۴؛ خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور، ص ۶۳

<sup>415</sup> منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، ج ۱، ص ۲۴۵

<sup>416</sup> مکاتیب عبدالهء، ج ۳، ص ۵۰۴

<sup>417</sup> ایام تسعه، ص ۴۷۰

<sup>418</sup> همان، ص ۴۷۰ و ۴۷۷

- 419 الواح وصایا، آیام تسعه، ص ۴۷۷
- 420 *Baha'i Administration* 40
- 421 نظامات بهائی، ص ۱۲۶
- 422 نظامات بهائی، ص ۱۲۹
- 423 نظامات بهائی، ص ۱۲۶
- 424 خطری که حتی ارسطو علیه آن هشدار داده است (*The Politics of Aristotle*، 1270b، Bk. II، 1271a 11)
- 425 در مورد قانون انتخابات نگاه کنید به *Imperishable Dominion* 254-257 اثر شفر، و نیز *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۴۷۲ به بعد.
- 426 اصطلاح فارسی مشورت از اصطلاح قرآنی شوری (قرآن سوره شوری، آیه ۳۸) گرفته شده است. این اصطلاح در نظام حقوقی اسلام از شکل خاص و معینی برخوردار نشده است. تنها در سده نوزدهم بود که در حیطه سیاسی کشف شد و برای توسعه ساختارهای دموکراتیک هنوز مورد استفاده زیادی قرار نگرفته است (نگاه کنید به دائرةالمعارف اسلام، ذیل ماده شورا).
- 427 لوح مقصود، ص ۱۳ / به لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۶ نیز مراجعه نمایید.
- 428 لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۸
- 429 *Logos and Civilization* 357
- 430 همان، ص ۳۴۲
- 431 مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۰۴
- 432 همان
- 433 به لوح مبارک مندرج در صفحات ۵۰۸-۵۰۵ مکاتیب ج ۳، مندرج است مراجعه نمایید.
- 434 نگاه کنید به *Introduction to Islamic Theology and Law* 48، Ignaz Goldziher
- 435 منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۸۴ (شماره ۴۴)
- 436 برای بحث تفصیلی مراجعه کنید به *The Imperishable Dominion* اثر شفر، ص ۲۵۷ به بعد؛ *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۱۷، ۴۷۳ به بعد.
- 437 نگاه کنید به ضمیمه نظامنامه های محافل روحانی ملی و محلی آلمان، منتشر شده در *Verfassung*، ویراستاری شفر، صفحات ۶۵ به بعد و ۹۰ به بعد.
- 438 *Baha'i Administration* 142 - توضیح مترجم: اشاره نویسنده به این بیان حضرت ولی امرالله است، "... با رعایت مقتضیات وقت بنوعی حفظ تعادل نمایند که معایب تمرکز مفرط که امور امریه را دچار اشکال و اختلال نموده و بالمآل از ارزش و اهمّیت خدمات امریه خواهد کاست از طرفی و مضار عدم تمرکز که نتیجه آن سلب اختیار از امنای منتخب جامعه امرالله است از طرف دیگر، مرتفع گردد." (نظامات بهائی، ص ۱۱۹)
- 439 کتاب اقدس، بند ۳۰
- 440 مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۷۳؛ کتاب اقدس، بند ۱۸۹
- 441 دور بهائی، ص ۹۱
- 442 دور بهائی، ص ۹۲؛ *Grundlagen* اثر شفر، صفحات ۱۲۰ به بعد؛ *Making the Crooked Straight* اثر شفر، توفیق و گلر، صفحات ۲۴۵ به بعد.

---

<sup>443</sup> تبصره: این را نباید به عنوان حاکمیتی برداشت کرد که در آن، حکومت و دیانت به مفهوم ایده بنیادگرایانه اسلامی، یعنی حاکمیت الله، به هم آمیخته اند، بلکه به عنوان عنصر ساختاری جامعه، در زمره سایر عناصر، باید تلقی نمود.